



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ بررسی کلام آیه الله جوادی (دام ظلّه) در نقد علامه (ره)

بحث ما در ارتباط با فرمایش استاد عظیم الشان حضرت آیت الله جوادی بود که ایشان تلاش می

کردند که استدلال علامه طباطبایی (ره) را در آیه ۵۱ سوره شوری رد کنند و نقد کنند ، حاصل

فرمایش ایشان که ما قبول نکردیم نقد ایشان را در این آیه این بود که ایشان بیان کردند که ما چهار تا

نکته در آیه داریم یک : اطلاق بشر ما كَانَ لِبَشَرٍ و این اطلاق اقتضاء می کند که من بشر را حمل بر

انبیاء نکنم مگر قرینه قطعی وجود داشته باشد دو : اطلاق رسول که رسول هم شامل رسول ملکی می

شود هم رسول انسانی ، من نمی توانم این رسول را حمل بر رسول ملکی کنم ، سه : اطلاق یوحی ،

أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ اطلاق وحی اقتضاء می کند که من وحی را اختصاص به وحی تشریحی ندهم

که بعد مختّم وحی بشود پیامبر (ص) ، چهار : حذف متعلق یوحی که دلالت می کند بر اینکه این

متعلق یوحی اعم از تشریح و تسدید و تکوین و اینطور مطالب است .

این چهار نکته را ایشان در آیه ۵۱ سوره شوری فرمایش فرمودند و بعد هم استدلال علامه را ذکر کردند که علامه فرمودند که کلمه یوحی خودش قرینه است بر اینکه رسول ، رسول ملکی است . چرا ؟ چون عمل پیغمبر ابلاغ و تبلیغ است نه ایحاء . پیغمبر به مردم وحی نمی کند فرشته به پیغمبر وحی می کند اما پیغمبر به مردم وحی نمی کند ، اگر این یوحی خودش قرینه شد بر اینکه این رسول ، رسول ملکی باشد آنموقع رسول ملکی اطلاق بشر را از بین می برد بشر را می کند انبیاء . چرا ؟ چون منفصله مانعة الخلو ما سه ضلعش فقط به انبیاء می خورد اولی که قطعاً به انبیاء می خورد إلا و حیاً که قسیم آن دو تا است می شود وحی بدون حجاب و بدون واسطه او من وراء حجاب باز وحی بدون واسطه من وراء حجاب است که مال بعضی از انبیاء بزرگ الهی است او یرسل رسولاً رسول می شود رسول ملکی ، رسول ملکی ارتباطش با پیغمبر است .

استاد بزرگوار ما حضرت آقای جوادی اجمالاً قبول کردند که در خود آیه اینطوری است مسئله ولی می خواستند با قرائنی یعنی بگویند خود یوحی غیر از تبلیغ است این درست است ولی ممکن است بتوانیم به عمل انبیاء و به عمل پیامبر هم یوحی اطلاق کنیم ولی با قرائن دیگر .

اشکال به فرمایش آیه الله جوادی (دام ظلّه)

ما اینجا اشکال کردیم گفتیم نمی شود چون این قرائن اگر قرائن داخلی آیه هستند که خود آیه نمی تواند الآن آیه محل بحث ماست و اگر قبول دارید یوحی غیر از تبلیغ است ، غیر از ابلاغ است خود آیه دیگر قرینه داخلی در آن باقی نمی ماند مثل اطلاق بشر ، اطلاق بشر از دست می رود ، مثل اطلاق رسول اطلاق رسول از دست می رود . یوحی رسول را رسول ملکی می کند ، رسول ملکی بشر را می کند پیغمبر ، که خراب می شود قضیه .

لذا عرض کردیم اینجا است که استاد بزرگوار ما کآن می خواهند از آن قرینه سوم و چهارم مشکل آیه را حل کنند چون در این فضا اگر ما بدون قرینه سوم و چهارم کار کنیم ، یعنی با قرینه اول و دوم نمی شود کار کرد ، با اطلاق بشر و اطلاق رسول نمی شود کار کرد اگر قبول کردیم که یوحی غیر از تبلیغ است آن موقع این اطلاقاتها به هم می خوردند و اینطور ...

بله باید برویم سراغ قرائن منفصله که حالا دو تا آیه را آوردند آنجا ما آن دو تا آیه را نپذیرفتیم انزلنا الیکم و نزل الیهم را گفتیم تفکیک انزال و تنزیل در مورد مردم معنا ندارد ، مطلب امام (ره) را هم داریم که بعداً عرض می کنم که مطلب امام (ره) تقریباً همه این آیات را می گیرد در جای خودش انشاء عرض خواهیم کرد .

باید قرائن منفصله درست کنیم ولی قرائن داخل آیه و قرائنی که متصل در آیه هستند نه ، یوحی غیر از یبْلَغُ ، يُبْلَغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ است و تبلیغ است ، تبلیغ و ابلاغ رسالت غیر از ایحاء الی الناس است ، اینها ابلاغ رسالت می کنند الی الناس ، تبلیغ رسالت می کنند الی الناس نه ایحاء .

استفاده آیه الله جوادی از قرینه اطلاق یوحی و حذف متعلق یوحی

استاد بزرگوار ما می خواهند در همین فضا از قرینه سوم و چهارم استفاده کنند . قرینه سوم و چهارم اطلاق یوحی است و حذف متعلق یوحی ، حالا این چه کمکی می کند به استاد بزرگوار ما ؟ آن کمک این است که اگر من گفتم وحی اختصاص به وحی تشریحی ندارد

آنموقع تعبیر قشنگ استاد ما آیت الله جوادی که این امتیاز زیبای فرمایش ایشان است و مورد قبول ما هم هست این که قبول می کنیم که یوحی رسول را می کند رسول ملکی حرفی نداریم رسول ، رسول ملکی است اما چون رسول ملکی می خواهد وحی کند لازم نیست این وحی تشریحی باشد تا مختم وحی بشود بیغمبر . وحی می تواند وحی تکوینی باشد ، می تواند کلام تسدیدی باشد ، کلام تأییدی باشد نسبت به بعضی از مؤمنان غیر از انبیاء .

اگر گفتیم وحی ، وحی تکوینی و وحی تسدیدی و وحی تأییدی برای غیر انبیاء ممکن است آنموقع این رسول ملکی وحی می کند ، درست هم هست ، کار انبیاء را نمی گویند وحی ، وحی کار رسول

ملکی است این را قبول داریم ولی قبول نداریم که این رسول ملکی وحی که کرده مختمش فقط بشود انبیاء . اگر این نکته درست دربیاید که از اطلاق یوحی یا حذف متعلق یوحی ما بخواهیم این کار را بکنیم آنموقع یک نتیجه بسیار خوب استاد ما از آن می گیرند که پس مختم وحی نبی نیست و اگر مختم وحی نبی نباشد آنموقع این رسول ملکی قرینه قرار نمی گیرد بر اینکه بشر اول آیه اطلاقش از بین برود و آن بشر بشود نبی . دیگر می گوئیم ما کان لبشرٍ نه لنبی ، اَنْ يُكَلِّمَهُ اللهُ إِلَّا وَحْيًا این وحی دیگر لازم نیست فقط به پیغمبر بخورد مَا كَانَ لِبَشَرٍ مِثْلًا بِفَاطِمَةَ زَهْرًا (س) ، پیغمبر نیست . خدا رحمت کند امام (ره) را ایشان می فرمودند زهرا (س) اگر مرد بود پیغمبر بود تمام کمالات پیغمبر را داشت .

پس ببینید یوحی یا إلهاً وحيّاً اقتضای این را نمی کند آن بشر برود سراغ انبیاء نه خیر چون این وحی اعم از وحی تکوینی و تشریحی و تسدید و تأییدی است بنابراین این وحی می تواند در غیر انبیاء هم شکل بگیرد ، این کلام من وراء حجاب می تواند در غیر انبیاء هم شکل بگیرد ،

در بعضی از روایات داریم وجود مقدس اهل بیت (ع) در جاهایی بیان می کنند که مثلاً ایاک نعبد را یا مالک یوم الدین را اینقدر تکرار کردم تا شنیدم از گوینده اش این کلام را . این اقتضاء نمی کند که این ارتباط بلاواسطهً بلاحجاب یا ارتباط من وراء حجاب یا ارتباط به واسطه رسول ملکی منحصر

بشود به انبیاء ، کاملاً درست است این حرف . ما این حرف را قبول داریم . مختم را دیگر نمی کند

پیغمبر ، مختم وحی ای که اعم از تشریح و تکوین است کاملاً درست است

آثاری که بر این نظریه گستره کلام الهی بار می شود

ولذا بر این مسئله آثار کلامی فنی هم بار می شود آنموقع ختم نبوت منافاتی با ختم نشدن وحی

تکوینی ندارد نه خیر . نبوت خاتمه پیدا کرد یعنی وحی تشریحی تمام شد اما وحی تکوینی در وجود

مقدس حضرت زهرا (س) ادامه پیدا کرد . مرأودة با فرشته وحی و تحقق مصحف أم ابیها با کتابت

مولای متقیان (ع) ادامه پیدا می کند . حرف بسیار درست و دقیقی هم هست ، پس لذا استاد می

خواهند بگویند اطلاق لبشر از بین نمی رود حتی اگر رسول ، رسول ملکی باشد کاملاً فرمایش

درستی است . و اگر بخواهند از این طریق اشکال کنند اشکال وارد است . کسی نمی تواند از طریق

اینکه این رسول ، رسول ملکی است و وحی کار فرشته وحی است نه کار پیغمبر بخواهد اطلاق بشر

را از بین ببرد نه خیر .

آنموقع می دانید اینطوری می شود که یوحی قرینه می شود بر اینکه این رسول ، رسول ملکی است نه

رسول بشری ولی این رسول ملکی قرینه نیست بر اینکه اطلاق بشر در لبشر از بین برود و مختم

وحی دیگر پیغمبر نیست کاملاً درست است ،

قرینه سوم و چهارم سبب نمی شود که عموم ناس مورد خطاب کلام الهی قرار بگیرند

منتهی آیا این مسئله سبب می شود که قرآن که کلام الهی است (اشکال ما این است) به غیر انبیاء

برسد؟ آیا این مطلب این را درست می کند؟ شما اگر بخواهید گستره کلام الهی را به ناس برسانید

باید رسول ملکی بشود اعم از رسول ملکی و رسول بشری . این یوحی^۱ اجازه نمی دهد که این اتفاق

بیافتد؟ این که شما مختم وحی را که آن وحی مطلق است و اعم از تشریح و غیر تشریح است ، پیامبر

ندانید درست است ، اما این که بخواهید این گستره کلام را به ناس برسانید نه خیر .

ببینید مشکل این است که شما وقتی می توانید این گستره را به ناس برسانید که این رسول اطلاق پیدا

کند عمومی در آن درست کنید ، بگویید چه رسول ملکی چه رسول بشری ، تا وقتی این رسول،

رسول ملکی است به قرینیت کلمه یوحی که نظر علامه طباطبایی (ره) استاد عظیم الشان شماست آن

کتاب خدا را که به قول شما وحی تشریحی است و مخاطبش نبی اکرم (ص) است این مختم کتاب

الهی می شود نبی اکرم (ص) ، دیگر نمی رسد به ناس ، مشکل شما را حل نمی کند .

ما مشکلمان این است فرمایش اخیر استاد بزرگوار ما در قرینه سوم و چهارم به اطلاق یوحی و

حذف متعلق یوحی و تعمیم وحی به غیر تشریح درست است کاملاً و سبب می شود که من نخواهم

اطلاق بشر را از بین ببرم و بگویم فقط منحصر به انبیاء است . ولی این قرینه سوم و چهارم که غیر

^۱ صوت واضح نیست . ممکن است چیز دیگری فرموده باشند .

انبیاء را هم وارد دایره می کند عموم ناس را وارد نمی کند آن کتاب خدا قرآن کریم که کلام الهی است نمی آید به مردم برسد . چرا نمی رسد ؟ چون رسول ، رسول ملکی است و رسول ملکی با مردم ارتباط ندارد با ناس . رسول ملکی با بعضی از غیر انبیاء از کُلّ اولیاء الهی مرتبط است و وحی تکوینی بر آنها درست می شود . ولی درست می گویند اطلاق بشر از بین نمی رود آن لبشر را لازم نیست منحصر به انبیاء کنید این تا اینجا .

اشکال به علامه طباطبایی (ره)

حالا اینجا ممکن است یک کسی بفرماید که پس نتیجه این می شود که فرمایش استاد ایشان حضرت علامه (ره) اینقدر اشکال در آن هست که چرا لبشر را پیامبر معنا می کند ؟ چرا با قبول رسول ملکی این رسول ملکی را مرتبط با انبیاء معنا کرده ؟ کأنّ این عدم توجه به اطلاق یوحی و عدم توجه به حذف متعلق یوحی که عموم می دهد به وحی ما و وحی را از تشریح خارج می کند مورد توجه قرار نگرفته ، چرا مختم وحی پیامبر است نه ما بگوییم مختم وحی پیامبر نیست ، چون وحی اعم از تشریح و تکوین است اعم از کلام تشریحی و کلام تسدید و تأییدی است . این اشکال بالاخره وارد است ولو اینکه مراد استاد ما حضرت آقای جوادی ثابت نشد که این گستره کلام به ناس برسد بواسطه پیامبر اکرم (ص) نمی شود این را ثابت کرد ، با این آیه نمی شود یوحی اجازه نمی دهد

یوحی رسول را کرد رسول ملکی که توضیح دادیم . اما آن اشکال بالاخره به علامه طباطبایی (ره) وارد است .

جواب از اشکال به علامه طباطبایی (ره)

جواب این مطلب این است که علامه طباطبایی (ره) اگر نظر را محدود کنیم به این آیه بله ولی اگر نظر را به مجموع مختار علامه (ره) و مبنای ایشان در تفسیر این ارتباط ، نظر کنیم نه خیر اشکال وارد نیست . چرا اشکال وارد نیست؟ بخاطر اینکه علامه طباطبایی (ره) در جای خودش مسئله وحی را آن هم نه در رتبه ارسال رسول بلکه در رتبه *إلا وحياً* همانجا مسئله را حل کرده و همانجا در مرحله *وحياً* که آنجا ارتباط بی واسطه بدون حجاب است مخاطب وحی الهی و مخاطب کلام الهی یک ارتباط بی حجاب و بی واسطه با متکلم و مخاطب دارد در آن مرحله ایشان نشان دادند که این وحی اختصاصی ندارد به وحی تشریحی ، یک .

دو : در آن مرحله خود وحی تشریحی دست از غیر انبیاء را هم می گیرد . یعنی مطلب مهمی که ما اگر با علامه (ره) حرکت کنیم این از آن فهمیده می شود ، ما برای اینکه بخواهیم وحی را بر غیر انبیاء تطبیق بدهیم ، نه بر ناس و غیر انبیاء را وارد آن مرحله از مخاطب الهی قرار بدهیم ، لازم نیست به آن قسمت پایینی مرحله سوم از اطلاق یوحی استفاده کنیم ، *إلا وحياً* خودش این کار را می کند . و

اگر إلا وحيأً آنجا توانست مسئله را حل کند آنموقع آنها مخاطب كلام الهی و مخاطب قرآن كريم هم هستند . یعنی تازه علامه (ره) در مرحله ای كه می خواهد كلام الهی را شامل این طبقه بکند هم دارد كار را قبول می كند ، نه در این مرحله كه من رسول داشته باشم و بعد بگویم رسول ملكی است و رسول ملكی با انبیاء و عده ای از مؤمنان ارتباط برقرار می كند و این ارتباط تا وقتی در مرحله كلام غیر تشریحی هست ربطی به قرآن كريم ندارد نه خیر .

علامه (ره) می خواهند این ارتباط خود خدای متعال را نه فرشته را با این طبقه درست كند لذا وحی به اطلاقه چه در تشریحش چه در غیر تشریحش اینها را می گیرد . ببینید این چقدر راقی تر می شود من این را قبول كنم از شما و علامه (ره) بر اساس مبنایان بهتر است یا این پایینی را درست كنم كه بگویم بله يك اطلاقی دارد این وحی كه هم تشریح را می گیرد در انبیاء هم غیر تشریح را می گیرد در غیر انبیاء . رسول هم رسول ملكی است ، دوتا كار را دارد انجام می دهد برای انبیاء این نوع مثلاً تشریح است یا غیر تشریح ، اما در مورد این طبقه غیر انبیاء از مؤمنین فقط غیر تشریح است . اینطور بگویم ؟

یا اینکه نه بگویم إلا وحيأً در همان رتبه بالای بالا بگونه ایست منطق قرآن كريم كه این منطق می آید طبقه ای از انسانهای غیر انبیاء را مخاطب قرار می دهد و كلام تشریحی هم درباره آنها محقق می شود ، كما اینکه كلام تكوینی هم درباره آنها محقق می شود در آن رتبه . در این رتبه كه می آید بله

در این رتبه وقتی رتبه کثرت است بله حیث تشریحش مال انبیاء است حیث غیر تشریحش مال بعضی از مؤمنین است ، اگر علامه (ره) اینجا به این مسئله نمی پردازد بخاطر این است که مبنایش را در جای خودش تبیین کرده و توضیح داده مبنایش چیست . و بر اساس توضیح دقیق علامه (ره) این مبنا را دیگر ما مشکل پیدا نمی کنیم . یعنی مفروق عنه است مسئله که اطلاق وحی ، یا آن تعبیر آیه شریفه فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ اینجا فرموده يُوحَىٰ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ که ما از مبهمات است ما یشاء ، ما أوحى . چه آنجا چه اینجا .

اگر من در همان رتبه أَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ بگویم آنجا مسئله حل شده ، بله . حل شده یعنی به این معنا که در واقع غیر انبیاء آنجا مخاطب کلام حتی تشریحی هم هستند . علامه (ره) این را کجا بحث کردند شما ملاحظه کنید ایشان در چند جا در تفسیر شریف المیزان در این جلد ۱۹ که حالا آدرس می دهم که عبارات را نگاه کنید که خیلی ایشان آنجا در ذیل این تعبیر شریفه لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ مفصل ، حالا عبارتها را ملاحظه کنید تا یک اشاره ای کنیم یا در ذیل آیات سوم و چهارم سوره زخرف باز مفصل إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ قرآن در کتابی مکنون ، پنهان در رتبه أم الكتاب در اختیار مطهرون است .

حالا تعبیر علامه (ره) را می خوانیم ببینید آنجا حل کرده ایشان و تصریح می کند مطهرون یک طبقه ای هستند که مانند ملائکه بزرگ الهی ، مخاطب اصلی کلام الهی اند . و حقیقت أن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا

وَحَيًّا در مورد اینها محقق است ، بعد علامه (ره) آنجا اصرار می کنند شما چرا مطهرون را مختص می کنید به فرشتگان الهی ؟ ببینید اگر علامه (ره) با این مبنا که انشاءالله هم در سوره زخرف آیه های سوم و چهارم خیلی عالی به آن پرداخته اند و هم در آیه شریفه لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ که این وصف برای کتاب مکنون است ، وصف برای لوح محفوظ است و وصف برای ام الكتاب است .

و اگر اینطور ایشان حل کرده باشند که کردند می خوانید و خود شما هم قائلید که ایشان حل کرده مسئله را . یعنی قبول دارد که اطلاق مسئله وحی بگونه ای در قرآن بکار رفته که حقیقت وحی حتی در بُعد تشریحش نه وحی تسدیدي تأییدی که من وحی را دو حصه کنم حصه انبیاء و حصه غیر انبیاء . بعد بگویم اطلاق وحی هر دو حصه را گرفته به اصطلاح آقایان ، و رسول ملکی سبب نمی شود که آن بشر بشود انبیاء ، درست است ولی علامه (ره) این را حل کرده در همان رتبه اول حل کرده در رتبه اول اگر حل کردید تشریحش را هم می گیرید خود کتاب را هم می گیرید .

از نظر علامه وحیاً قرینه بر این نیست که بشر از اطلاقش خارج شده و فقط بر انبیاء

دلالت دارد

اگر فتوای علامه (ره) را بخواهید سوال کنید که آیا وحیاً قرینه است بر اینکه بشر از اطلاقش خارج شده ایشان می گوید نه ، فتوای نهایی ایشان . آیا وحیاً قرینه است بر اینکه کلام تشریحی فقط برای

انبیاء است ایشان می فرماید نه ، تشریحی را عرض می کنم نه خیر . هیچ قرینه ای نداریم بلکه قرینه منفصله برخلاف داریم . اینجا اطلاقی داریم مجموعش معلوم است . اگر در این رتبه پایین رسول هم شد رسول ملکی ، رسول ملکی هم که می خواهد وحی کند وحیش اعم است . ولی دیگر حصه اش هم نکنید حصه مؤمنین را از حصه ، حالا این را حتما ملاحظه کنید این سازمان ، سازمان درستی است

ولی این سازمان درست ، فرمایش نهایی علامه طباطبایی (ره) را که انبیاء کلام الهی را به مردم ایحاء نمی کنند و ایحاء نشان می دهد که مختم وحی ناس نیستند ولو انبیاء بما هم انبیاء هم نباشند ، حالا ملاحظه بفرمایید چون حضرت استاد ما در این قسمت دو تا آیه دیگر هم شاهد دارند که ببینیم آن دو تا می توانند قرینه منفصل بشوند بر این [مطلب]. آن دو تا آیه اول که نتوانستند خود این آیه که سازمانش نتوانست کلام را به ناس برساند به تعبیر ایشان قرآن را کلام تشریحی الهی را نرساند. ببینیم این دو تا آیه دیگری که دارند این قرینیت را بتوانند ایفاء کنند یا نه ، حالا عبارت علامه (ره) را هم درباره آن تعبیر بسیار دقیقی که دارند در مورد لوح محفوظ و ام الكتاب و مطهرون ملاحظه کنید که فتوای نهایی علامه (ره) را در هر دو زمینه داشته باشیم .

وصلی الله علی محمد و آل محمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۹۹/۸/۲۶

جلسه ۳۲

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام غزه)

خارج فقه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ بررسی کلام آیه الله جوادی در نقد علامه طباطبایی (ره)

بحث ما در ارتباط با فرمایشات استاد عظیم الشان حضرت آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه العالی) بود که ایشان داشتند فرمایشات استادشان مرحوم علامه طباطبایی را نقد و بررسی می کردند .

ما اجمالاً عرض کردیم فرمایش ایشان درست است مَخْتَمٌ وحی انبیاء نیستند این درست است مختم وحی انبیاء بماهم انبیاء نیستند مختم وحی انسان ولایی قرآنی است . خلاصه مطلبی که ما گفتیم این است مختم وحی انسان در افق ولایت قرآن کریم است . این حرف بسیار درستی است منتهی این حرف بسیار درست که مختم وحی را از اختصاص به انبیاء خارج می کند و انسان ولایی در افق

قرآن کریم را مختم وحی قرار می دهد ، اولاً فقط ناظر به (به تعبیر ایشان) کلام تسدید و تأییدی نیست حتی کلام تشریحی هم مختمش انبیاء بماهم انبیاء نیستند . و این دستاورد بسیار خوبی است که ایشان در همان بحث ارزشمندشان در ذیل عبارت محقق خراسانی (ره) و اشکال به مرحوم مشکینی وارد کردند و خواندیم قبلاً بله کاملاً درست است .

آیه الله جوادی (دام ظلّه) : نزول کلام الهی بدون ارتقاء روح امکان ندارد

ایشان آنجا خیلی قشنگ آمدند بیان کردند که ما وقتی نگاه می کنیم به منطق قرآن کریم ، نزول کلام الهی بدون ترقی روح امکان ندارد . حالا کدام روح ترقی کرده؟ ایشان نشان دادند که مرحوم آخوند در کفایه خوب گفته اند روح انسان ولایی (حالا یا نبی بزرگوار اکرم (ص) است یا بعضی از اولیاء الهی ، کُمل از اولیای الهی هست) تا وقتی این روح ترقی نکند و به مقام لوح محفوظ یا ام الكتاب نرسد که هر دو تعبیر در عبارتهای مرحوم آخوند در بحث نسخ بود و ما قبلاً خواندیم مسئله وحی درست نمی شود . پس ما نمی توانیم بشر را به اطلاقش نگه بداریم و نه می توانیم بشر را منحصر به انبیاء کنیم ، نه خیر .

ببینید دستاورد آن تحلیل ارزشمندی که خود ایشان ارائه کرده اند و ما هم از آن بسیار استفاده کردیم و بهره مند بودیم و تأکید کردیم بر دقت و فرمایش بسیار ارزشمند ایشان ، آنجا این مطلب درست شد

که مختم وحی این است . ترقی انسان ولایی افق قرآن کریم و رسیدنش به مقام او ادنی ، یک ، و در آن مقام او ادنی ارتباط بی حجاب و بی واسطه اش با ذات اقدس اله یا تجلی الله له به تعبیری که از لسان نورانی امام صادق (ع) هم ایشان بیان کردند هم صاحب تفسیر نمونه بیان کردند و هم همه مفسرین . بله مختم وحی را لازم نیست منحصر کنیم بر انبیاء . از اینکه ما غیر انبیاء را در وحی بیاوریم لازم نیست که برگردد به صرفاً وحی غیر تشریحی یا تکوینی حتی ، بلکه در خود آن وحی تشریحی هم شما می توانید این را بگویید ، این نکته اول . قبل از شما هم مرحوم آخوند گفته اند نکته دوم . قبل از شما هم استاد بزرگوارتان علامه طباطبایی (ره) بر این معنا اصرار دارد نکته سوم .

شاهد بر آن مطلب فرمایش علامه (ره) ذیل سوره واقعه در تفسیر شریف المیزان است

مرحوم علامه طباطبایی (ره) عرض کردیم در چند جای تفسیر شریف المیزان ، یکی در آیات شریفه سوره واقعه که اشاره کردم شما هم ملاحظه کنید قشنگ تحلیل می کنند تبیین می کنند . ایشان آنجا مفصل و روشن مطلب را بیان می کنند. مرحوم علامه بیان کردند و ما روشن کردیم که ایشان در

تفسیر سوره واقعه همین مطلبی که ایشان دارند ، مفصل و روشن رسیدگی فرمودند و تعبیرشان این

بود که فرمودند : **إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ** پیاده

می کنند جمله **إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ** جواب قسم سابق است و ضمیر در آن به قرآنی که از سیاق استفاده

می شود برمی گردد و قرآن کریم و جمله **فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ** توصیف دوم قرآن است . قرآن مصون و

محفوظ از هر دگرگونی و تبدیل است چون در کتابی است که آن کتاب اینطور است آن کتاب عبارت است از لوح محفوظ . همچنانکه در جای دیگر فرموده بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ و جمله لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ صفت کتاب مکنون و لوح محفوظ است ، البته این احتمال هست که صفت سومی برای قرآن باشد إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ می تواند به کتاب مکنون بخورد ، می تواند دوباره برگردد به خود قرآن کریم اشکال ندارد معنا یک معناست به تعبیر علامه طباطبایی (ره) تا وقتی لاء ، لاء نفی است (چون بعضی ها لا را لاء نهی کردند نهی از مسّ جلد و عبارت قرآن ، و ضرورت طهارت از حدث و خبث را) که ایشان می گویند نه لاء ، لای نفی است و لاء نفی نشان می دهد که حقیقت قرآن کریم را بدون طهارت نمی شود به دست آورد

بعد هم مفصل می گویند که این چه نوع طهارتی است؟ تعبیر بسیار زیبایی دارند . و منظور از مطهرون کسانی هستند که خدای تعالی دلهايشان را از هر رجس و پلیدی یعنی از رجس گناهان و پلیدی ذنوب پاک کرده یا از چیزی که از گناهان هم پلیدتر و عظیم تر و دقیق تر است و آن تعلق به غیر خداست و این معنا از تطهیر با کلمه مسّ که گفتیم به معنای علم است مناسب تر از طهارت به معنای پاکی از حدث و خبث است و این خیلی روشن است ،

پس مطهرون کسانی هستند که خدای تعالی دلهايشان را پاک کرده مانند ملائکه گرامی و برگزیدگانی از بشر که درباره آنها آیه تطهیر است إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

ببینید اگر من رفتم تا مقام لوح محفوظ و اگر من رفتم در مقام ام الكتاب که ایشان همینجا تمسک می کنند به آیات شریفه سورۀ زخرف **إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ** که آن هم دوتا نکته دارد من عرض می کنم که خوب این منطق کلام الهی و وحی الهی به انبیاء مختص نیست و مسّ حقیقت این کلام و حقیقت این وحی را مطهرون دارند و لوح محفوظ را هم که مرحوم آخوند بیان کردند ایشان هم بیان فرمودند بقیۀ علما

پس مطهرون اینها هستند بعضی از مفسرین که متأسفانه بیشتر ایشان می باشند بدون هیچ دلیلی گفته اند مطهرون یعنی ملائکه . حالا بعد هم می روند سراغ لاء ناهیه که بحث بعدی هست که اختیار ایشان نیست .

ببینید مطلب این می شود که ما آنجا بحث روشنی داریم از حضرت علامه طباطبایی (ره) که **إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ، فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ ، إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا ، وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا** اینجا اگر ما نشان دادیم در آن رتبه آنطور است دیگر لازم نیست وحی را منحصر کنیم به انبیاء و لازم نیست که وحی تکوینی را برای غیر انبیاء تحلیل کنیم کلام تسدید و ... ، و بیایم به اطلاق وحی یا حذف متعلق وحی برای آوردن غیر انبیاء تمسک کنیم در عین حال که آن درست است . ببینید حرف مهم ما این است در عین حال که آن اطلاق درست است آن حذف متعلق درست است ، اما ما حتی آن وحی تشریحی را آنجا می توانیم درست کنیم و اگر به تعبیر زیبای استاد ایشان حضرت امام

(ره) در آن رتبه پیغمبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) قرآن را بگیرند تحویل فرشته بدهند و فرشته اینجا تحویل بدهد اینطوری می شود این کار .

دیگر استدلال من این است که حتی اگر مسئله اطلاق مطرح نباشد مسئله حذف متعلق مطرح نباشد .

همان وحی تشریحی که فرشته دارد تحویل می دهد همان را اهل بیت (ع) گرفتند دادند به ایشان .

همان را در مقام نورانیت انسان ولایی در افق قرآن داده به ایشان . حالا آن نکته چهارم علامه (ره) را

که وعده کردم عرض می کنم . لذا نمی شود برای حضرت آدم (ع) هم آن مقام را قائل شد .

علامه (ره) این را قائلند و این را فتوا می دهند و این فتوا بسیار مهم و ارزشمند است از ایشان و با

آن کار می کنند و مورد قبول است غیر ایشان هم هست و همین معنا را ایشان در سوره زخرف هم

همینطوری پیگیری می کنند . در سوره زخرف وقتی که می خواهند **وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ**

حَكِيمٌ را شرح بدهند

علامه : قرآن در موطن اصلی اش ما فوق تعقل عقول است

ملاحظه کنید ببینید و من فقط این قسمت را اضافه می کنم چون در عبارت ایشان هم است در متن

تفسیر المیزان در جلد هجدهم ، ایشان می فرمایند که در **وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ** این جمله آنچه که آیه

قبل بیان نموده تأکید نموده و روشن می سازد و آن این بود که قرآن کریم در موطن اصلی اش ما فوق

تعقل عقول است . تعبیر آیه این بود که **إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** خیلی تعبیر زیبایی استفاده می کنند این **لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** با **إِنَّا جَعَلْنَاهُ** ، تعبیر قشنگ علامه (ره) این است که این قرآن حقیقتش برای موطن أم الكتاب است و در موطن أم الكتاب عربی نیست ، لفظ نیست معنا نیست به این شکلی که با لفظ و معنا کار می کنیم ، در آن موطن فوق عقول است . آن موطن ، موطن علم حصولی تعقلی نیست ، آن موطن همانطور که قبلاً هم عرض کرده بودم یک علم ضروری حضوری است که معلول را با علتش و تجلیات علتش مرتبط می کند .

البته اینجا خیلی مطلب وجود دارد که محل بحث ما نیست ، یک نوع علم حضوری دیگر هم علامه (ره) قائلند که این هم از اختصاصات علامه (ره) هست علم حضوری معلول به معلول که مورد اشکال بعضی از اساتید بزرگوار ما و شاگردان ایشان است . استاد بزرگوار ما حضرت آقای مصباح اینجا مخالف هستند البته با ادب می گویند فهمی القاصر . ببینید علامه طباطبایی (ره) در اینجا یک کاری کرده اند که حالا چون بحث ما در این نیست به همه اش نمی پردازیم اما اینها را بیان کرده ایشان **إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** ضمیر در جعلناه به کتاب برمی گردد و معنای قرآناً عربیاً این است که این کتابی است که به لغت عربی قرائت می شود **لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** این جمله غایت و غرض جعل آن کتاب را بیان می کند و همین که امید تعقل و فهمیدن مردم را غایت و غرض جعل مذکور قرار داده ، شاهد بر این است که قرآن قبل از آن که به زبان عربی در بیاید در مرحله [کینونت] و هستی وجود

داشته که در آن مرحله عقول بشر دسترسی به آن نداشته با اینکه کار عقل این است که هر امر فکری و مسئله ذهنی را در علم حصولی است . هر چند که آن مسئله در نهایت درجه دقت و لطافت باشد . عقل می تواند در حیطة علوم حصولی کار کند نوش جاننش ، با دقت هم کار کند موشکافی هم بکند ، در نتیجه از این آیه فهمیده می شود که آنکه کتاب بر حسب موطن نفس الأمری و واقعیتش مافوق فکر و اجنبی از عقول بشری است و خدای تعالی آن را از آن موطن جعلناه پائین آورده و درخور فهم بشر کرده و به لباس واژه عربیت درآورده (که حالا موطن این لباس را قبلاً عرض کردیم بحث ربط حقیقت و اعتبار که آن هم یک پوشه بسیار ارزشمندی است و باید با آن کار دقیق انجام بدهیم در فضای قرآن کریم) به این امید که عقول بشر با آن انس بگیرد و حقایقش را بفهمد چون استعمال کلمه امید درباره خدای تعالی صحیح نیست لاجرم باید گفت امید قائم به مقام یا به مخاطب است ، امید به مخاطب وصل شده لعلکم ، نه به خود گوینده که خدای تعالی است

و لذا اینجا که می رسد می فرماید با توضیحی که در صدر بحث که آیه قبل است بیان شد موطن

اصلی و رای فهم علوم ذهنی عقلی است ولی آن را آوردند پایین به لباس لفظ و معنای عربی

درآوردند او را لعلکم تعقلون . در موطن اصلی اش مافوق تعقل عقول است و ضمیر در اِنَّه به کتاب

برمی گردد و مراد از أم الكتاب لوح محفوظ است همچنانکه آیه بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ

تصریح دارد . و اگر لوح محفوظ را أم الكتاب نامیده اند بدین جهت است که لوح محفوظ ریشه تمام

کتاب آسمانی است و هر کتاب آسمانی از آن استنساخ می شود و کلمه قرآن را مقید به قید أم الكتاب و لدینا کرده است . إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا . چرا؟ (تعبیرشان زیباست) ساده تر بگوییم برای این بود که بفرماید قرآن همان کتابی است که نزد ماست ، نه اینکه بفرماید قرآن دوتا است یکی نزد ما یکی هم نزد دیگری ، معنای آیه این است که معنای آیه در حالی که در أم الكتاب و نزد ما بوده و همواره هست هر آینه بلند مرتبه و سرشار از حکمت است . بعد شرح کاملی می دهند که بعضی هایش مربوط به بحث ما نیست و این را از آیه كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلْتُ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ دارای مقام احکام و مقام تفصیل است که خیلی زیبا در فرمایشات استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله جوادی بهره مندیم و بودیم و هستیم از فرمایشات ایشان به قدر وسع ناچیزمان ، ایشان اینها را خوب تحلیل می کنند . ام الكتاب فوق عقول بشری است چون عقل بشر در فکر کردنش تنها می تواند چیزهایی را بفهمد که در آغاز از قبیل مفاهیم و الفاظ بوده است و از مقدمات تصدیقی ترکیب شده باشد . پس حاصل معنا این است: قرآن کتاب در نزد ما در لوح محفوظ مقامی رفیع دارد و دارای احکام و ایتقان و ... و به خاطر همان مقام رفیع و آن احکام و ایتقان عقول دسترسی به آن ندارند و ما آن را نازل و درخور درک عقول کردیم یعنی آن را خواندی و عربی کردیم که مردم آن را بفهمند

بعد هم بحث های بعدی را پی می گیرند ، شاهد ما چیست ؟ شاهد این است که ما اگر توانستیم فرمایش ایشان را در ذیل آیات شریفهٔ سورهٔ زخرف و آیات شریفهٔ سورهٔ واقعه کنار هم قرار بدهیم ، مقام ام الكتاب و لوح محفوظ و مقام بساطت و صراحت و احکامی که در آیات شریفه وجود دارد ، این مقام مقامی است که مربوط به انسان ولایی قرآنی ماست و مطهرون در واقع این مقام را درک می کنند و مطهرون را آیهٔ تطهیر معرفی کرده است ، اگر این بشود آنموقع ما صریحاً باید بگوییم که ما برای اینکه وحی را و کلام الهی را از اختصاص به انبیاء خارج کنیم نیاز نداریم به اطلاق حتی در بحث تکوین ، ولو اینکه این بسیار درست است و ما از آن استفاده می کنیم و مصحف أم ابیها (س) را با آن درست می کنیم . خیلی هم درست و بجاست . **أَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ** ، ما أوحى این ابهامش و عمومی که آن ما أوحى إلقاء می کند بسیار درست و دقیق است ، حقیقتش را از طور فهم ما سوی خارج می کند الا بر آن مقام نورانی انسان ولایی قرآن کریم ، این خلافت به تعبیر زیبای امام (ره) مطلقه ، که برای انسان ولایی قرآن کریم تصویر می شود . بعد هم آن روایات ارزشمندی که اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بیان می کنند .

خدا پیامرزد این بزرگان ما را امام (ره) را علامه طباطبایی (ره) را . امام (ره) می فرماید کلاس اول درس کلاس درس آدم نبود برای فرشتگان الهی ، کلاس اول درس آن درسی بود که در آنجا وقتی فرشتگان الهی نور این خانوادهٔ نورانی را ملاحظه کردند ابهت و عظمتش را دیدند آنها شروع کردند

سبحان الله گفتن تا خدای متعال را از نواقص وجود امکانی خودشان منزّه کنند آنجا تحلیل کردند آنجا تسبیح گفتند آنجا تکبیر گفتند . ایشان می فرمودند یک تکبیر امیرالمؤمنین (ع) . سَبَّحْنَا حَلَّلْنَا ، آن تکبیر و آن تحلیل و آن تسبیح.

نتیجه : کلام الهی حصری به انبیاء ندارد

پس اینطوری می شود که ما معتقدیم این بیانات بسیار ارزشمند است و حصر کلام الهی را به انبیاء باید از بین برد با عبارت قرآن کریم ، بیشتر از اطلاق ، اطلاق وحی ، بیشتر از حذف متعلق که عموم را افاده کند . حقیقت این تحلیل و سیر ارتقایی نفس انسان ولایی (همانطور که عرض کردم بزرگان ما از آخوند (ره) و خیلی از بزرگان ما قائلند) این را درست می کنند برای خود کلام تشریحی هم درست می کنند

اما این معنایش این نیست که من بگویم عرصه کلام الهی ناس را می گیرد ، این که بگویم انسان ولایی مختم وحی است بلکه مصدر وحی است هم مختم است هم مصدر ، یعنی آنها وحی را می گیرند و می دهند به غیر . هم مصدر است و هم مختم است و همین طور است انسان ولایی . بِكُمْ فَتَحَ و بِكُمْ يَخْتِمُ . بله کاملاً درست است و نباید ما کمال انسان را محدود به انبیاء الهی بکنیم در عین اینکه انبیاء الهی بزرگان قافله بشریت هستند نباید این کار را بکنیم .

من یادم نمی رود در یک عید غدیری ماموریتی داشتیم از سوی حوزه علمیه برای افتتاح یک مدرسه علمیه ایی در منطقه بلوچستان ، منطقه دلگان ، منطقه بزمان که الحمد لله به برکت وجود مرجع عظیم الشان آیه الله مکارم آنجا مدرسه خوبی در منطقه بزمان ، در دلگلان هم حوزه پیگیری هایی کرده بود و مدارسی و برنامه ایی و عید غدیری در آنجا بودیم ، مراسم جشن عید غدیر یک جشن چهار پنج هزار نفری بزرگی در یکی از مدارسی که در آنجا مربوط به یکی از خیرین تهرانی است در آنجا برگزار می شد من می خواستم درباره غدیر صحبت کنم ، جمعی از فریہختگان از برادران اهل سنت ، من بعداً البتہ فهمیدم ، دانشجویی بود دانشجوی دکترا بود از من سوالی کرد کہ حاج اقا عید الله الاکبر عید غدیر است ؟ گفتم بلہ ، بعد سوال می کرد کہ عید مبعث چه خواهد شد ؟ خدا می داند من یک چند جملہ از این منطق قرآنی را بحث کردم کہ مبعث مال این رتبہ است کہ فرشتہ وحی قرآن را بر قلب نبی اکرم (ص) نازل می کند نزل بہ الروح الامین علی قلبک اما عید خلافت انسان عیدی است کہ پیغمبر آن را می گیرد از خدا و تحویل ما سوی می دہد و او بہ تعبیر استاد بزرگواریان معلم اول است ، شما عید غدیر را عید خلافت مطلقہ ببینید ، عید معلم ما سوی بودن انسان ببینید ، همینطور کہ آدم خلیفہ بود و معلم فرشتگان بود ، نبی اکرم و اهل بیت او (علیہم السلام) معلم ما سوی هستند ، حالا دیگر با توضیحاتی کہ خدا می داند این جوان گریہ می کرد و اشک می ریخت ،

نمی توان بہ کلام الہی کہ توسط انبیاء بہ ناس ابلاغ می شود ایحاء گفت

ببینید ما می‌گوییم که این فهم زیبای قرآنی را شما از انسان در افق ولایت قرآن کریم تبیین کنید
تحلیل کنید تأیید کنید ، منتهی آیا این مطلب می‌تواند به معنای این باشد که کلام الهی که توسط انبیاء
تبلیغ می‌شود ابلاغ می‌شود . من به آن بگویم ایحاء النبی الی الناس ، بگویم یوحی نبی الی الناس ؟
نمی‌شود . ایحاء کار پیغمبر است حالا یا به فرشته ایحاء کرده ، گرفته داده به فرشته یا در این مقام
فرشته ایحاء کرده به پیغمبر در حیث کلام تشریحی .

تکوین آن هم همینطور اگر مصدر انسان ولایی بود در همان افق او آدنی شاگرد شد فرشته چه
اشکالی دارد. اینها همه درست اند همه دقیق اند همه عمیق اند حالا آن جمله چهارم علامه (ره) را
من بعد عرض می‌کنم آن باز در همین فضا یک حیث قرآنی عمیق تری ایشان به این داده اند در
همین مرحله هم علامه (ره) اکتفاء نکرده اند به مسئله . حالا تردید دارم وارد آن فضا بشوم یا نشوم
چون همین مقدار بحث ما روشن شده است منطقیش برای ادامه بحث فقهی و اصولی ما و تحقق
خطاب الهی .

ببینید این کلام را درست نمی‌کند برای ناس ، این مدعای استاد بزرگوار ما را ثابت نمی‌کند حتی
اشکالی نمی‌شود به علامه (ره) گرفت که چرا شما لبشیر را مختص انبیاء کردید ، نه ، ایشان (علامه)
سر جای خودش می‌گویند من لبشیر را آنجا درست کردم در آن مقام در سوره زخرف در سوره واقعه
در جای جایی که لازم بوده منطبق و مبنای قرآنی را گفتم .

باقی می ماند چند آیه دیگر که دو آیه را استاد ما در کتاب وحی و رهبری یک آیه دیگر هم آورده اند اینجا در تفسیر موضوعی ، آن سه آیه را هم مختصراً . ببینیم اینها می توانند مؤید باشند چون آن دو آیه قبلی و خود این آیه ۵۱ سوره شوری عملاً نتوانست مسئله را حل کند و مختار و مدعای نورانی ایشان را ثابت کند و ما فعلاً در این مرحله همان فتوای استادشان علامه طباطبایی (ره) و استادشان حضرت امام (ره) را قائل هستیم تا انشاء الله این سه آیه دیگر را بررسی کنیم ببینیم فرمایشات استاد ما در این فضا چگونه فضایی است .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ از نظر علامه (ره) مصدر و مَخْتَم و حى را انبياء نيستند

بحث ما در ارتباط با بررسى فرمايش علامه طباطبايى (ره) در عبارات استاد عظيم الشأن حضرت آيت الله جوادى (دام ظلّه العالى) بود . اجمالاً به اينجا رسانديم بحث را كه علامه طباطبايى (ره) نمى خواهند مصدر و مختم وحى را انبياء بدانند و تصريح دارند در چند آيه و در چند جا كه قرآن كريم مقامى دارد كه در آن مقام بسيط است در آن مقام فوق طور فهم عقلى است ، در آن مقام لفظ عربى نيست حيث لفظ و معنا در آن مطرح نيست .

در آن مقام كه لوح محفوظ است **إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ، فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ** در آن مقام كه **لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ** ، در آن مقام كه **تعبير إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ** ، **إِنَّهُ** يعنى قرآن كريم فى أم الكتاب ، **لَدَيْنَا لَعَلِيَّ عُلْوَى** دارد حكيم محكم است إحكامى دارد إتقانى دارد . چون علو مرتبه اش چون إحكام دارد چون محكم است متقن است . در آن مرحله كه مرحله أم الكتاب است ، در آن

مرحله که مرحله لوح محفوظ است ، در آن مرحله که فی کتاب مکنون است . در آن مرحله مورد فهم عقلی قرار نمی گیرد ،

علامه : مرحله لوح محفوظی قرآن در فضای فهم عقلی قرار نمی گیرد

به تعبیری که خواندیم از علامه طباطبایی (ره) در آن مرحله قرآن کریم وضعیتش یک طوری است که نمی شود با محاسبات عقلی با آن آشنا شد . اگر قرآن کریم در آن مرحله قابل بررسی عقلی نبود و این حقیقت قرآن که قابل بررسی عقلی نیست ، این مرحله از قرآن ، قرآن بله لوح محفوظی قرآن کتاب مکنونی قرآن أم الكتابی این دیگر در فضای فهم عقلی قرار نمی گیرد ، کثرتی در آن نیست ، لفظ و معنایی در آن نیست و عرض کردیم که ایشان در آیات شریفه سورة زخرف خیلی زیبا تبیین می کنند که آنجا دیگر وقتی عقل می خواهد ورود کند شناخت های عقلی حد وسط دار است ، نیاز به تفصیلات دارد نیاز به مفاهیم و الفاظ دارد که با دقت موشکافانه فنی عقلی برویم اینها را باز کنیم ، اما آن مرتبه علو لوح محفوظی کتاب مکنونی أم الكتابی اصلاً تن به این چیزها نمی دهد و بعد فرمایش فرمودند که ما این معنای از قرآن کریم را که خدای متعال بیان فرموده ما این را آورده ایم پایین که شما آن را بشناسید و با آن کار کنید این که آن را بفهمید و با آن کار عقلی کنید لعلکم تعقلون ، این لطفی است که خدای متعال قرآن را آورده اند پایین تا شما بتوانید با آن کار عقلی کنید .

علامه (ره) برای اثبات مدعای شان آیاتی را شاهد می آورند

گفتیم ایشان خیلی خوب اینها را بیان فرمودند و نشان دادند که در آن مرحله که مرحله علی حکیم است و گفتند از آیه اول سوره هود هم همین معنا استفاده می شود کِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ حَكِيمٌ است محکم است احکمت آیاته . بعد آنجا توضیح می دهند که این احکام به حسب آن بساطت و قوت واقعیت قرآن کریم است . ثُمَّ فَصَّلَتْ ثُمَّ هَمَّ بِجَاسْتِ ، فَصَّلَتْ یعنی تفصیلی ، احکام و تفصیل به آیه نسبت داده می شود أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلَتْ شرح زیبایی می دهند که جای خودش دارد و معتقدند فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ این حکیم همان احکمت است .

تعبیرشان این است : مراد از اینکه فرمود لعلی به طوری که از مفاد آیه قبل استفاده می شود این است که قرآن در أم الكتاب قدر و منزلتی رفیع تر از آن داشت ، آیه قبل را خواندم جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ آیه می گوید ما قرآن را عربی اش کردیم تا شاید بفهمید آن را ، علو آن را می گوید ، آوردیم پایین رفیع بود منزلتی رفیع تر از آن داشت که عقول بتوانند آن را درک کنند و مراد از آنکه فرمود حکیم است این است که قرآن در أم الكتاب یکپارچه بوده و مانند قرآن نازل شده مفصل نبوده تفصیل در آن نبوده و جزء جزء و سوره سوره و آیه آیه و جمله جمله و کلمه کلمه نبوده است . و این معنا را از آیه شریفه کِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ بدست هم می آوریم .

این دو صفت یعنی صفت علی و حکیم دلالت می کند بر اینکه أم الكتاب فوق عقول بشری است .
یک مبنای زیبایی دارند علامه طباطبایی (ره) که این اوصاف نشان دهنده دلیل مضمون است ، این علو و احکام و إتقان دلیل آن مدعای آیه است که ما آن را آوردیم پائین ، چون عقل بشری در فکر کردنش تنها می تواند چیزهایی را بفهمد که در آغاز از قبیل مفاهیم و الفاظ بوده و از مقدمات تصدیقی ترکیب شده باشد که یکی مترتب بر دیگری است ، مانند آیات و جملات قرآنی اما چیزی که ماوراء مفاهیم و الفاظ است ، قابل تجزّی و اجزاء و فصول نیست عقل راهی به درک آن ندارد ، یعنی علم حصولی در آن منتفی است ، یک علم حضوری خاص ، که بعد اینجا ما عرض کردیم اینها دیگر از کارهای اساسی قرآن است که ایشان سر جایش یکی یکی جدا سازی می کند علم معلول به علت حتی معلول به معلول که عرض کردم استاد بزرگوار ما با کمال ادب می گویند فهمی القاصر ، حالا اگر یک مناسبتی شد عرض می کنم که این معلول به معلول را هم علامه طباطبایی (ره) از همین فضا در می آورند ، از فضای علم حضوری ولی علم حضوری انسان ، انسان در افق ولاء ، ولایت قرآنی ، یعنی اینها هم کار قرآن است .

خدا رحمت کند مرحوم آقای مطهری را در یکی از بحثهای تفسیری دارند ، وقتی می خواهند بحث کنند می گویند حالا گاهی وقتها یک چیزی را فلاسفه می گویند یک چیزی را عرفا می گویند ، گاهی وقتها یک چیزی صریح آیه هست ، وقتی صریح آیه هست طور دیگری می شود . بعد شما باید

بیاورید مباحث هرمنوتیک را اینجا کار کنید . بگویید قرآنی که با این مبادی تحلیل می شود شما

چطوری می خواهید حیث عربی و غیر عربی را در آن پیگیری کنید ؟

پس حاصل معنای این دو آیه این شد کتاب در نزد ما در لوح محفوظ مقامی رفیع دارد و دارای احکام و ایتقانی است که به خاطر همان مقام رفیق و آن احکام و ایتقان عقول دسترسی به آن ندارند و ما آن را نازل و درخور درک عقول کردیم یعنی آن را خواندی و عربی کردیم که باب باشد تا مردم آن را بفهمند .

این را تقریباً ما توضیح دادیم گفتیم این فرمایش بسیار خوب استاد عظیم الشان ماست که در همان آیه سوره هود هم ایشان وقتی که تبیین می کنند این مطلب را در ذیل همان احکمت آیاته ، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الرَّ کِتَابُ الْاِحْکَمٰتِ اٰیٰتُهُ تُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَکِیْمٍ خَبِیْرٍ خِیْلِ عَالِیِّ بَازْ هَمِیْنِ حَدْ وَسَطِ مِقَابَلَهْ اِیْ کِهْ دَرْ اَیْنِ اَیْهْ بَیْنِ اِحْکَامِ اٰیٰتِ وَ بَیْنِ تَفْصِیْلِ اٰیٰتِ وَاقَعْ شَدَهْ ، بَعْدْ هَمْ مِیْ گَوَیْنِدْ تَفْصِیْلِ یَعْنِیْ فِصْلْ دَاْدَنْ ، اُجْزَاْءْ رَاْ جَدَاْ کَرْدَنْ . مَعْلُومْ اَسْتُ کِتَابِیْ کِهْ دَارَایْ چَنَانِ اِحْکَامِ وَ چَنِیْنِ تَفْصِیْلِیْ بَاشَدْ قَطْعاً اَزْ جِهَتْ مَعَانِیْ وَ مَضَامِیْنِ ...

علامه (ره) : بازگشت این احکام قرآن به توحید است

بعد می خواهند بگویند این احکام بازگشتش به توحید است ، خیلی عجیب می شود آنموقع توحید قرآنی و انسان در افق و لاء یک ارتباط وثیقی پیدا می کند ، توحید قرآنی و انسان در این افق خیلی رابطه قوی می شود . لذا اگر المیزان را مطالعه کنید جلد دهم تفسیر آیات سوره هود ، اینجا تحلیل را ببینید که یک معنای یک امر وحدانی بسیط ...

خدا رحمت کند شاگرد ایشان مرحوم مطهری را خدا حفظ کند حضرت آقا را خدا حفظ کند اساتید بزرگوار ما علما حاضر ، اینها چقدر از این مطلب علامه طباطبایی (ره) استفاده می کنند که نسبت توحید قرآنی با بقیه نسبت اجمال و تفصیل است ، ولی از آن اجمال و تفصیل هایی که آقایان می گویند . توحید را که بسط بدهید همه اش هست ، لذا حضرت آقا می گویند این را بروید درست کنید توحید قرآنی را امتداد بدهید تا ببینید از درونش نظام ولایی ، نظام اقتصادی ، نظام قضایی ، نظام تربیتی نظام فرهنگی ، نه اینکه بگوییم نظامات مشتت اند و ما از احکام جزئی انتزاع نظام می کنیم نه خیر ، ما اینجا با مرحوم صدر مشکل داریم با این تفکر ایشان ، معتقدیم اگر این مبنای بسیار ارزشمند علامه طباطبایی (ره) در این نکته ای که می گویند درست تبیین شود و افق انسان ولایی قرآنی بیاید ممکن است بسیاری از مبداهای استدلالی ما در نظامات فقهی ما تغییر کند نه بگوییم نداریم که بعضی متأسفانه می گویند ، نه می گوییم داریم ولی انتزاعش می کنیم مکتب اقتصادی مان را از احکام مشتتته ، نه خیر بلکه می گوییم فقه باید وارد فقه نظامات بشود و امام (ره) این کار را کرد ولی با مبنا

قرار دادن ولایت مطلقه مفوضه به نبی اکرم (ص) در تحلیل ولایت فقیه . باید اول یک کسی آنجا کار را درست کند ، اینها حرفهای ارزشمند امام (ره) است ، ایشان خوب می فرمایند که بنابراین توحید خدای تعالی اگر آنطور که لایق ساحت قدس و عزت و کبریایی اوست در نظر گرفته شود این توحید حل می کند .

جمع بندی فرمایش علامه طباطبایی (ره)

پس جمع بندی می کنیم علامه طباطبایی (ره) در جای جای آیات قرآن کریم حقیقت لوح محفوظی قرآن را ، حقیقت کتاب مکنونی قرآن را ، حقیقت أم الكتابی قرآن را حقیقتی می داند که این حقیقت به لطف پروردگار آمده است پایین ، تبدیل شده به یک کثرتی ، تفصیلی از لفظ و معنا که این تفصیل از لفظ و معنا زمینه ارتباط علم حصولی با قرآن فراهم کند ، عقل وارد این کار بشود ، حالا بعد یک بحث مفصلی دارند بر سر رابطه این دو مراتب که حالا بحث ما نیست

این رابطه اگر درست شد و فهمیدیم آنجا آن مرحله لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ . آن مرحله را اگر کسی خوب با آن کار کند آنموقع قانون الهی پیاده می شود آن مرحله که لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ را داشته باشید یعنی شما این فرمایش ایشان را در جلد ده میزان و جلد هجده و جلد نوزده میزان بیاورید . شما سوره زخرف را بیاورید سوره هود را بیاورید سوره واقعه را بیاورید که خود ایشان این کار را

کردند . اگر این را شما درست کردید آنموقع آن حقیقت مطلب اصلی علامه طباطبایی (ره) استخراج می شود که بله ما اینجا چه داریم؟ اینجا یک واقعیتی داریم ، همه را هم آدرس دادند خودشان هر جا آمدند بقیه را آدرس دادند در ذیل سوره واقعه هم آیه **إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ، وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ** ایشان می گویند ما این را آنجا گفتیم ، بعد هم می گویند کما اینکه لوح محفوظش را گفتیم ، کما اینکه در ذیل **لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ، أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ** را گفتیم . نقش علم حصولی را گفتیم ، جایگاه علم حضوری را گفتیم .

بعد اینها را که جمع می کنیم ایشان می فرمایند نتیجه اش این است که این مرحله از قرآن کریم مسئله اش این است ، مس آن یعنی فهم آن ، فهم حضوری معارف آن . دقت کنید که خوب این معنا درست دربیاید . به هر تقدیر کلام در سیاق بزرگداشت امر قرآن است می خواهد قرآن را تجلیل کند از همین جا می فهمیم که منظور از مس قرآن دست کشیدن به خطوط آن نیست بلکه علم به معارف آن است ، این علم هم دیگر علم حصولی نیست . خواهش می کنم دقت کنید ، چون داریم با کتاب مکنون کار می کنیم داریم با لوح محفوظ کار می کنیم داریم با أم الكتاب کار می کنیم ، علامه طباطبایی (ره) هر چیزی را سر جای خودش بیان کرده . این علم ، علم حصولی نیست چون ایشان قبلاً در **لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ** که دارند همینجا آدرس می دهند توضیح دادند که اصلاً راه ندارد .

جز پاکان خلق کسی به معارف آن عالم نه به علم حصولی نه به علم عقلی نمی شود نه این رؤیت است . این علم ضروری است که دستاورد قرآن کریم است چون فرموده قرآن در کتابی مکنون و پنهان است و آیه شریفه **إِنَّا جَعَلْنَاهُ نِزَامًا** اشاره می کند **قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** ، دیگر شما آن اطلاعات را باید داشته باشید اینجا را تفسیر کنید . این مسّ معارف قرآن یعنی علم حضوری به این معارف ، لمس این معارف .

توضیح علامه طباطبایی (ره) ذیل کلمه مطهرون

و کلمه مطهرون اسم مفعول از باب تفعیل و تطهیر است و منظور از مطهرون کسانی هستند که خدای متعال دل‌هایشان را از هر رجس و پلیدی یعنی رجس گناهان و پلیدی ذنوب پاک کرده یا از چیزی که از گناهان هم پلیدتر است (خیلی حرف عجیبی است) پلیدتر و عظیم تر و دقیق تر است و آن عبارت است از تعلق به غیر خدای تعالی . ببینید توحید شد دوباره . این معنای از تطهیر با کلمه مسّ که گفتیم به معنای علم است اضافه کنید و با مبنای کتاب مکنونی که **أَمَّ الْكِتَابِ** است کتاب مکنونی که از دسترس فهم عقلی خارج است و علمی را درست می کند که این علم حصولی نیست سازگارتر است ، مناسب تر از طهارت به معنای از پاکی حدث و خبث است بعد می فرمایند این خیلی روشن است کاملاً روشن است با این منظومه ای که ما از منطق انسان ولایی در قرآن کریم بدست می آوریم پس مطهرون کسانی هستند که پاک اند از همه چی پاک اند از تعلق به غیر پاک اند **فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ**

أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ ، رَجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ . انصافاً هم آن بیوت خانه

های خشت و گلی نیست ، بیوتی دارد خدا در بین ما .

خدا رحمت کند امام (ره) را ایشان می فرمودند روحانی بشوید در روحانیت تراحم نیست ، مزاحمت

دیگر وجود ندارد . خدا رحمت کند یکی از شاگردان امام (ره) می گفتند امام (ره) و علامه طباطبایی

(ره) را نشانده بودند در یک جلسه خصوصی هر کاری می کردند سوال از یکی می پرسیدند او

دخالت نمی کرد از دیگری می پرسیدند آن یکی دخالت نمی کرد ، حالا هر دو در چند حیطة هم

بزرگند اگر نگوییم جزء بزرگترین ها هستند .

خلاصه ایشان می فرمایند طهارت این است و نباید این طهارت را بی دلیل به فرشته ها منحصر کنیم

بلکه طهارتی که برای انسان در آن منزل داریم طهارتی است که در فرشته ها نداریم یک طهارتی

دارند اینها ، یک درجه ای از طهارت دارند تازه در آن درجه از طهارت ، خدا رحمت کند ایشان را

خدا حفظ کند آیت الله جوادی را ، در درس چه بیاناتی داشتند ، این بیان را قبل از آن ما از امام (ره)

استفاده کرده بودیم در درس هم ایشان خیلی عالی خدا انشاء الله این نور را و وجودشان را بر سر

حوزه های علمیه وجودشان را مستدام بدارد

یک طهارتی انسان در آن افق دارد منحصر به این انسان است ، تازه آنجا که می رسد می گوید ما
عبدا حقّ عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک انت کما اثنت علی نفسک ما عبدناک و ما عرفناک ،
حالا اگر او که در آن مرحله از معرفت است و در آن مرحله از بندگی خداست ، در این دعای زیبای
نماز جعفر و اَنَا لَخَلِيقَتِكَ كُنْه معرفت مجدد خوب دیگر مخلوق مخلوق است . کسی توهم نکند ،
بعضی مطالب غلطی که به این اولیای الهی نسبت می دهند ، مخلوق مخلوق است.

بینید انسانی در آن افق پیدا می شود ولایتی پیدا می کند مطلقه ، معرفتی پیدا می کند مطلقه تازه می
گوید ما عرفناک و ما عبدناک . آن معرفت یک نوع معرفت است آن رؤیت یک نوع رؤیت است که
فوق طور عقل است . آن انسان آنطوری قرآن را می آورد تحویل می گیرد .

بعد قرآن کریم بواسطه این نکته چهارمی که عرض کردم بعد از این دو سه تا شاهی که استاد عظیم
الشأن ما بیان کردند آن قسمت چهارم علامه طباطبایی (ره) را هم عرض خواهم کرد آن مختصر البته
چون که حیث تحقق سازمان خطاب الهی را در انسان ولایی قرآنی بحث کردیم دیگر حیث است و
حالا که این قسمت را که رساندیم به اینجا تصویرش کنیم و تنظیمش کنیم که ببینیم بعد آثارش را در
فهم از کلام خدا و روایات باید تعقیب کنیم و ادامه بدهیم فرمایشات زیبای امام (ره) را در این حیث
فقه اوسطشان حیث اصولش ، بعد هم فقه اصغرش یعنی ببریم سر کتاب ، سر خود عبارت عربی به
تعبیر علامه طباطبایی (ره) با حد وسطهای عقلی ، آن را عرض می کنم

علامه (ره) : مصدر ما سوی و مختم ما سوی مطهرون هستند

ببینید قرآن را در این مقام مطهرون تحویل می گیرند و می دهند به غیر خودشان پس مصدر ماسوی آنها هستند ، حالا جالب است که می خواهیم نشان بدهیم مختم ماسوی هم خودشان هستند ، هم مصدرند هم مختم اند . ولی درست است است که بگوییم نه مصدر انبیاء هستند بماهم انبیاء ، نه مختم انبیاء هستند بما هم انبیاء . این منطق بسیار زیبایی است که ما از مجموع فرمایشات علامه طباطبایی (ره) ، امام (ره) که ایشان هم تقریباً همین نوع مطالب را در تفسیرشان در تفسیر سوره قدر ، در تفسیر سوره حمد ، در تفسیر سوره توحید دارند و در کتبی که مربوط به این مباحث است و تفصیل کرده اند آیات شریف را .

البته همینکه داد سخن دادند خیلی هم عالی است داد سخن دادند که اینها تربیت خود خدای متعال است این اولیاء را هدایت می کند برای هدایت بشر ، تحمل هم می کند موسی (ع) را تربیت می کند به او می گوید جِئْتَ عَلَيَّ قَدْرًا يَا مُوسَى ، وَأَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي تا برسد به مرحله من وراء حجاب ، تا بردش آنجا و شجره بگوید إني أنا الله ، نبي اکرم (ص) را تربیت می کند آقا سید الشهداء (ع) را تربیت می کند بی بی (س) را تربیت می کند تا برساندشان به مقام درک أم الكتاب ، درک لوح محفوظ ، بعد بفرستد که راهمان بیاندازند . همه اینها را حضرت امام (ره) با لطائف قرآنی مفصل همین روال را دنبال می کند که حالا چون کفایت می کند این مقدار برای تحلیل فرمایش ایشان .

کتاب را خودشان تحویل می گیرند می شوند مصدر وحی برای ماسوی تحویل می دهند به فرشته ها . حالا می رسیم و بعد جمله پایانی را هم عرض می کنیم ، به جبرئیل امین تحویل می دهند و او هم یا خودش یا اعراس تحویل می دهند اینجا . حالا چطور تحویل می دهند هم عرض می کنم در آن جمله چهارم علامه طباطبایی (ره) .

پس مصدرند برای ما سوی و مختم اند برای ماسوی یعنی فرشته هم به همین انسان ها می دهد بعد آنها مأمور به تبلیغ هستند کما اینکه مأمور به اجرا هستند یعنی هم باید ابلاغ کنند هم باید اجرا کنند ما هم مأمور به اطاعت هستیم چه در مسند مرجعیت دینی شان چه در مسند اجرا که دو مسند است **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ** مسند ابلاغ و مرجعیتشان و مسند اجرا و ولایت اجرائی شان ، خدا رحمت کند این دو حکیم را هم امام (ره) هم علامه طباطبایی (ره) تقریباً یک مطلب است ، حالا اینها دیگر برای بحث ولایت فقیه است ، برای شئون نبی اکرم (ص) است شأن مرجعیتش و شأن زعامتش دو اطیعوا است با دو حیث.

آنموقع ناس در این رتبه هستند ناس در رتبه این هستند که از اینها بگیرند در شأن مرجعیت از اینها اطاعت کنند در شأن زعامت ، آنها هم مأمور به ابلاغ هستند در شأن مرجعیت و مأمور به اجرا هستند در شأن زعامت که عرض کردم آنموقع نظامات اینجا استخراج می شود ، که خدا رحمت کند

ایشان را می فرمودند دو اطیعوا داریم نه سه اطیعوا چون دو شأن اصلی است شأن زعامت و شأن مرجعیت .

اطیعوی اول ارشادی است و اطیعوا الله است و اطیعوا دوم مولوی است چون زعامت است . چون تفسیرش را عرض کردیم که اینها کار خوب امام (ره) است و تقریباً با اختلافاتی در بعضی از بیانات ولی تحلیلاً به یک جا برمی گردد هم فرمایش امام (ره) و هم فرمایش علامه طباطبایی (ره) .

حالا این سازمان را اگر کسی خوب تلقی کرد آنموقع ما حرف مهم مان این است که نمی شود دست از یوحی برداشت و نمی شود دست از إلا وحیاً برداشت . إلا وحیاً و یوحی یک جنس اند با یک سیستم اند ، یک جمله چهارمی دارند علامه طباطبایی (ره) که جلسه بعد این دو سه تا آیه دیگری که دارند استاد عظیم الشأن ما این شاهدها را بخوانیم بعد هم این جمله پایانی علامه طباطبایی (ره) را در این رابطه بگوییم که ببینید ما خطاب الهی را نسبت به ناس باید اختیار کنیم .

تا الآن که به نظر ما فرمایش استاد ایشان علامه طباطبایی (ره) و استادشان حضرت امام (ره) به نظر روشن تر و قوی تر می آید که خطاب الهی مخاطبش انسان ولایی است و وحی هم همین است لازم هم نیست به هیچ وجه محدود بشود به تشریحی یا برای رساندنش به غیر نبی ما برویم سراغ غیر نه ،

نه محدود است نه برای رساندنش به غیر نبی ما نیاز داریم به آن حصه بعدی اش نه خیر در همین

تشریحی هم به غیر نبی ... بر اساس نصوص قرآنی ما .

وصلی الله علی محمد و آل محمد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث؛ بررسی بیانات آیه الله جوادی در نقد کلام علامه (ره)

بحث ما در ارتباط با فرمایشات استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله جوادی بود که ایشان مطالب استادشان حضرت علامه طباطبایی (ره) را ارزیابی می فرمودند و این ارزیابی که از مطالب استادشان داشتند مورد اشکال ما قرار گرفت در این آیاتی که بررسی کردند . تا اینجا چند آیه را بررسی کردند که ما اشکال کردیم به این بررسی ها ، عمده اینها آیه ۵۱ سوره شوری بود که نقد کردیم بررسی کردیم و آن آیه یا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا را در کنار آیه وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ اینها را هم اشکال کردیم و تقریباً نشان دادیم که تا اینجا فرمایش علامه طباطبایی (ره) مصون از اشکال است با آن توضیحاتی که دادیم .

آیه سومی که استاد ذکر می کنند البته ذیل فرمایش علامه طباطبایی (ره) یک نکته چهارمی وجود

دارد غیر از آن سه آیه اصلی وحی یک نکته چهارمی دارند که هنوز تعرضی به آن نداشتیم ، غیر از

سه آیه وحی ، آیه ۵۱ سوره شوری آیات سوره نجم و آیات تکلیم بحث کلام الهی در سوره اعراف که این سه تا محل بحث ما بودند ، یک حیث دیگری این مطلب دارد که نکته چهارم فرمایش علامه طباطبایی (ره) هست آن را هنوز ما متعرض نشدیم انشاءالله اگر برسیم اشاره می کنیم .

آیه دیگری که آیه الله جوادی شاهد می آورند برای نقد کلام علامه

حضرت استاد آیت الله جوادی می فرمایند سوم آیه **وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ** این آیه را ایشان شاهد می آورند آیه ششم سوره توبه که **حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ** سوال این است به قرآن چرا می گویند کلام الهی ؟ آیا معنای کلام الله بودن حیث حاصل اسم مصدری است ، حاصل مصدر است یا نه ؟ صدق کلام الله با همان حیث مصدری اش الآن درست است ؟ **يسمع** به گوشش **يسمع** کلام الله الآن دعوا بر سر این است **حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ** به چه معناست ؟

ایشان تعبیرشان این است که ظاهر آیه این است که منظور از کلام الله فقط معنای اسم مصدری نیست اسم مصدری معنایش این است که الآن دیگر به آن کلام نمی گویند . آن حیث حدیثی کلام الآن دیگر نیست اما یک زمانی بوده این کلام خدا بوده برای پیغمبر (ص) و الآن به این اعتبار که پیغمبر (ص) دارد نقل می کند آنچه را که برای او کلام بوده ما به آن می گوئیم کلام الله . ایشان می خواهند بگویند این بیان علامه طباطبایی (ره) خلاف ظاهر آیه است **وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى**

يَسْمَعُ كَلَامَ اللَّهِ مِنْظُورٍ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ فَقَطْ مَعْنَايَ اسْمِ مَصْدَرِي نَيْسَتْ كِهْ فَعْلًا مَسْتَمِعَ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) را استماع نماید . ما مستمع کلام رسول خدا (ص) باشیم . ولی چون کلام الله بوده برای پیغمبر (ص) الآن به آن می گوئیم حاصلش این است که کلام خدا را شنیدی . و آن کلام چون پیام خداوند است از این جهت به آن کلام الله اطلاق شده باشد .

ایشان می فرمایند نه این خلاف ظاهر آیه هست ظاهر آیه این است بلکه آنچه از زبان پیغمبر (ص) شنیده می شود کلام خداست اگر اینطوری شد ایشان می فرمایند پس کلام پیغمبر (ص) می شود معبر ، طریق برای رسیدن این کلام به ما . می شود آن شاهد تحلیل ایشان که این رسول ، رسول است اعم از رسول ملکی و رسول بشری . این نشان می دهد که رسول بشری هم رسول است و به تعبیری که کمک کنیم به آن بحث ایشان این آیه می شود قرینه برای اینکه آن رسول اعم است . با این قرینه منفصله می گوئیم پیغمبر (ص) هم معبر است طریق است .

بلکه آنچه از زبان پیغمبر (ص) شنیده می شود به عنوان گذرگاه وحی و مسیر کلام خداوند خواهد بود و آن مسموع عین کلام خداوند است ، یعنی صدق یسمع کلام الله ، اینطوری است . بعد هم ایشان شاهد می آورند می گویند که در بقیه جاها هم همینطور است که حالا فعلا این مقدار کافی است تا بعد بررسی کنیم .

آیه بعد؛ که دلالت دارد بر مصونیت مجاری آیات الهی از نفوذ شیطان

آیه چهارمی که ایشان بیان می کنند می فرمایند آیاتی است که در تشریح مبادی وحی و مجاری کلام الهی صیانت آن کلام را از گزند نفوذ شیطان و وسوسه و هرگونه تحریف نادرست تضمین می کند .

آیاتی داریم که نشان می دهند که همه مجاری وحی الهی مصون اند از تحریف از نفوذ شیطان از وسوسه شیطان همه مجاری . کلام الهی از هر مجرای بگذرد مصون است در مقام دریافت و تلقی مصون است در مقام ضبط و مصون است در مقام ابلاغ . لذا در جای خودش هم آقایان در علم کلام می گویند یک معنای متیقن عصمت این است که در مقام أخذ و ضبط و ابلاغ کلام الهی پیغمبر (ص) معصوم است . حالا عصمت از خطای یک بحث است عصمت از گناه یک بحث است اما این مقدار از عصمت را همه قائلند مگر شد و ندی که لایاب بکلامهم . متأسفانه از بعضی از علمای اهل سنت ، آن آیات شیطانی و افسانه غرائب و خدا حفظ کند استاد ما حضرت آیت الله جوادی را که ایشان هم به تبع استادشان علامه طباطبایی (ره) خیلی عالی آنجا داد سخن داده اند لایاب بکلام بعضی از این آقایان ولی اینجا همه علمای فریقین به نص آیات الهی این نوع عصمت را نه فقط برای پیامبر (ص) بلکه برای همه مجاری قائل هستند . عصمت در مقام أخذ و تلقی عصمت در مقام ضبط و عصمت در مقام ابلاغ اینها هست . تا کجا سوال این است . ایشان می خواهند بفرمایند تا جایی که به سمع مردم برسد ، وقتی به سمع مردم رسید بله حالا دیگر مردم نه اینکه معصوم نیستند ممکن است وساوس

شیطانی آنجا دخالت کند که حالا دیگر خدای متعال تضمین بعدی را هم داده اند که سر جای خودش

تعبیر این است : آیاتی که در تشریح مبادی وحی و مجاری کلام الهی صیانت وحی را از گزند نفوذ شیطان و وسوسه و هر گونه تحریف نادرست بیان می کنند تا کجا ؟ تا به سمع مردم برسد . توضیح این است که شروع می کنند مفصل که حالا همه اش با تفصیل مورد نظر ما نیست . ایشان می فرمایند که مبدأ که ذات اقدس إله هست که معلوم است مصون از همه چیز هست ، مجاری هم همینطور ، مجاری را شما برای جبرئیل امین دارید باز همینطور است . الرَّوحُ الْأَمِينُ امین است عَلٰی قَلْبِكَ ، سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْسَى ، مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى كَامِلًا مجاری درست هستند ، تا می رسند به آیات پایانی سوره جن عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا او عالم غیب است این غیب را ظاهر نمی کند برای کسی إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ إِلَّا أَنْ رَسُولَانِي كِه مورد پسند و رضایت او هستند فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا نَگهبان برایش می گذارد مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ ، لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ لِيَعْلَمَ با این همه تأکید أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ خیلی زیباست وقتی قرآن کریم با این همه تأکید قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ ، وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ تازهِ رصدها و نَگهبانان هستند اما أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ ، وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا خیلی زیباست قرآن ، آیات عجیب هستند ، این إِحَاطَةٌ ، إِحَاطَةٌ قِيَوْمِي إِحَاطَةٌ وجودی وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا که این نشان می دهد که آن عالم ذات

اقدس إله با این اُسماء حسنائی که به تعبیر زیبای علامه طباطبایی (ره) و استاد ما آیت الله جوادی

اینها دلیل مدعی آیه هستند نه إحاطه مسلم است نه اُخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا محرز است ،

پس معلوم است که آن مدعا درست است و وسط که نگهبانها را گذاشته اند إحاطه دارند همه را تضمین

کرده تا این پیام برسد . دریافت کنند ضبط کنند ابلاغ کنند این مصون از هر اشکال و ایرادی است ،

خیلی عجیب است قرآن کریم انگار این بحث های کلام جدید الآن است در این آیات .

بعد آقا هم همین را تحلیل می کنند خیلی تحلیل زیبا ، همانطور که فرشتگان معصوم رصد پشت سر

پیامبر (ص) هستند که کلام الهی درست به آن حضرت برسد همچنین مراقب رصد پیش روی او

هستند يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ هَمِّهِمْ پیش رو هم پشت سر . سالم ، که کلام الهی درست به آن

حضرت برسد و پیش روی او هم هستند که کلام الهی درست از آن حضرت به سمع مردم برسد و

رسالت الهی صحیحاً ابلاغ شود . حالا انشاءالله ما بعداً توضیح می دهیم استاد با دقت بسیار بالا و

عجیبی که دارند این را بیان کردند كَأَنَّ پراتنزی هست . کلام الهی درست از آن حضرت به سمع مردم

برسد در آیه نیست ، در آیه این است که رسالت الهی صحیحاً ابلاغ شود قَدْ أبلغوا رسالاتِ ربِّهم حالا

حضرت استاد این را به سمع مردم رسیدن معنا می کنند ، حالا شاید با آن قرینه حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ

مثلاً و إلا در خود این آیه لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أبلغوا این ابلاغ و تبلیغ است رسالاتِ ربِّهم چون آیه این است

، حالا تکلیف آن قرینه حَتَّى يَسْمَعَ را بعداً می گوئیم

ولی بله اگر آن حَتَّى يَسْمَعَ را اینجا بیاوریم آنموقع مجاز هستیم که بگوییم مراقب رصد پیش روی او هستند که کلام الهی درست از آن حضرت به سمع مردم برسد بله عیب ندارد . رسیدن رسالت قَدْ أُبَلِّغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ یک مسئله هست ، ابلاغ رسالت یک مسئله هست ، تبلیغ رسالت یک مسئله هست ، به سمع مردم رساندن کلام یک مسئله دیگر هست . آیه اینطوری هست یعنی اگر آن رسول در صدق وحی رسول ملکی بود آنموقع ابلاغ و تبلیغ با رسول انسی است ، این هم باید سالم ابلاغ بشود ، درست است ، اما اگر آن رسول اعم بود از رسول ملکی و رسول بشری و انسی خیلی خوب ، آنموقع باید یعنی ما باید به این وحی به رساندش به سمع مردم خیلی خوب .

و إلا خود آیه را دقت کنید عبارت استاد هم دقیق است یعنی امانت را کاملاً رعایت می کنند مثل همیشه . یعنی همانطور که فرشتگان معصوم رصد پشت سر پیامبر (ص) هستند که کلام الهی درست به آن حضرت برسد همچنین مراقب و رصد پیش روی او هستند که رصد می کنند که چی ؟ این برای آیه هست بَلَه فَاِنَّهُ يَسْئَلُكُم مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ، لِيَعْلَمَ تَا عِلْمِ الهی حاصل بشود به این که اَنْ قَدْ اُبَلِّغُوا اينها اَنْ قَدْ اُبَلِّغُوا چه چیزی را ابلاغوا ؟ ایشان تعبیر می کنند که کلام الهی درست از آن حضرت به سمع مردم برسد و رسالت الهی صحیحاً ابلاغ شود ملاحظه می کنید این رسالت الهی صحیحاً ابلاغ شود مدلول خود آیه هست تبدیل کردن رسالت الهی صحیحاً به کلام الهی صحیحاً به

سمع مردم برسد باید به کمک آن قرینه حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ باشد . باید با آن قرینه ای باشد که آن رسول را اعم از ملکی و بشری و انسی کنیم .

بعد استاد می فرماید براساس این تعبیر استاد این نشانه آن است که نقطه پایانی کلام خداوند سمع مردم است نه سمع پیامبر (ص) و همانطور که فرشته وحی مسیر کلام خداوند است پیامبر (ص) نیز مجرای آن است نه مختم آن و تمام مجاری کلام خداوند از سه جهت معصوم اند .

از سه جهت هم گفتیم در مقام تلقی و دریافت در مقام ضبط و در مقام ابلاغ .

اول آنچه از قَبَل آنها می آید بعد خودشان بعد هم آنکه بعدش میروند پیش رویشان . بعد هم این را توضیح می دهند دوباره برمی گردند همه آنها را توضیح می دهند و لذا به تعبیر ایشان ما باید بگوییم آیات تضمین کننده مصونیت پیام الهی از مبدأ تا انتها که منتها سمع مردم است . مصونیت این کلام را تا سمع مردم درست کردند . در لابلای توضیح روشن شد که سمع چطور آمد . بعد هم شاهد خوبی را از امام رازی می آورند که در آیات سوره حج دارند الصحيح عند اهل الحق أن عند ما يبلغ الملك الوحي الى الرسول لا يقدر الشيطان على إلقاء الباطل في أثناء ذلك الوحي .

آیه پنجمی که آیه الله جوادی شاهد می آورند برای نقد بیان علامه (ره)

بعد هم آیه پنجمی را ایشان شاهد می آورند که گفتیم این سه آیه پایانی شواهد ایشان است می گویند آیه اعتصام **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا** قرآن حبل الهی است ، تعبیر بسیار زیبایی می آورند که این حبل انداخته نشده ، آویخته شده. همان تعبیری که علامه طباطبایی (ره) آنجا در ذیل آن آیه آورده اند **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** انزلنا یعنی از آن بالا آوردیم این ریسمان آویخته هست نیانداخته ایم یعنی قطع نشده ، همان تعبیر خیلی زیبای استادشان علامه طباطبایی (ره) را خوب بیان و تفسیر می کنند که این ریسمان آویخته هست ، جدا نشده انداخته نشده ، آویزان است که باید بالا بروی از آن . ریسمانی است که آویخته شده **حبلٌ ممدودٌ من الله الى الناس** و حبل دیگری وجود دارد که از اینجا بالا می رود و لذا تعبیر زیبای ایشان این است که اینجا آیات اعتصام می خواهند بفرمایند که کلام الهی **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ** ایشان می خواهند بفرمایند این **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ** این ریسمان آویخته و آویزانی که به ما گفته اند بالا بروید این حبل الهی در کنار آن حبلی که برمی گرداند آن از بالا می آید پایین این از پایین می رود بالا یعنی **لن يفترقا** است .

ایشان می فرمایند این ریسمان مسئله اش این است که الآن خود این ریسمان دست شماس است مبدئش آنجاست منتهاش اینجاست ، پس پیغمبر (ص) مختم این ریسمان نیست این ریسمان الآن دست شماس است . تعبیر ایشان این است این آیه اعتصام بضمیمه آنچه درباره انسجام قرآن و عترت رسیده که

آنان همانند یک ریسمان هستند که طرفی از آن به دست خداست و طرف دیگری به دست مردم است .

حالا توضیح و تکمله ای دارد عرض می کنم که می خواهیم ارزیابی هم بکنیم این سه آیه را ، ایشان می فرمایند ببینید من نمی توانم مختّم ریسمان الهی را پیغمبر (ص) بدانم باید این ریسمان برسد تا اینجا ، برسد دست مردم . حالا انشاءالله ببینیم آیا رسیدن این ریسمان به دست مردم به معنای رسیدن به سمع مردم است ؟ تا انشاءالله بررسی کنیم .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

بررسی فرمایشات حضرت آیه الله جوادی آملی (دام ظلّه)

بحث ما در ارتباط با فرمایشات استاد مان حضرت آیه الله جوادی دام ظلّه العالی بود بیان می کردند که نشان بدهند پیغمبر اکرم (ص) مختم وحی نیست بلکه پیامبر (ص) اکرم (ص) هم مانند فرشتگان الهی و دیگر رسولان الهی مجرای کلام الهی هستند ، و کلام الهی از ذات اقدس اله آغاز می شود تا به سمع مردم برسد و تا به سمع مردم نرسیده (به اصطلاح) حفاظت محافظین آن تمام نمی شود اینطوری بود فرمایش اخیرشان ،

و لذا این آیات سوره شریفه جن را استدلال کرده اند که عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضى من رسول فإنه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصداً لیعلم أن قد ابلاغوا رسالات ربهم این نگهبانان الهی که از پیشرو و پشت سر پیامبر (ص) ماموریت دارند که مراقبت جدی و نگهبانی جدی بکنند که این کلام برسد به پیامبر (ص) و از پیامبر (ص) برسد به سمع مردم ، این حصیله فرمایش ایشان در آن آیه اخیری بود که استدلال فرمودند

استدلال به آیه اعتصام برای مختم نبودن پیامبر (ص) اکرم (ص)

یک آیه دیگری را هم مطرح کردند که آن آیه را هم اشاره کنیم ، آن آیه ایی که باقی ماند از فرمایشات ایشان فرمودند شاهد دیگر آیه اعتصام است که در همین تفسیر موضوعی قرآن در قرآن شان آمده در آن کتاب هم که وحی و رهبری عرض کردم هست ، و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا شاهد کلام عنوان حبل الله است ، قرآن حبل الهی است ، قرآن ریسمان الهی است دستور داده شده است که چنگ بزنید به حبل الله ، به ریسمان الهی ، آقا می فرمایند شاهد دیگر آیه اعتصام است که ماموریم به اعتصام به حبل الهی و بعد هم وحدت ، و لا تفرقوا این آیه کریمه به ضمیمه به آنچه که درباره انسجام قرآن و عترت رسیده است که این دو وزنه همانند دو وزنه وزین همانند ریسمان هستند که یک طرف آن به دست خدا (شاهد اینجا است) و طرف دیگر آن به دست شما مردم است و اعتصموا ، خوب مؤید این معنا است که آخرین حلقه ریسمان الهی به دست انسان ها است چه اینکه اولین حلقه آن به دست خداوند است ، و حلقات متوسط آن در دست فرستادگان الهی ، می شود همان مدعای ایشان که فرشتگان و انبیاء معبر هستند و طریق هستند و مختم نیستند ، ختم این ریسمان دست ناس است کما اینکه بدو این ریسمان به ید الله تعالی است ، حلقات متوسط آن به دست فرستادگان الهی اعم از فرشتگان و پیامبر (ص) صلی الله علیه و آله و سلم است ، و چون قرآن (خیلی هم دقیق می فرمایند) هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنا ریسمان خدا است ، چون دیگر عرض کردم فرق قرآن با احادیث قدسی همین است که در احادیث قدسی معنا هم به دست خدا است در قرآن لفظ هم به دست خدا است ، آنچه به سمع انسان عادی می رسد آخرین مرحله وحی و نقطه پایانی کلام خدا است ، و جامعه انسانی می تواند به آن اعتصام جوید و بالا برود ، و انسان ها باید به این ریسمان الهی که حبلٌ (که حالا روایتش را هم می خوانیم) ممدود من السماء الی الارض چنگ بزنند و بالا بروند ، جامعه انسانی می تواند به آن اعتصام جوید و بالا رود ،

قال النبي صَلَّى اللهُ عليه و آله في خطبته المشهورة التي خطبها في مسجد... في حجة الوداع مفصل
دیگر که من ثقل اکبریی برای شما به جای گذاشتم و ثقل اصغری ، ثقل اکبر قرآن است و ثقل اصغر
عترت است عترتی و اهل بیتی و هما حبل الله این دوتا حبل الهی هستند ممدود بینکم و بین الله
عزوجل ، این حبل ممدود بینکم و بین الله عزوجل ما ان تمسکتُم به اگر به این حبل ها تمسک کنید
لن تضلوا سبب منه بید الله و سبب منه بأیدیکم یک سبب به دست خدا است و یک سبب به دست
شما است ،

و فی روایة أخرى طرف بید الله و طرف بایدیکم و چون قرآن و اهل بیت به منزله حقیقت واحد
هستند و لذا به صورت مفرد فرمود هما حبل الله و ضمیر مفرد به به کار گرفت که به حبل الله برگردد
نه ضمیر تنبیه ،

بعد ایشان می فرمایند بنابراین مطلب ما می خواهیم ثابت کنیم که آیه اعتصام به ضمیمه این روایات
مهم حدیث ثقلین و این بیانات در واقع انسجام قرآن و عترت را بیان می کند حبلی است که یک
طرف آن باید به دست مردم باشد ، لذا ما نمی توانیم پیامبر (ص) را مختم قرار بدهیم ، اگر پیامبر
(ص) مختم باشد دیگر حبل به دست مردم نیست ، این فرمایش ایشان

خوب ملاحظه می کنید ایشان آیاتی را ارائه فرمودند که یکی دو آیه قبل از آیه ۵۱ سوره شوری
بررسی شد ، انزلنا الیکم ، نزل ، انزلنا ، اینطوری آنها را بحث کردیم ، خود آیه شوری را که مفصل
بحث کردیم که آیه اصلی ایشان و بحث ایشان با استاد بزرگوارشان علامه بود ، و سه آیه بعد از آیه
۵۱ سوره شوری بررسی شد ، این آیاتی که بعد از سوره شوری بررسی شد یکی آیات سوره توبه بود
که بحث مهم ما این بود که حتی یسمع کلام الله و یکی این آیاتی که سلامت کلام الهی را از مبداء تا
منتهی تضمین می کند در سه مرحله تلقی ، ضبط و ابلاغ به اصطلاح ، مثل همین سوره جن که همین

امروز هم یادآوری کردم ، یکی هم همین آیه سوره آل عمران ، آیه ۱۰۳ سوره آل عمران ، آیه اعتصام این سه آیه ، آیه حتی یسمع کلام الله در سوره توبه آجره حتی یسمع کلام الله ، آیات سوره جن و نظائر آن و آیه الان در واقع ۱۰۳ سوره آل عمران ،

بررسی فرمایش آیه الله جوادی (دام ظلّه) ذیل آیات سوره جنّ

درباره آیه سوره جن یک نکته ایی را عرض کردیم که خود عبارت استاد را هم در آنجا خواندیم که دیگر تکرار نمی کنیم که استاد با دقتی که عرض کردم همیشه از ایشان یاد گرفتیم تعبیرشان این بود صحیحاً یعنی فرشتگان معصوم صد الهی هستند هم از پشت سر رصد آن حضرت هستند که کلام الهی درست به دست وی برسد و هم از پیش او که کلام الهی از آن حضرت به خوبی ...، منتهی تعبیری که به کار بردند دقیق بود ، اول گفتند به خوبی به سمع مردم برسد ، بعد ادامه دادند و رسالت الهی صحیحاً به جامعه بشری ابلاغ شود ، توضیح دادیم گفتیم لیعلم قد ابلاغوا متن آیه قد ابلاغوا است لذا اینکه من بتوانم قد ابلاغوا را به معنای سمع مردم ترجمه و معنا کنم کمک می خواهد خود این آیه مستقیم این را نمی رساند ، این درست است که بگویم فرشتگان الهی از پشت سر رصد می کنند که به پیامبر(ص) برسد خوب ضبط بشود خوب تلقی بشود ، خوب حفظ بشود ، و خوب ابلاغ بشود ، رسیدن و ضبط آن یک مرحله است ، ابلاغ و قد ابلاغوا یک مرحله است این متن آیه است ، اما قد ابلاغوا را به معنای سمع مردم بگیرم این را باید کمک کنیم به آیه ، اینجا ما این نکته را ...، گفتیم کمک به این آیه در واقع می تواند آن آیه حتی یسمع کلام الله باشد ، بله به ضمیمه آن آیه می شود ابلاغ کلام الهی به سمع مردم رساندن است ، ابلاغوا رسالات ربهم یعنی به سمع مردم با کمک آیه ، همین مطلب در آیه اعتصام هم هست ، ببینید آیه اعتصام واعتصموا بحبل الله جميعاً درست است ، ما مامور به اعتصام هستیم کاملاً درست است ، کتاب خدا حبل است این کاملاً درست است ، حبل

ممدود است ، این کاملاً درست است ، حبلی که یک طرف آن بید الله است و یک طرف آن به دست ناس است ، کاملاً درست است ، من مامور هستم به این حبلی که به دست من رسیده است دست بزنم ، اما این حبل معنایش این است که این کلام به سمع برسد ؟ یا اینکه این حبل را به من رساندن ، معنایش این است که رسالتی که ابلاغ شده و رسالت به من رسیده است ؟ حالا انشاء الله در ادامه که بنده فرمایش امام (ره) را هم اضافه می کنم به فرمایش علامه واضح تر می شود ،

حبل بودن کتاب الهی ، به این معنا نیست که الزاماً باید به سمع مردم رسیده باشد

اما ملاحظه می کنید اینکه من بگویم این کتاب الهی حبل است و حبل ممدود است و این حبل الهی دست من است معنایش الزاماً این نیست که این به سمع من رسیده باشد ، بله ، اگر مفاده آیه سوره توبه را اضافه کنم بله ، حتی یسمع لام الله بگویم یعنی این کلام الهی به دست من رسیده است پس باید به آن چنگ بزنم ، کتاب الهی به من برسد یک مسئله است ، ابلاغ رسالت انجام بشود یک مسئله است ، معنای ابلاغ رسالت ، رساندن به سمع مردم باشد یک مسئله دیگر است ، ما اینجا ها باید دقتی بکنیم که این فرمایش بسیار ارزشمند استاد بزرگوار مان درست در بیاید ،

لذا ایشان تقریباً در جمع بندی می گویند بنابر این آنچه بر زبان مظهر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جاری می گردد تکلم خدا است ، و آنچه که به سمع و قلب مومنین می رسد نیز تتمه همان وحی و تکلم خدا است ، زیرا ممکن نیست که آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نطق به وحی کنند و مومنان چیزی غیر از وحی بشنوند ، اگر کسی مومن راستین باشد و لیاقت مخاطب قرآن بودن را داشته باشد هم اکنون کلام الهی بر او نازل می شود ، اما لیاقت تماس با فرشته را کسی غیر از

پیامبر (ص) ندارد تا بتواند وحی را بی واسطه دریافت نماید ، نه ما واسطه مان انبیاء هستند ، انبیاء ابلاغ می کنند رسالت را و معنای ابلاغ رسالت این است که کلام را به سمع ما می رسانند ،

این تقریباً آخر توضیحی است که می شود برای دفاع از فرمایش استاد مان انجام داد ، و الا اگر من باشم و ظاهر آیه واعتصموا بحبل الله حتی با روایت حدیث ثقلین این است که آخرش این است که کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض ، تمام ، شما هم چنگ بزنید به این حبل ممدود که کتاب خدا است ، یا مثلاً کتاب الهی به دست ما رسیده است ، بله رسیده است ، رسالت ابلاغ شده ، کتاب به دست ما رسیده ، اما کتاب به سمع ما برسد این یک مطلب دیگر است ، ما برای اعتصام به حبل الهی باید به سمع مان برسد تا اعتصام کنیم ؟ این یک حرف دیگری است ، مگر اینکه عرض کردم ما اینجا تسفاده کنیم از آن آیه سوره توبه ، لذا ملاحظه می کنید اینجا یک مقدار گرفتارمان می کنند این آیات ما را ، خود این آیات به تنهایی تمام نمی کنند مگر آن آیه بیاید حتی یسمع کلام الله اگر کلام الهی را بخواهیم اخذ کنیم باید بگوئیم آن کلام الهی است و خدای متعال الان تکلم هم می کند بالفعل ،

در پایان هم استاد بزرگوارمان در این مجموعه ارزشمند تفسیر موضوعی تعبیری دارند تحت عنوان امام صادق علیه السلام و تکلم الهی ، این را هم ملاحظه کنید که حالا آن آیه را نهایتاً بررسی کنیم آن آیه ایی که می خواهد جمع کند آیه سوره توبه را آن را ببینیم آقای طباطبایی (ره) اینجا نظرشان چیست ، چون عمده می شوند این دو تا آیه ، یکی آیه سوره شوری و بیهم همین ، نظر آقای طباطبایی (ره) را درباره سوره شوری دیدیم و تقریباً ما ترجیح دادیم فرمایش آقای طباطبایی (ره) را و تحقیق کردیم فرمایش آقای طباطبایی (ره) و فرمایش استادشان حضرت امام (ره) را ، در مورد این آیه سوره توبه هم باید نظر آقای طباطبایی (ره) را ببینیم ،

کلام الهی تجلی خداوند سبحان است برای مخلوقات

فعلاً این شاهد روایتی را ملاحظه کنید ، ایشان می فرمایند شیخ بهائی (ره) در تفسیر سوره فاتحه کتاب پس از آنکه روایت لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه که ما قبلاً هم از این استفاده کردیم که این کلام الهی تجلی الهی است ، منتهی گاهی وقتها تجلی من وراء حجاب است و گاهی وقت ها تجلی بدون حجاب است ، که استاد هم قائل بودند و استاد استادشان بلکه اساتید ایشان مثل امام و علامه هم قائل بودند که استفاده کردیم ، صاحب تفسیر نمونه هم قائل بودند این مقدارش را گفتیم متیقن است ، تجلی را که از امام صادق (ع) نقل می کند روایت دیگری است که شاهد بر همین مطلب آورده است ، روایت دیگر چیست ؟

استشهاد به روایت از امام صادق (علیه السلام)

همین روایت است که قرآن کریم تجلی همواری خدای سبحان است و تکلم مستمر اوست که بر زبان مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و معصومین جاری می گردد ، آن روایت چیست ؟ در ذیل کلمه مالک یوم الدین آورده است که امام ششم سلام الله علیه این آیه را آن قدر تکرار فرمودند که مدهوش شدند و آن حضرت پس از آن حالت فرمودند اکررها حتی کأنی سمعتها من قائله حالا استاد در اینجا خیلی زیبا تحلیلی می کنند که : آن قدر این آیه را تکرار نمودم که گویا از متکلمش شنیدم ، این نکته از برخی امامان دیگر نیز نقل شده است ، خوب شاهد چیست ؟ سمعت است ، و نشانگر آن است که گوینده این آیات کریمه قرآن همواره خدای سبحان است ، چون اگر کسی از افق طبیعی به فرا طبیعی هجرت کند آن مرحله از کلام الهی که منزله از زمان و مبری از زمین است کاملاً مشاهده خواهد کرد ، بعد سوال می کنند که پس چرا به کأن تعبیر کرده است ، و سرّ تعبیر به کأن ناظر به مقام انسان است و وحله سالکان متوسط ، اما اوحدی از آنان که اهل بیت طهارت (علیهم السلام) مصداق کامل آن هستند از مقام کأن به مقام إن نازل آمده اند و تعبیر های آن ذوات معصوم درباره

این بارگاه گاهی به صورت کان است و گاهی بصورت مافوق آن مانند آن روایت ذالعب که قبلاً هم خواندیم حضرت امیر (ع) فرمودند افعبد ما لا آری ،

ملاحظه ایی درباره این شاهد روائی

خوب حالا ما اینجا هم یک ملاحظه ایی درباره این شاهد روایی داریم که این را متخصر عرض کنم و بعد برگردیم آن آیه حتی یسمع را بررسی کنیم ملاحظه بفرمائید استاد بزرگوار ما حضرت آیه الله جوادی دام ظلّه العالی و دام این برکت حسنه الهی بر سر همه حوزه ها و ارادتمندان و تلامذه ایشان ، ببینید نکته این است ، این که اهل بیت (علیهم السلام) به تعبیر ایشان به مقام آن برسند و بشنوند کلام الهی را به قائل آن ، این باز ثابت نمی کند که این به ناس رسیده است مثل همان مطلبی می شود که ما در ذیل آیه سوره شوری عرض کردیم ، ببینید آن در مقام الا وحیاً نبی بزرگوار خدا و اهل بیت علیهم السلام همه حاضر هستند و این جمله افاعبد ما لا آری در این روایت زیبای حضرت امیر (ع) وجود دارد ناظر به همین است ، این مالا آری که قبلاً بحث کردیم مال آن مرحله تجلی بدون حجاب است ، اینکه وجود مقدس امام صادق سلام الله علیه و یا دیگر اولیاء الهی و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) که تعبیر بسیار بسیار زیبای استاد است ، اینها ما فوق کأن تعبیر می کنند ، اینها در واقع متوسطان از سالکان نیستند ، اینها اوحدی از اهل سلوک اند به تعبیری که مرحوم آخوند تعبیر می کردند ، ایشان به مقام ام الكتاب و لوح محفظ رسیده اند ، خوب سمع اینها که معلوم است اینها از قائل می شنوند نه از فرشته الهی ، اینکه اکررها حتی کأن سمعتها من قائله که مرتبه آن آن افاعبد ما لا آری است که کاملاً هم درست است ، خوب این شاهد این نیست که ما بگوئیم این به سمع مردم رسیده است ، این دست روایاتی است که سمع از قائل را و رویت قائل را برای اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) ثابت می کند قبلاً بواسطه خود آیات الهی ثابت شده است ، و ما قبلاً در آیه

تطهیر همانطور که خواندیم مفصل این را ثابت کردیم ، و این ثابت است معلوم و روشن است این شاهد ما نیست ،

بله این شاهد این است که این وحی مختم آن پیامبر (ص) بما هو پیامبر (ص) نیست ، رؤیت مقام ولی خدا است ، انسان ولایتی قرآن کریم است ، انسان در افق ولایت انسان در افق غدیر ، بله ، لذا می گوئیم عید الخلافة است ، عید الولاية است عید انسان است ، انسان در افقی است که رؤیت می کند قائل را ، می شنود از قائل ، لذا در جای خودش آمده است دیگر در روایات که خدای متعال در یک عید غدیر یعنی در یک روز دو برابر آنچه که در ماه مبارک ، لیله قدر ، شب فطر ، روز فطر ، از جهنم جهنمی آزاد کرده اند ، آن طور روایات که می گویند اگر کسی عظمت این عید را بداند فرشتگان الهی روزانه (در روایت داریم عدد ها مختلف هم هست) با او مسافحه می کنند و دور او می گردند تهنیت و تحیت به او می گویند ، تبرک می جویند به وجود او ، خوب بله ،

علی ای حال قبلاً این را عرض کردیم ، این روایات کاملاً درست است ، تجلی درست است تجلی بدون حجاب درست است ، سماع بدون حجاب درست است ، رؤیت بدون حجاب درست است ، تمام درست است ، اما این آن مدعا را ثابت نمی کند ، بله اگر کسی مدعایش این باشد که وحی منحصر به انبیاء است ، بله مختم وحی را انبیاء قرار بدهد ، بله این درست است که مختم انبیاء نیستند ، و لذا حواس مان را به این نکته بدهیم

خاطره بحث با یکی از بردران اهل سنت

من یادم هست در مدینه یکی از این برادران سنی ما ، حالا نه این حضرات وهابی واقعاً آلوده ایی که بشریت از آنها بیزار است ، آنها که واقعاً (معذرت می خواهم) حیواناتی هستند که آزار می رسانند به

بقیه موجودات عالم، همه را مورد اذیت و آزار قرار داده اند، یعنی خودشان و صاحبان شان یعنی اسرائیل و آمریکا، در مدینه یکی از این برادران اهل سنت از من سوال می کرد که شما چطور مسئله را جمع می کنید که پیامبر (ص) خاتم است و انقطاع وحی صورت گرفته و حضرت امیر (ع) را عالم به علم اولین و آخرین می دانید، من به ایشان عرض کردم که خوب شما اگر علم امیرالمومنین (ع) را مستند به فرمایشات نبی اکرم (ص) بدانید، گفت که خیلی خوب است، گفتم خوب شما علم انبیاء و علم نبی اکرم (ص) را شما مستند به چه می دانید؟ گفت به جبرئیل، گفتم بسیار خوب، پس نبی اکرم (ص) مستند به جبرئیل علمی دارد، امیرالمومنین (ع) مستند به نبی اکرم (ص) علمی دارد، گفت بله همینطور است، گفتم خوب حالا واسطه علم امیرالمومنین (ع) افضل است یا واسطه علم نبی اکرم (ص)؟ گفت که نه واسطه علم امیرالمومنین (ع)، همینطور بی اختیار، گفتم پس ما باید این را هم در فضائل علم امیرالمومنین ثبت کنیم، که حضرت امیرالمومنین (ع) یک فضیلت هایی دارد که داریم در بعضی از روایات که همسری دارد که پیغمبر نداشت، خدیجه بسیار زن بزرگواری است اما حضرت زهراء (س)، حضرت امیر (ع) استادی دارند که پیغمبر نداشت چون استاد پیغمبر جبرئیل است به قول شما و استاد حضرت امیر (ع) پیغمبر (ص) است، بعد خودش یک تأملی کرد و گفت که شما چطور این را حل می کنید؟ گفتم حلش به این است که بدانید در مقامی که اسمش را می گذاریم مقام نورانیت اینها نور واحد هستند، اینها یک استاد دارند، و در مقامی که کثرت بخواد اتفاق بیافتد پیغمبر معلم ما سوی است، پیغمبر معلم جبرئیل است نه اینکه جبرئیل معلم پیغمبر (ص) پیغمبر معلم حضرت امیر (ع) هم هست، هم معلم جبرئیل است و هم معلم امیرالمومنین است، و در مقام نورانیت که یک نور هستند آنها شاگردان ذات اقدس اله هستند، لذا در روایات معراجیه دارد که تکلم الهی با صوت امیرالمومنین (ع) بوده است، ببینید اینها مسالبا بسیار مهم و ارزشمندی است، آن بنده خدای سنی به من می گفت شیخ اکتب لی هذه الآيات و الروایة،

این مطالب ثابت می کنند که مختم وحی پیامبر اکرم (ص) نیستند

ما حرف مان این است اینها مطالب بسیار خوبی است و استاد بزرگوار ما قائل هستند و درست هم می فرمایند اما اینها ثابت می کنند که مختم وحی انبیاء نیستند ، اینها ثابت می کنند که فرشته وحی شاگرد است ، ثابت می کنند امیرالمومنین شاگرد است ، ثابت می کنند که وحی از پیغمبر به غیر از پیغمبر رسیده است بله درست است ، و به تعبیر بسیار زیبای استاد عظیم الشأن ما معلم اول اوست ، تعبیر ایشان تعبیر خیلی زیبایی است که معلم اول اوست ، معلم ما سوی است ، اما اینکه این را بگوئیم به سمع مردم رسیده [خیر]

آیه الله جوادی (دام ظلّه) با آیه در سوره توبه خواستند مسئله را حل کنند

بله در مورد سمع آن آیه سوره توبه آیه مهمی است که استاد بزرگوار ما آیت الله جوادی استدلال کرده اند و با آیه سوره توبه خواستند مسئله را حل کنند بله آن درست است ، آیه ارزشمند سوره توبه را ایشان استفاده می کنند و خلاصه فآجره حتی یسمع کلام الله که می گویند این ظاهر در این است که این آقا اگر به تو پناه آورد ان احد من المشرکین استجارک یسمع دیگر می خورد به مشرک ، حتی یسمع کلام الله بله این آیه قابل بحث است ، کما اینکه ما آیه ۵۱ سوره شوری را مفصل بحث کردیم این آیه را هم باید بحث کنیم ، که ببینیم در مدرسه علامه طباطبایی (ره) و حضرت امام (ره) که در واقع ناس سمع کلام الهی نمی کنند و ناس مخاطب کلام الهی نیستند (حالا عرض کردم یک تتمه دارد فرمایش شان که آن را می گوئیم بعد از گفتن ان ممکن است فضای خیلی از این آیات روشن تر هم بشود) در فضای فرمایش این بزرگان ما ببینیم اینها با این ایه چه کار می کنند ،

فرمایش علامه طباطبایی (ره) و مبناء ایشان در مورد وحی

مرحوم علامه طباطبایی (ره) یک بیانی دارند در همین جلد نهم تفسیر شریف المیزان که در این بیان نشان می دهند که توجه تامی به این آیه دارند و روشن است برای شان که این آیه باید سازگار باشد با آن مبنائی که درباره وحی اختیار کرده اند ، مبناء ایشان درباره وحی را همینطور که استاد ما فرمودند و مورد نقد و البته ما دفاع کردیم از علامه طباطبایی (ره) این بود که انبیاء ابلاغ می کنند و تبلیغ می کنند ، انبیاء به مردم وحی نمی کنند ، انبیاء اگر ابلاغ کردند پیام الهی را و ابلاغ کردند معارف الهی را ، این باید سازگار در بیاید با مفاد این آیه که ان احد من المشرکین استجارک فاجرہ حتی یسمع کلام الله لذا ایشان در این تحلیل زیبایی که می خواهند ارائه کنند توضیحی می دهند می فرمایند این آیه متعرض حکم پناه دادن به مشرکین است که پناه خواهی می کنند ، و می فرماید پناه شان بدهید تا کلام الهی را بشنوند ، اول شروع می کند فضای آیه را تصویر کردند ، این سخن هر چند در خلال آیات براءت یعنی آیات سوره توبه و سلب امنیت از مشرکین جمله معترضه یا شبیه به معترضه است اینکه گفتنش واجب بود ، چون در حقیقت دفع دفع و جواب از توهمی بود که حتماً می شد ، آری اساس این دعوت حقه و وعد و وعیدش و بشارت و انذارش و لوازم این وعد و وعید یعنی عهد و پیمان بستنش و پیمان شکستنش و نیز احکام و دستورات جنگی همه و همه هدایت مردم است ، و مقصود از همه آنها این است که همه مردم را از راه ضلالت به سوی رشد و هدایت برگردانیده و از بد بختی و نکبت و شرک به سوی سعادت و تحید بکشاند ، لازمه این منظور این است که کمال اهتمام را در رسیدن به آن هدف مبذول داشته و برای هدایت یک گمراه و احیای یک حق هر چند که نا چیز باشد از راهی که امید می رود به هدف برسد استفاده شود ، به همین جهت است که خدای تعالی با اینکه از مشرکین غیر معاهد بیزاری جسته و خون و مال و عرض آنان را هدر کرده بود از آنجایی که منظورش این بود که حقی احیاء و باطلی ابطال شود لذا وقتی احتمال می رود همین

مشرکین به راه راست بیایند همین امید و احتمال تا آنجا که منجر به یأس و ناامیدی به هدایت شان نشود از هر قصد سوئی جلوگیری می کند ،

پس وقتی مشرکی پناه می خواهد تا از نزدیک دعوت دینی را بررسی نموده و اگر آن را حق دید و حقانیتش برایش روشن شد پیروی کند واجب است او را پناه دادن ، حالا این تحلیل را من عمداً از اینجا شروع کردم یک هدفی دارند علامه با این مقدمه دقیق ، که می خواهند بگویند این آیه در فضای آیات سوره توبه و برائت در فضای هدر دادن عرض و خون و مال مشرک غیر معاهد ، پیامی دارد ، بعد باید ببینیم در این فضا سمع موضوعیت دارد یا یسمع کلام الله موضوعیت ندارد ، یعنی دایره این امنیت به شنیدن تمام نمی شود ، ببینید بحث موضوع فقهی آیه است ، لذا من به همین جهت از اینجا شروع کرده ام که علامه اصرار دارند که خوب اگر این آقا آمد و همین که شنید گردش را بزیند ؟ یا اینکه نه شنیدن اینجا موضوعیتش را از دست می دهد ، ایشان با یک دقتی و توجهی می خواهند اینجا تصویر کنند فضای آیه را ، که اگر شنیدن از موضوعیت افتاد آن موقع ظاهر آیه بشود آن حاصل مصدری که استاد اولش اشکال گرفته اند ، خوب ظاهر آیه می شود ابلاغ معارف الهی ، یعنی مسئله فهم معرفت الهی و اتمام حجت در فهم و ابلاغ برایش محقق بشود ،

حالا ببینید تحلیل حضرت آقای طباطبایی (ره) را که اگر این تحلیل اینطور که قرائن را ایشان ردیف می کنند و مرتب می کنند درست در بیاید آنموقع این حتی یسمع کلام الله آن ظهور در شنیدن را از دست می دهد ، آنموقع بقیه آیات هم نه اینکه ظهور در سمع نداشتند لیعلم قد ابلغوا و اعتصموا بحبل الله بحث سمعی در کار نیست یک آیه حتی سمع داریم که حالا فضای آن را باید درست ببینیم ، ببینیم با این تحلیل که آقای طباطبایی (ره) ارائه می کنند آیه حتی یسمع ظهور آن می چربد بر لیعلم قد ابلغوا ، یا نه خود این آیه هم با این قرائن در ردیف لیعلم قد ابلغوا است باید رسالت الهی ابلاغ

معارف الهی حقیق بشو ، حالا ببینیم انشاءالله فرمایش آقای طباطبایی (ره) را که بعد هم آن جمله
نهایی آقای طباطبایی (ره) را که گفتند جمله چهارمی است اگر توفیق پیدا کردیم اشاره کنیم و
برگردیم به فرمایشات امام (ره) .

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ شاهد آوردن آیه شریفه سوره توبه برای نقد کلام علامه (ره)

بحث ما درباره این آیه شریفه سوره توبه بود که عرض کردیم در واقع عمده شاهد استاد ما این آیه خواهد شد حتی یسمع کلام الله و الا بقیه .^۲ .. تصریحی بر اینکه کلام الهی باید به سمع مردم برسد و به سمع مردم رسیدن آن استمرار گستره کلام الهی را و استمرار تکلیم خدای متعال با ناس را به همان حیث تکلم برساند ما نداشتیم ، در بقیه آیات ظاهر آیه همان حیث ابلاغ و تبلیغ و ایصال پیام الهی به مردم است ، ما در بقیه اینطوری فهمیدیم و برداشت کردیم ،

لذا بقیه آیات چه این سه آیه اخیر که یکی از آنها این آیه سوره توبه است که حتی یسمع کلام الله و یکی آن آیات دیگری را که اشاره کردیم حالا آیات سوره جن و آیه اعتصام چه آن دو تا آیه اولی که مطرح شد غیر از آن حالا آیه ۵۱ سوره شوری که آیه محوری بحث ما بود، ما در آنها آن حیث را ندیدیم ، بلکه قرائن بر خلاف دیدیم ، بحث انزال و تنزیل نسبت به مردم را که آنجا گفتیم و یا همین بحث ابلاغ لیعلم قد ابلغوا رسالات ربهم یا اعتصام به حبل الهی ، حالا این حبل الهی کلام لفظی است که باید به مردم برسد ، حیث کلام در آن است یا نه ؟ گفتیم ظاهر آنها آنطرف است ،

^۲ ابتدای بحث در فایله اصول بوده و ادامه بحث از فایله فقه می باشد که فی ما بین این دو بیان موجود نیست در فایله صوتی.

ولی آن آیه محوری که خلاصه مورد استدلال حضرت استاد هست بله می تواند این یه باشد ، این آیه اگر کنار بقیه آیات قرار داده بشود قد ابلغوا رسالات ربهم ممکن است یک کسی بگوید که این معنایش این است که بله به سمع مردم برساند این مطلب را ، حتی یسمع کلام الله ، این آیه آیه محوری است ، یک ، در بین آیاتی که بحث شد ،

توجه علامه و استفاده ایشان از قرائن موجود در آیه سوره توبه

بعد سوال این است که اگر این آیه آیه محوری است داخل خود آیه قرائن داخلی آیه با قطع نظر از بقیه آیات چه تحلیلی و چه مطلبی را به دست ما می دهند ؟ بعد عرض کردیم که استاد بزرگوار شما علامه طباطبایی (ره) توجه دارند به خود آیه اولاً ، و با قرائن داخلی خود آیه می خواهند نشان بدهند که مفهوم آیه و محتوای آیه چه چیزی است، قرائن داخلی را حضرت علامه داشتند تحلیل می کردند ، که این دستوری است و در واقع تخفیفی است در حکمی که تحت عنوان براءة مطرح است ، این دستور الهی که خلاصه دستور داد فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و اقعوا لهم کل مرصد این دستور صادر شده ، و در کمین شان باشید و بگیرید آنها را و از بین ببرید آنها ، این دستور صادر شده است ،

ایشان می خواهند بفرمایند که صدر مطلب را توضیح دادیم به تعبیر ایشان که چون در واقع این جنگ و این قتال و این هدر دادن خون و عرض اینها بخاطر استقرار هدایت الهی و استمرار هدایت الهی است لذا این حکم تخصیص می خورد ، تخصیص می خورد به چه چیزی ، تخصیص می خورد به اینکه اینها جاهلی اند ، شاید واقعاً نشنیده اند ، اگر امانی خواستند برای شنیدن باید به آنها امان داد ، به اینجا رسیدیم ، پس ما می خواهیم احیاء حق و استمرار پرچم هدایت را برای انسان ها داشته

باشیم ، که حالا می خوانیم آقای طباطبایی (ره) می فرمایند این کمال احترام به کرامت انسان است ، وقتی این مسئله برای ما مهم است و این کرامت انسان این اقتضاء را دارد امان می دهیم ، پس وقتی مشرکی پناه می خواهد (تعبیر ایشان این است) تا از نزدیک دعوت دینی را بررسی نموده و اگر آن را حق دید و حقانیتش برایش پیروی کند واجب است که او را پناه دهند تا کلام خدا را بشنود ، و در نتیجه پرده جهل از روی دلش کنار رفته و حجت خدا برایش تمام شود ، و اگر با نزدیک شدن و شنیدن باز هم گمراهی و استکبار خود را ادامه داده و اصرار ورزید البته جزء همان کسانی خواهد شد که در پناه نیامده و امان نیافته اند و خلاصه امانی که به او داده شد باطل شگفته و باید زمین را با هر وسیله ایی که ممکن باشد زمین را از لوث وجودش پاک کرد ، این معنایی است که آیه شریفه و آن احد من المشرکین استجارک فاجره به کمک آیات قبل و بعدش آن را افاده می کند ، حال این معنا را خودشان تحلیلاً و در واقع تطبیقاً یکی یکی می گویند ، حالا در همان بالا گفتند که ظاهر آیه این است که از نزدیک پیام الهی را بررسی کند ، حالا می گویند این را بالا فرمودند و حالا هم این را توضیح می دهند ، ایشان می فرمایند که اگر ما اینطوری گفتیم که این را از سیاق آیات قبل و بعد و از قرائن داخلی آیات در آورده ایم حالا ببینید چون خود عبارت ایشان برای بنده موضوعیت دارد :

معنای آیه بنابر نظر علامه طباطبایی (ره)

بنابراین معنای آیه چنین می شود اگر بعضی از مشرکینی که خون شان را هدر کردیم از تو خواستند که تا ایشان را در پناه خود امان بدهی تا بتوانند نزد تو حاضر شده و در امر دعوت با تو گفتگو کنند ایشان را پناه ده ، تا کلام خدا را که متضمن دعوت تو است بشنوند و پرده جهلش پاره شود ، و این معنا را به ایشان ابلاغ کن تا از ناحیه تو ایمنی کامل یافته و با خاطری آسوده نزدت حاضر شوند ، (

یعنی به آنها اعلام کن که در امان هستید (بیابند با آسودگی و آرامش کلام تو و بیان تو را بررسی کنند تحلیل کنند ، و این معنا را که شما در امان هستید به ایشان ابلاغ کن ، تا از ناحیه تو ایمنی کامل یافته و با خاطری آسوده نزد تو حاضر شوند و این دستور از این جهت از ناحیه خدای تعالی تشریح شد که مشرکین مردمی جاهل بودند و از مردم جاهل هیچ بعید نیست که بعد از پی بردن به حق آن را بپذیرند (واقعاً این چنین حالت را امروز می بیند در دنیا ، و تعجب نمیکنند آدم که مردمان این قرن هم در اینکه هنوز پیام را ...) و این دستور العمل ها از ناحیه قرآن و دین قدیم اسلام نهایت درجه رعایت فضیلت و حفظ ... کرامت و گسترش رحمت و شرافت انسانیت است ، کرامت انسان و شرافت انسان ، پس از آنچه که گذشت معلوم شد (حالا آن نتایج را قشنگ می گویند) اولاً آیه شریفه آن حکم عمومی را که در آیه قبلی اش در جمله فاتقلوا المشرکین علامه بودود را تخصیص می زند ، پس مخصص فاقتلوا المشرکین است ، این یک ، ثانیاً کلمه حتی در جمله حتی یسمع کلام الله حکم تخصیص را که مسئله پناه دادن به پناه خواه است مقید به سر رسید معینی می کند ، خوب این تخصیص تا چه وقتی است ؟ تا وقتی است که حتی معین کرده است ، غایت این تخصیص را معین می کند ، و می فهماند که حکم امان دادن برای شنیدن احکام خدا و برای بررسی مواد رسالت است و قهراً مدت امان گرفتن مقید به مقدار بررسی است خیلی این تعبیر دقیق است ، نه مقید به این است که فقط بشنود ، شنیدن موضوعیت ندارد ، بررسی مهم است ، و مقید به مقدار بررسی مذبور است ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آن مقدار از زمان می تواند به امان خود وفاداری کند که مشرکین برای شنیدن کلام خدا و بررسی ادله نبوت او به آن مقدار مهلت محتاج باشند ،

الغاء خصوصیت از سمع و شنیدن توسط علامه

ایشان می خواهند بگویند ببینید مناسبات حکم و موضوع حتی یسمع می خواهد شنیدن را القاء خصوصیت کند ، غایت حتی یسمع ، غایت آن امان حتی یسمع است ، خوب حالا اگر کسی بخواهد به سمع استدلال کند واقعاً ملتزم می شود به اینکه بگوئیم غایت به این است که فقط بیایند و بشنوند ؟ حالا درباره مسموع آن را هم بحث می کنیم که چه چیزی را بشنوند ؟ ایشان حواس شان بوده است به این نکته ،

می فرمایند غایت به آن حتی یسمع کلام الله غایت آن امان است فأجره حتی یسمع کلام الله ، غایت آن تخصیص است ، غایت آن تخصیص تا کجاست ؟ ایشان می فرمایند غایت آن تخصیص این است که پیامبر باید وفادار بماند به آن امان تا آنکه این فرصت لازم را برای بررسی در کمال آسودگی و امنیت (عجب منطقی دارد اسلام) که مشرکین برای کلام خدا و بررسی ادله نبوت او به آن مقدار مهلت محتاج باشند . اما بعد از آنکه کلام خدا را شنیدند و تا آنجا که ضلالت و هدایت برای شان متمایز شد ، بررسی نمودن دیگر معنا ندارد که آن مهلت ادامه پیدا کند و بلکه قهراً و خود به خود مسئله امان باطل گشته و شخص امان یافته تنها به این مقدار فرصت دارد که به جایگاه و مأمن خود که به نزد پیامبر آمده بود برگردد و مسلمین در این فرصت متعرض او نشوند تا بتوانند از مرگ و زندگی یکی را به اراده خود اختیار کند ،

تحلیل مسموع یاد شده در آیه در بیان علامه طباطبایی (ره)

ثالثاً حالا چه چیزی را بشنود و مسموع او چیست ؟ ایشان می فرمایند ثالثاً به دست آمد که مقصود از کلام خدا مطلق آیات قرآنی است ، البته آن آیاتی که مربوط به اصول معارف الهی یا معارف دینی یا رد شبهاتی که ممکن است به دلها راه پیدا کند ، ببینید بحث ابلاغ معارف است ، ابلاغ رسالت الهی

است ، این چند نکته مطالبی است که آیه شریفه به کمک قرینه مقام و سیاقی که دارد آنها را افاده می کند

بعد ایشان شروع می کند اشکال به بعضی از مفسرین که بعضی ها گفته اند مربوط به آیات توحید است ، بعضی ها گفته اند مقصود شنیدن خود آیات برائت است ، یا آیات اول سوره که در موسم حج به گوششان خورده است ، اینها صحیح نیست ما دلیلی بر اختصاص نداریم اگر نگوئیم که دلیل بر عدم داریم ، که مناسبت حکم و موضوع این است ، آمدیم هدایت کنیم و پرچم هدایت را گسترش بدهیم و با هدایت انسان به انسان کرامت بدهیم ، شرافت بدهیم ، با مردم جاهلی طرف هستیم ، جاهلیت هم فقط جاهلیت قبلی نیست الان هم خیلی ها جاهل هستند ، خیلی از آقایانی که در بعضی از کارها منطقی هدایت رهبر فرزانه انقلاب و حتی نسبت به بعضی ها نمی فهمند این را باید دقت کنند که این منطقی چه منطقی است ، اما غایتش را باید دقت کنند که این غایت چه غایتی است ، اما غایتش معلوم است ، وقتی آشکار شد دیگر آن امان باطل است بازی هم نداریم ،

علامه (ره) : مسموع اختصاص به آیاتی در یک موضوع خاص ندارد

بعد آقای طباطبایی (ره) می فرمایند رابعاً پس مسموع اختصاصی به آیات خاصی ندارد ، آیات توحید است آیات معاد است آیات اصول معارف اسلامی است ، معاد است ، آیاتی است که شبهات را جواب می دهد ، رابعاً اینکه منظور از شنیدن کلام خدا واقف شدن بر اصول دین و معالم آن است نه صرف شنیدن ، گوئی که در جائی که شنونده عرب باشد بی دخالت نیست ، چون بالاخره آن کسی که عرب است می فهمد معنای کلام را ، ولی حالا اگر غیرعربی مخاطب ما بود که هست (تعبیر خیلی عجیبی است) باز هم شنیدن موضوعیت دارد یا فهمیدن معارف الهی و پیام الهی موضوعیت دارد ؟

ببینید ما می خواهیم به استاد بزگوارمان بگوئیم اینجاست که استادتان می آید آن حیث حاصل
مصدری را مبناء یسمع قرار می دهند و خصوصت یسمع را الغاء می کنند ، بحث ابلاغ پیام ، ابلاغ
معارف و فهم مدعای دین خدا مطرح است ، گوئی که صرف شنیدن در جائی که شنونده عرب باشد
بی دخالت نیست لیکن قرآن کریم تنها مال عرب نیست ، در آنجا که شنونده آن غیر عرب باشد و به
طوری که از سیاق استفاده می شود مقصود از شنیدن همان به دست آوردن اصول دین و معالم آن
خواهد بود

علامه (ره): این آیه از آیات محکم الهی است و نسخ نشده است

و خامساً معلوم شد که این آیه از آیات محکمه است و نسخ نشده است و قابل نسخ نیست (ببینید
رویگرد علامه اینجا این است ، ما یک قانون مداری محکم اساسی داریم ، ایجاد امنیت آرامش برای
فهم پیام الهی) زیرا این معنا از ضروریات مذاق دین و کتاب و سنت است که خداوند قبل از اینکه
حجت بر کسی تمام بشود او را عقاب نمی کند و مؤاخذه و عتاب همیشه بعد از تمام شدن بیان است
و از مسلمات مذاق دین است که جاهل را با اینکه در مقام تحقیق و فهم حق و حقیقت بر آمده دست
خالی بر نمی گرداند ، تا غافل است او را مورد مؤاخذه قرار نمی دهند ،

بنابراین اسلام مسلمانان است که به هر کسی از ایشان که امان بخوهد که معارف دین را شنیده و از
اصول دعوت دینی سر در آورد امان دهند تا اگر حقیقت بر وی روشن شد پیرو دین شود ، مادامی که
اسلام اسلام است این اصل قابل بطلان و تغییر نیست و این آیه ، آیه محکی است که تا قیامت قابل
نسخ نمی باشد ،

علامه (ره) : امان دادن باید نفعی برای اسلام و مسلمین داشته باشد

بعد هم یک نتیجه می گیرند که این امان دادن و پناه دادن باید نفعی برای اسلام و مسلمین داشته باشد ، اینها نفع بود که بالا عرض شد ، و اگر چنین غرضی نباشد ، مثلاً توطئه باشد یا نفوذ باشد به قول امروزی ها ، و نفعی نداشته باشد بلکه ضرری داشته باشد ، سادساً به دست آمد که این آیه پناه دادن به پناه خواه را وقتی واجب کرده است که مقصود از پناهنده شدن و مسلمان شدن یا چیزی باشد که نفعش عائد اسلام است ، اما اگر چنین غرضی در کار نباشد آیه شریفه به هیچ وجه دلالت ندارد که به چنین کسی باید پناه داد که این شخص مشمول آیات سابق است که دستور تشدید را داده است که بحث بسیار مهمی است

توجه بفرمائید علی ای حال عرض ما این است که ببینید ما در آنجا حتی یسمع کلام الله را داریم ، حتی یسمع کلام الله در بین بقیه آن شش هفت آیه ای که بررسی شد حیث یسمع در آن هست ، اما وقتی ما خود آیه را با قرینه مقام و سیاق و قرائن داخلی آیه بررسی می کنیم باید ببینیم می توانیم سر این یسمع بایستیم و برای یسمع به تعبیر استادمان حیث مصدری قائل بشویم ؟ استمرار تکلم الهی را در یسمع فتوا بدهیم؟ یا نه ؟ خود آیه را که بررسی می کنیم قرائن داخلی آیه همین توضیحاتی بسیار ارزشمندی که عمداً به تفصیل (چون این بحث اصلی ما است) بررسی کردیم نشان می دهد که بحث شنیدن موضوعیت ندارد ، شنیدن غایت حکم نیست ، غایت این تامین شنیدن نیست ، غایت این تامین بررسی کردن و روشن شدن و اتمام حجت است ، مسموعی هم که اینجا مطرح میشود آیه خاصی نیست ، زمان تامین ، محتوای تامین ، غایت تامین ، ببینید اینها قرائن داخلی آیه است ، ملاک و مناط این حکم ، خیلی قشنگ آقای طباطبایی (ره) دیگر از جهت های مختلفی که در جای خودش باید بررسی فقهی و فتوایی باید بر بعضی از این نکات انجام بشود ، ما فعلاً در حد فهم منطق تفسیری

ایشان و در واقع اختیار قولی بین قول استاد بزرگوار و تلمیذ بزرگوار ایشان که استاد عظیم الشان ما است ، می خواهیم اینجا اختیار کنیم ،

می خواهیم اینجا ببینیم اگر این فضا را که علامه طباطبایی (ره) تصویر کرده اند و خود آیه با قرینه مقام و سیاق از خصوصیت سمع الغاء شد آنموقع باید ببینیم نتیجه می شود که می توانم این آیه را با آیاتی که اصلاً حیث سمعی در آنها نیست تفسیر کنم ؟ این ابلاغ و تبلیغ را به معنای رسیدن به سمع مردم و شنیدن معنا کنم ؟ که بعد از توی شنیدن وحی را توسعه بدهم ؟ بگویم این ایحاء به ناس است ؟ اینطوری می توانم کار کنم ؟ یا نه ، خود آن آیات که ظاهر نبودن در این بلکه ظاهر بودن در فرمایش آقای طباطبایی (ره) که تبلیغ و ابلاغ محل بحث است خود آن آیات ، این آیه که می خواست آنها را تفسیر و تبیین کند قرائن داخلی خود آیه راه نمی داد که من به سمع موضوعیت بدهم ، باز هم ابلاغ پیام الهی است ،

بر حق بودن نظر علامه طباطبایی (ره)

لذا انسان مجوع این آیات را که کنار هم می گذارد به این نتیجه می رسد که استاد ایشان آقای طباطبایی (ره) ظاهراً به بر حق هستند در این نظر ، که ما مامور هستیم به اینکه بررسی کنیم پیام الهی را ، تلقی کنیم پیام الهی را که انبیاء آن را ابلاغ و تبلیغ می کنند ، و کلمه وحی نسبت به فعل نبی به ما به کار نرفته است در قرآن کریم

و به تعبیر بسیار زیبای استاد بزرگوارمان حضرت آیه الله جوادی دام ظلّه العالی که اگر بگوئیم بله درست است قرینه های بیرونی هم نداریم که ایحاء را در اینجا تبیین کنیم ، ما ایحاء را در آنجا نداریم ما در آنجا چه چیزی داریم ؟ آنجا تبلیغ داریم ، حالا اینجا جا دارد که آن مطلب بسیار مهم آقای

طباطبایی (ره) را که ایشان هم نقل کرده اند خوب هم نقل کرده اند یک بار دیگر عبارت آقای طباطبایی (ره) را داشته باشیم که این جمع بندی ما است میماند در واقع مطلبی که قبلاً گفته شد آقای طباطبایی (ره) در آن آیات سوره شوری که بحث شد و ایشان تبیین کردند مفاد آیات سوره شوری را خلاصه همین نکته را مبناء قرار دادند ، آقای طباطبایی (ره) عبارت شان این بود و من این عبارت ایشان را به عنوان جمع مطلب که کاملاً نشان می دهد که ایشان با اشراف به مجموع این آیات دارند آن جمع بندی را ارائه می کنند آقای طباطبایی (ره) حرف اصلی شان این است که ما در واقع در آیات سوره شوری تعبیر مان این است که نمیتوانیم به آن فعل پیغمبر وحی بگوئیم ، بله ایشان تعبیرشان را اینطور آورده اند که :

علامه (ره) : نمی توان از فعل پیامبر تعبیر به وحی نمود بلکه ابلاغ و تبلیغ است

بنابراین کلمه وحیاً با در نظر داشتن به اینکه به گفته راغب به معنای اشاره سریع است مفعول مطلق نوعی است ، و همچنین آن دو قسم دیگر در معنای مصدر نوعی است و معنای آن این است که هیچ بشری در این مقام قرار نمی گیرد که خدا با او تکلم کند به نوعی از انواع تکلم مگر با این سه نوع تکلم ، بعد این را که توضیح دادند که خواندیم قبلاً ، تعبیر می کنند به اینکه اما اینکه بعضی از مفسرین گفته اند که مراد از رسول در جمله أو یرسل رسولاً فیوحی باذنہ ما یشاء رسول خدا است که وحی را به مردم می رساند درست نیست ، زیرا با جمله یوحی نمی سازد ، چون رسول خدا پیام خدا را به مردم ابلاغ می کند ، خدا رصد می کند من خلفه و بین یدیه تا ابلاغ تحقق پیدا کند ، خدای متعال این پیام را که پیغمبر ابلاغ کرده است اگر در یک شرایطی یک کسی پناه خواست تا به او ابلاغ بشود به او وحی ، امان به او بدهید تا ابلاغ بشود وحی ، امان بدهید تا ابلاغ بشود ، امنیت بدهید تا او

بفهمد و دریافت کند ، حجت تمام بشود ، بله این درست است ، ببینید اینها تمامش در آن منظومه ایی است که آقای طباطبایی (ره) تعبیر می کنند ،

خلاصه ببینید حرف مهم قرآن را که آقای طباطبایی (ره) می خواهند مجموعاً در بیاورند این است ، بعد از آن طرف دستور می دهند و اعتصموا بحبل الله یعنی به این پیامی که به شما ابلاغ شده است ، این لیعلم أن قد ابلاغوا رسالات ربهم ابلاغ کرده اند رسالت را ، معارف را ، این معارف ابلاغ شده و اینچه که ابلاغ شده ، و اعتصموا بحبل الله جمعاً و لا تفرقوا بله این حبلی است که یک طرف آن بید الله است و یک طرف آن بید ناس است چون ابلاغ شده است ، ابلاغ شده یعنی رسیده است به دست مردم ، نه اینکه رسیده است به سمع مردم ، ببینید اینها همه اش می شود همان ابلاغ ، بله سمع و شنیدن به شکل قضیه خارجیه جایی که در واقع ما با عرب کار داریم دخالت می کند اما موضوعیت ندارد ، این حبل الهی که به تعبیر آقا آویخته شده آویزان است ، نه اینکه انداخته شده باشد، حبلی است ممدود من السماء الی الارض این ابلاغ شده ، این ابلاغ و تبلیغ بله نگهبانانی آن را رصد می کنند ، باید برسد رسیده است ، این حبل محکم قابل اعتصام است بله همینطور است ،

لذا اینجا با مجموع این نکات و آن نکته اولی که عرض کردم که دیگر ما نمی توانیم اینجا بگوئیم نزل ، انزلنا ، چون درباره مردم دیگر انزال و تنزیلی در کار نیست ، در مورد پیامبر بله انزال و تنزیل داریم ، آن قرینه ایی که برای آن آیات اول استاد بزرگوار ما بیان فرمودند ، همه را که ما روی هم می گذاریم به نظر ما فرمایش استاد ایشان روشن تر و روان تر و در واقع ما نمی توانیم گستره کلام الهی را و خطاب الهی را شامل مردم بدانیم ، به آن معنایی که سر مخاطب و مخاطب کلام و تکلیم می گوئیم ، بله گستره پیام الهی همه را می گیرد ، گستره کتاب الهی همه را می گیرد ،

حالا فرمایش امام (ره) را سر کتاب انشاء الله آن تتمه اصولی اش را عرض خواهیم کرد ، اما کتاب الهی حبل الهی است پیام الهی حبل الهی است ، پیام الهی را در یک فضای امن باید بررسی و مطالعه کرد مسئله ، اینها را حیث سمع و کلام و تکلم را اینجا قائل شد مسئله آخری ،

تا اینجا با این سیستم روشنی که ما هم فرمایشات استادمان را سعی کردیم که تلقی کنیم به قدر فهم بسیار قاصر و ناچیز مان و هم فهم استاد بزرگوار ایشان حضرت علامه طباطبایی (ره) را ، که به نظر ما فرمایش آقای طباطبایی (ره) تام است و این شرحی که استاد داده اند نا تمام بود البته این نکته درست را ما از ایشان قبول داشتیم و داریم که مختم انبیاء نیستند ، مصدر هم انبیاء نیستند بما هم انبیاء ، این حرف بسیار بسیار درستی است ولی آن نتیجه از آن بار نمی آید که توضیحش را در جای خودش عرض کردیم ،

یک نکته پایانی حضرت علامه دارند که این نکته پایانی هم این بحث را غناء کامل تری می دهد و آن مصدر و مختم را تبیین می کند و هم آن نکته ایی را که ایشان در بحث وحی گفتیم این و حیاً اصلی ما که نه در آن حجاب است و نه در آن واسطه است را ما می توانیم درباره حضرت آدم ابوالبشر علی نبینا و آله و علیه السلام بگوئیم و تطبیق بدهیم یا این سیر استکمالی انسان در افق و لاء قرآنی ما اقتضاء می کند که این مال نبی خاتم و اولیاء اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) باشد ، آن نکته را هم حالا که بحث به اینجا رسیده است و واقعاً کمک زیادی می کند در این تحلیل انشاء الله جلسه آتی از علامه طباطبایی (ره) پی خواهیم گرفت .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ آیه الله جوادی : مردم نیز مورد خطاب کلام الهی هستند

بحث ما در ارتباط با ^۳.... این معنا تمام شد و ایشان سعی می کردند که گستره کلام الهی را و تکلم الهی را به ناس سرایت بدهند و بگویند که ناس الان مورد خطاب و کلام الهی واقع شده اند اما بواسطه پیامبر خدا ، کما اینکه پیامبر خدا مورد خطاب الهی واقع شده است به واسطه فرشته وحی ، خوب آیاتی را آوردند که ما نتوانستیم تایید کنیم و حیث کلمه وحی را نتوانستیم منطبق کنیم و در اثناء بحث هم یک مسئله ای مطرح شد درباره آن وحی بدون واسطه و بدون حجاب و تطبیق این بحث بر خلیفه الهی یعنی آدم ابوالبشر ، ما عملاً و تحلیلاً بعد از بررسی فرمایشات ارزشمند ایشان و فرمایشات استاد ایشان علامه طباطبایی (ره) ترجیح دادیم همان فرمایش علامه طباطبایی (ره) را که فرمایش ایشان خلاصه روشن تر و قابل تصدیق تر است آن مطلبی بود که بیان شد

تحلیل آیه (۵۲) سوره شوری توسط علامه طباطبایی (ره)

عرض کردیم که یک جمله دیگری حضرت علامه طباطبایی (ره) دارند در واقع آیه چهارم این بحث است که به یک معنا عمق بحث را روشن می کند و آن تحلیل انسان در افق ولاء را که مصدر و مختم

^۳ ابتداء بحث فقه در فایل انتهای بحث اصول ضبط شده و فی ما بین صوت درس موجود نمی باشد.

وحی است به تعبیری که به کار بردیم و در فرمایشات اساتید بزرگوار مان وجود دارد حتی در فرمایشات استاد بسیار عزیز و ارزشمند مان حضرت آیه الله جوادی ، این نکته را حضرت آقای طباطبای (ره) با این مطلب تقریباً کامل می کنند و جمع می کنند

عرض کردیم این نکته چهارم ایشان است در واقع ، یعنی ما سه آیه را در باره وحی بررسی کردیم در فرمایشات آقای طباطبایی (ره) آیه سوره اعراف را بررسی کردیم آیه سوره شوری را بررسی کردیم و آیه سوره نجم را بررسی کردیم آیات مربوط به اوحی الی عبده ما اوحی دنی فتدلی و بقیه ، ولی در فرمایشات ارزشمند آقای طباطبایی (ره) یک آیه دیگری داریم که شاید عمق نهائی مسئله را ایشان در آنجا تبیین کنند ، آن آیه که محل بحث ما است و خیلی هم مهم است و به یک معنا به بحث ما هم مربوط است و عرض خواهیم کرد آن ارتباط دقیقش را به بحث مان ، که آیات ارزشمندی است که یکی از آن آیات اتفاقاً آیه ۵۲ سوره شوری است ، یعنی ما آیه ۵۱ را بحث کردیم که مسئله ما کان لبشر الا ان یکلمه الله الا وحیاً او من وراء حجاب او یرسل رسولاً فیوحی باذنه ما یشاء این را بحث کردیم ،

آیه ۵۲ خلاصه در این مسئله آمده است و خلاصه مسئله را به یک دقتی برساند ، کذلک اوحینا الیک روحاً من امرنا و ما کنت تدری ما الکتاب و ما الایمان و لکن جعناه نوراً نهدی به من نشاء من عبادنا انک لتهدی الی صراط مستقیم که این آیه ارزشمند سوره شوری دقیقاً بعد از آیه ۵۱ ، آیه ۵۲ سوره شوری است کذلک اوحینا الیک روحاً من امرنا که این نوع بیان خدای متعال در چند جای دیگر قرآن آمده است و باید این بیان را رسیدگی کرد و حل کرد . که عرض خواهیم کرد حالا اول خود فرمایش ایشان را در ذیل این آیه ملاحظه بکنیم و هم این نکته روحاً من امرنا وجود دارد که این بحث اصلی ما است و این روحاً من امرنا در آیات دیگر قرآن وجود دارد مثل آیه دوم سوره نحل

که ينزل الملكة بالروح من امره على من يشاء من عباده يا ايک آيه ديگ که يلقى الروح آنجا ينزل و يلقى که مي خواهيم اين آيات ديگر را ، که اينها بسيار بسيار مهم است که بايد ببينيم اين ملائكة هم که وحی را مي آورند بالروح مي آورند ، يعنی جبرئيل هم که مي خواهد بياورد بالروح مي آورد . که بايد اين بالروح تکليفش معلوم بشود که اين بالروحي که اينجا مي آيد خلاصه چه سرنوشتي پيدا مي کند . آن هم بالروح على من يشاء من عباده که بايد ببينيم حالا مثلا اگر ما بخوايم بحث وحی را براي حضرت آدم بحث کنيم بايد ببينيم اين بالروح تکليفش چه مي شود ،

در اين آيه ۲ سوره شوري علاوه بر اينکه اين در واقع روحاً من امرنا آنجا دارد بالروح من امره خوب مطلب بسيار بسيار مهمی است که اينجا خدای متعال دارد به آن مي پردازد که عرض کردم بايد کاملاً روشن کنيم که اين مطلب وضعيتش به کجا مي رسد ، ينزل الملكة بالروح من امره على من يشاء من عباده آن اندروا بايد ببينيم وضعيتش چطور مي شود و ما مي خواهيم اين بيان ارزشمند قرآنی را چطور تحليل کنيم و تبين کنيم که خیلی مهم است و بايد به آن رسيدگی کنيم ،

يا خدمت شما عرض کنم در آيات ديگر قرآن کریم هم اين است که وقتی خدای متعال مي خواهد تبين کند عرض کردم يلقى الروح بامرہ القاء روح انزال روح تنزيل روح آن هم روحی که با قيد من امره ، بامرہ اينطوری آمده است در آيه اين یک مقداری آن وضعيت تحليل نهائی مسئله وحی را در قرآن کردیم تا حدود زيادی روشن می کند که ببينيم وضعيت ما در تحليل اين آيه شريفه چطور خواهد شد و جايگاه بحث چه خواهد شد ، اين را حضرت آقای طباطبائی (ره) با یک دقتی می خواهند رسيدگی کنند که اين کلمه من امره ، بامرہ که عرض کردم جای خودش را در اين تحليل حقيقت وحی پيدا بکند ، که اگر ما بخوايم آن حيث مصدر و مختم را جستجو بکنيم شايد اين نکته نکته بسيار بسيار مهمی باشد در تحليلی که ايشان قائل هستند برای بررسی حقيقت وحی .

تحلیل دائره صدق و تطبیق کلمه اوحینا

علاوه بر این نکته در این آیه محل بحث خودمان که الان رسیدگی اش را می خواهیم شروع بکنیم یک نکته اضافه ای هم هست که این بحث خودمان هم می خورد و آن نکته کلمه اوحینا است ، دعوا سر اوحینا است ، ایحاء ، ما گرفتاری مان هم با استاد بزرگوارمان حضرت آقای جوادی دام ظلّه همین بود که این یوحی و اوحینا و ایحاء دائره تطبیق و صدقش کجاست ؟ بحث این است ، لذا اینجا این مسئله خیلی مهم است که ما در واقع باید وضع خودمان را با علاوه بر آن حیث بامره و من امره ، با این عنوان یوحی روشن بکنیم و ببینیم این عنوان یوحی در بحث ما چه تاثیر و خلاصه سرنوشتی را روشن می کند ، این یوحی و ایحاء و اوحینا کجا را در واقع تبیین می کند و تحلیل می کند ، لذا این آیه یعنی آیه ۵۲ سوره شوری ، با آیاتی از این قبیل که حیث وحی را می خواهد مرتبط کند با روح من امره و بامره ، این را باید تکلیفش را روشن کنیم

حالا ما چون استفاده واقعا کردیم از فرمایشات صاحب تفسیر نمه اینجا هم اجازه بدهید مثل آن سه آیه نظر ایشان را هم داشته باشیم تا بعد از تحلیل نظریه ایشان ما فرمایشات آقای طباطبایی (ره) را ملاحظه بکنیم و در واقع حالا که دیگر این پوشه خطاب الهی و مسئله وحی را تحلیل کردیم یک جمع بندی تا حدی عمیق از این داشته باشیم به عنوان تاسیس مبناء که خودش بحث بسیار مهمی است

تفسیر آیه الله مکارم (دام ظلّه) ذیل آیه (۵۲) سوره شوری

صاحب عظیم الشان و بزرگوار تفسیر نمونه حضرت آیه الله مکارم دام ظلّه العالی ایشان تفسیری که ارائه می کنند برای این آیه این است ، چون در این آیه نکته اول این کذلک است که می خواهند

تکلیف کذلک را معلوم نکنند ، کذلک می خورد به پیام آیه قبل ، باید این نسبت معلوم بشود ، خیلی با دقت این بحث جدی آقایان است

، نکته دوم این آیه این اوحینا است ، نکته سوم این آیه این روح است ، این سه تا نکته در این آیه هست ، که تقریباً اگر گفته نشود تکلیف آیه ۵۱ سوره شوری روشن نمی شود آن عمق را پیدا نمی کند ، خلاصه اختیار ایشان معلوم است ، می فرمایند این روح یعنی قرآن ، مطابق با نظر یک عده ایی از مفسرین تصریح هم می کنند حالا عرض می کنم مثل همیشه با دقت و با رعایت امانت همه را بیان می کنند .

تعبیر می کنند که قرآن روحی است از جانب خدا ، روحاً من امرنا ، بعد هم می گیند به دنبال بحث کلی و عمومی ای که درباره وحی در آیه گذشته آمد به دنبال ... که کذلک معلوم بشود ، در آیات مورد بحث از نزول وحی بر شخص پیغمبر گرامی اسلام سخن گفته است ، کأنّ آن ما کان لبشر أن یکلمه کبرای مسئله بود که سه جور کبری داشتیم ، وحیاً ، من وارهء حجاب ، أو یرسل رسول ، اینجا می خواهد آن کبری را تطبیق بدهد بر پیغمبر و بفرماید که بر نبی بزرگوار اسلام هر سه قسم از آن وجود داشته است ، ایشان می گویند ما قبلاً اینها را گفته ایم ، و درست هم می فرمایند گفتند در او ادنی بدون واسطه بدون رسول ، گاهی وقت ها مثلاً در خواب بدون رسول اما از وراء حجاب ، گاهی وقت ها هم که جبرئیل امین می آمدند و آیات را بر قلب نازنین نبی اسلام نازل می کردند ، لذا تعبیر ایشان هم همین است که همانگونه که بر پیامبران پیشین از طرق مختلف وحی فرستادیم بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم ،

(البته ملاحظه می کنید ما با این توضیحاتی که دادیم لازم نیست که بگوئیم پیامبران پیشین ، یعنی کبرای وحی ، چون ما ممکن است که بگوئیم آن مورد اول منحصر به نبی ما است ، یعنی کبری وحی

سه فرض دارد و ما می خواهیم این سه فرض را درباره پیامبر تطبیق بدهیم (بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم ، روحاً من امرنا ، من امرنا می گویند به فرمان خدا ، تعبیر به کذلک اینگونه ممکن است که اشاره به این باشد که تمام انواع سه گانه وحی که در آیه قبل آمده است برای پیامبر اسلام تحقق یافته است ، که همینطور است که ایشان هم می فرمایند روایات اسلامی هم اشاره به اینها شده است ، و شرح آن را در ذیل آیه گذشته بیان کردیم ، این کذلک ،

تحلیل مسئله روح توسط صاحب تفسیر نمونه

بعد می گویند در اینکه منظور از روح در اینجا چیست در بین مفسرین اختلاف نظر است ، نخست اینکه منظور از آن قرآن مجید است که عده قابل توجهی از مفسرین می گویند این روح یعنی قرآن ، چرا به قرآن روح می گویند بخاطر این که روح حیات می دهد و قرآن هم حیات دل است و حیات معنوی است ، که مایه حیات دلها و زندگی جانها است ، این قول را غالب مفسران برگزیده اند ، راغب در مفردات می گوید سَمَى الْمَفْرَدَاتِ رُوحاً فِی قَوْلِهِ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا وَ ذَلِكَ لَكُنَّ الْقُرْآنَ سَبَباً لِلْحَيَاةِ الْآخِرِيَّةِ حَالاً دِيْكَرَ آخِرُوْیْ اَشْرَافِ رَافِدٍ اَصْرَارٍ نَدَارِيْمِ ، قرآن سبب حیات است چه در دنیا و چه در آخرت ، و خود ایشان هم شواهد زیبایی بعداً می آورند که استجیبوا لله و للرسول اذا دعاكم لما يحييكم همین جا نه در آخرت ، حیات در همین جا است ، و حیات اخروی هم بواسطه حیات حقیقی دنیوی شکل می گیرد ، منتهی انسان ها در قیامت تازه می فهمند که حیات با توحید است ، حیات وقتی است که انسان عبد الهی است ، خود ایشان هم خیلی عالی می آورند : چگونه قرآن به منزله روح نباشد در حالی که در آیه ۲۴ سوره انفال می خوانیم یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاكم لما يحييكم واعموا أن الله يحول بين المرء و قلبه این آیه بعد حیف است یعنی باید کامل [بیان بشود] اگر بخواهیم این آیه شریفه سوره انفال را مبناء بحث مان قرار

بدهیم که بسیار بسیار مهم است کامل باید قرار بدهیم ، حقیقت زیبای قرآنی این است یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله اذا دعاکم لما یحییکم فاعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه و انه الیه تحشرون ، یحول بین المرء و قلبه که آقایان گفته اند که این از آن اقرب الیکم من حبل الوریث هم روشن تر است ، راقی تر است ، که حبل ورید کنایه است از حقیقت انسان ، قرب اقرب الیکم من حبل الوریث ، یحول بین المرء و قلبه ، اینطوری خیلی توحید خالص در بندگی و تجلی الهی ، این حیات است و حقیقت حیات همین است ، و اگر حقیقت حیات برای کسی در دنیا بوجود آمد زنده است حی است ، این حیات نورانی اهل بیت (علیهم السلام) این حیات نورانی سید الشهداء (ع) که می بینید چه حیاتی به تاریخ بشری داده است مال این است ،

خلاصه ای کاش که آیه را کامل می آوردند ، همینطور هم هست قرآن مایه حیات است ، لا شک و لا شبهه ، نه فقط حیات دنیا ، بلکه حیات به قول مطلق ، یک حیات است ، قرآن مایه حیات است ، خوشا به حال آنهایی که اهل قرآن هستند ، حمله قرآن هستند ، انس با قرآن دارند ، خوشا به حال آنهایی که قرآن آنها را شفاعت می کند ، خوشا به حال آنهایی که شهید قرآن هستند ، روایات داریم که بعضی ها شهدای قرآن هستند ، انسی با قرآن دارند حیاتی از قرآن دریافت می کنند که دارد در بعضی از غزوات نگهبانی می داد حمله شد حاضر نبود سوره را قطع کند ، تیر خورده بود اما لذت این انس ، حیات است ، آن روایت معروف وجود مقدس حضرت امیر (ع) در قره شعبان که اینها قرآن می خواندند و نور ساطع می شد نور ساطع شده اینها لشکر اسلام را نجات داد ، حیات این است ،

علی ای حال حالا این نکته نکته بسیار بسیار درست و حائز اهمیت و قابل توجهی است لما یحییکم به یک حیات طیب معنوی قرآنی که برای اولیاء قرآنی در دنیا به وجود می آید و استمرار پیدا می کند

، خوب این مبناء که مبناء بسیار درستی هم هست درباره حیات گفته اند که خلاصه به همین جهت که قرآن مایه حیات است به آن می گویند روح چون روح مایه حیات است ،

از نظر صاحب تفسیر نمونه روح به معنای قرآن است

بعد خود ایشان هم اشاره می کنند که در تفسیر آیه دوم سوره نحل ينزل الملكة بالروح من امره على من يشاء من عباده نیز گفتیم که قرائن نشان می دهند که روح در آن نیز به معنای قرآن و وحی و نبوت است ، که بعد انشاء الله ، و در قبقت این دو آیه یکدیگر را تفسیر می کنند ، ملاحظه می کنید که صاحب تفسیر نمونه هم این دو آیه را حالا آیه سومی هم هست که بعداً می خوانیم انشاء الله يلقى الروح القاء به تعبیر آقای طباطبایی (ره) تعبیر عجیب القاء ، حالا اینجا ينزل دارد آنجا يلقى دارد اینجا اوحینا دارد .

لذا تعبیر این می شود که پس من اینجا دارم می گویم که روح یعنی قرآن کریم ، روح یعنی وحی و نبوت انطاق وسیعش برای همه انبیاء ، قرآن کریم برای شما نبی اکرم (ص) ، اوحینا الیک می گوئیم خود پیامبر قرآن است ، بقیه انبیاء ينزل الروح یعنی همه انبیاء لامره على من يشاء من عباده ، خلاصه ایشان می فرمایند اینطور می شود روح ، روح می شود قرآن .

بعد هم می فرمایند یک قرینه دیگر داریم قرینه دیگر این کلمه اوحینا است ، کلمه اوحینا که الان محل بحث ما همین است ، لذا این تعبیر به اوحینا این معنا با قرائن مختلفی که در آیه وجود دارد معنی به تعبیر به کذلک که اشاره به اقسام وحی بود ، و تعبیر به اوحینا ، و تأویلاتی که درباره قرآن در ذیل همین آیه آمده است که بله ما اینجا می توانیم روح را به معنای قرآن بگیریم تا با اوحینا سازگار باشد ،

بعد ایشان اشاره می کنند نکته دیگری را که باز هم با همان رعایت دقت و امانت است، گرچه روح در سایر آیات قرآن غالباً به معنای دیگری آمده است، که حالا ما تنها بحثی که در اینجا داریم آن آیه یلقی است که بعد عرض می کنم، ولی با توجه به قرائن فوق ظاهر این است که روح در اینجا به معنای قرآن است

نقل معنای دوم برای کلمه روح و اشکال به آن توسط صاحب تفسیر نمونه

بعد می فرمایند یک قول دیگری اینجا وجود دارد، تفسیر دوم که منظور روح القدس هست، یا فرشته ایی که حتی از جبرئیل و میکائیل برتر بوده است، و همواره پیامبر را همراهی می کرد، بعد ایشان می گویند اشکال این تفسیر چه چیزی است، مطابق این تفسیر انزالنا به معنای اوحینا است، چون آنجا در آیه نحل ينزل الملائكة بالروح که حالا بعداً عرض می کنیم این روح اگر همان باشد که این قول دوم می خواهد بگوید فقط ... پیامبر ندارد آن روح ملائكة هم از آن استمداد می گیرند، ينزل الملائكة بالروح حالا باء استعانت است یا باء مصاحبت است بعداً، ينزل الملائكة بالروح، علی ای حال ایشان می خواهند بفرمایند که اشکال این تفسیر فقط این کلمه اوحینا است، اوحینا به معنای انزلنا، یعنی ما فرشته عظیمی را به نام روح را بر تو انزال کردیم، انزلنا الیک که مثلاً بشود تنزل الملائكة والروح اینطوری، که فرشته ها می آیند روح هم می آید، ایشان می گویند بله درست است اینجا روح به معنای قرآن نیست، خود ایشان می خواهند بگویند که اینطوری بشود یک جا به معنای قرآن است با این قرائن، یک جا به معنای یک فرشته عظیم و عظیم ترین مخلوقات الهی است، از جبرئیل هم عظیم تر است از میکائیل هم عظیم تر است، اینها انزلنا الیک الروح، تنزل الملائكة و الروح،

بعد ایشان می فرمایند که در بعضی از روایات که در منابع معروف حدیث آمده نیز تاییدی بر این تفسیر دیده می شود ، یعنی روایت های ما هم تایید می کنند ، ولی همانگونه که گفتیم تفسیر اول با قرائن متعدد موجود در آیه هماهنگ تر است ، یعنی دیگر ایشان بالاخره روایات را گذاشته اند کنار ، بعد خودشان می خواهند جمع کنند (که حالا جمع آن را هم بعداً عرض می کنیم این یک مقدار مشکل می شود) اینگونه روایات که روح را به معنای روح القدس یا فرشته (...)^۴ مقام خدا تفسیر کرده است اشاره ایی به باطن آیه می باشد ، خوب باطن آیه باید سازگار با ظاهر آیه باشد طولاً ، من اگر اینجا گفتم روح یعنی قرآن کریم ، بعد باطن قرآن کریم مثلاً می شود فرشته عظیم تر از جبرئیل ، خوب این یک مقدار توضیح لازم پیدا می کند ، ولی بالاخره ببینید مشکل آقایان این است که روایات در اینجا گیر می کنند ، روایات همان تفسیر است که بعداً عرض می کنم ، ولی اینها عمده مشکل شان این اوحینا است ، عمده مشکل بحث ما همین بحث یوحی است ، اینکه عرض کردم این آیه به ما هم مربوط می شود ربطش به این حیث خطاب الهی و وحی است ، اینطوری می فرمایند

پس خلاصه مطلب اینکه صاحب تفسیر شریف نمونه استاد عظیم الشان ما و مرجع بزرگوار، ایشان اختیارشان تقریباً این است که ما اوحینا که می گوئیم به ظاهر آن باید اخذ کنیم پس اوحینا باید بخورد به وحی قرآن ، وحی ایی که اینجا به پیغمبر اکرم در آیه نحل به همه انبیاء ، که اوحینا سازگار باشد ، حالا انشاء الله بعداً ببینیم

حالا آنجا اگر ما با انبیاء کار کردیم آنجا انزلنا بود زدیم آن را به وحی ، خوب اینجا که اوحینا است می زنیم آن را به وحی ، خوب آنجا چطور وحی را با انزلنا جمع می کنیم ؟ ببینیم اینجا را بعداً ما می خوانیم ، آنجا انزلنا بود . حالا اینجا با قرینه اوحینا روح را به وحی و قرآن تفسیر کنیم یک حرف

^۴ صوت واضح نیست (۲۶:۴۵)

است ، آنجا با انزلنا چه کارش کنیم ؟ یا نازل ، ببینید آنجا ما با یَنْزَلْ ، انزال و تنزیل کار کردیم ، بعد باز روح را کردیم وحی ، پس اینجا هم باید یَنْزَلْ قرینه بشود بر اینکه روح چیز دیگری است ؟ اینجا اوحینا را قرینه می کنیم بر اینکه این روح کتاب قرآن است ،

تحلیل کلمه ایمان در آیه (۵۲) سوره شوری

خوب یک نکته دیگری در آیه هست که حالا باز شما ملاحظه کنید فرمایش ایشان را و تامل کنید آن را ، ولی دقت کنید که آن قرینه که آن هم از بحث های مهم است که ممکن است در تفسیر معنای روح کمک مان بکند این تعبیر آیه شریفه است که ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان سوال این است که این ایمان بعد از کتاب یعنی چه ؟ اگر این روح کتاب باشد خوب این خیلی روشن است ، ما کنت تدری ما الکتاب باز روشن است ، ما قرآن را به تو دادیم از اینکه ما تدری ما الکتاب . ایمان چیست ؟ و چرا ایمان را جدا ذکر کرده است ، یعنی ما دو تا گیر در آیه داریم یک گیر مان در آیه برای این تفسیر آقایان این من امرنا است ، یک گیرمان در آیه برای اینکه من روح را کتاب بدانم این ذکر و لا الایمان است ، یک گیر هم در آن آیه نحل داریم که اگر ما اینجا اوحینا را قرینه می کنیم با اینکه روح را کنیم کتاب و از قرینه من امرنا می گذریم ، خوب ظاهرش این است که روح هر جایی که آمده اینجا با امر آمده است ، ما با قرینه اوحینا ، آنجا هم که روح با امر آمده است و نازل دارد یَنْزَلْ دارد ، از جنس انزال و تنزیل است من دوباره آن را می زنم به وحی .

حالا با قطع نظر از روایات اول این قرائن داخلی باید وضعیت درست بشود که هم ما تکلیف مان با اوحینا معلوم بشود ، حقیقت وحی ، هم تکلیف مان با نقش روح در وحی معلوم بشود ، حالا ملاحظه ایی داشته باشید تا انشاء الله این نکات را هم یک جمعی بزنیم حالا که خدای متعال توفیق داد تا در محضر قرآن شریف و کریم داریم از انوار قرآنی داریم به برکت اعلام و اساتید بزرگوار مان حضرت

آیه الله مکارم ، آیه الله جوادی ، استاد بزرگوارشان علامه طباطبایی (ره) استفاده می کنیم اقلأ این
مبناء وزین خطاب الهی را بتوانیم یک مقداری دقیق تر شناسائی کنیم و این انسان مصدر ومختم قرآن
را و انسان ولائی در افق قرآن را انشاءالله شناسائی کنیم و تا حدودی با آن آشنا بشویم انشاء الله .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى اله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ بررسی فرمایشات اعلام برای شناخت عمق حقیقت وحی

بحث ما در ارتباط با فرمایشات (...)^۵ باید برای شناخت عمق حقیقت وحی و دقت در عنوان اوحینا یا یوحی که ما بحث خطاب را بحث مخاطب و مخاطب را داشتیم از اینجا به دست می آوردیم علاوه بر ۵۱ که اقسام وحی را بررسی کردیم در سوره شوری به آیه در واقع ۵۲ هم بپردازیم ، در آیه ۵۲ قبل از ورود به بیان حضرت آقای طباطبایی (ره) ما آن روال خودمان را داشته باشیم یعنی فرمایشات صاحب تفسیر نمونه را مثل بحث های قبلی پیگیری کنیم و از آنجا وارد فرمایشات استادمان و استاد استادشان حضرت آقای طباطبایی (ره) و احتمالاً حضرت آقای جوادی بشویم ، که این مسئله اصلی را در واقع کامل و عمیق تصویر کنیم که انشاء الله مبناء خطاب الهی را که داریم تلاش می کنیم خوب جای بیافتد انشاء الله همراه بشویم با حضرت آقای طباطبایی (ره)

فرمایش صاحب تفسیر نمونه ذیل آیه (۵۲) سوره شوری

آقای صاحب تفسیر نمونه در آیه ۵۲ سوره شوری نکته ای را فرمایش فرمودند که ما اینجا دو سه تا نکته جدی داریم که اشاره کردیم یکی کذلک بود ، کذلک اوحینا إلیک روحاً من أمرنا که گفتند این

° ابتداء بحث در انتها فایل اصول ضبط گردیده است و صوت فی ما بین موجود نمی باشد .

کذلک اشاره دارد به آن اقسام وحی ایی که در آیه ۵۱ آمده است ، یکی روحاً را داریم که فرمودند این را یعنی قرآن و وحی و نبوت ، حالا اینجا تعبیر کردند به قرآن که حالا وحی و نبوتش را هم عرض می کنم که اینها را یکی میدانند ایشان بر خلاف خیلی از مفسرین که اینها متعدد دانسته اند ولی روحاً را قرآن و وحی به نبی اکرم تصویر می کنند ،

صاحب تفسیر نمونه: تفسیر دیگر برای کلمه روح ، فرشته اعظم الهی بودن است

و نکته بعدی این است که صاحب تفسیر نمونه می خواهند بفرمایند این من امرنا که در آیه آمده است و سبب شده است بعضی از آقایان مفسرین روحاً را طور دیگری معنا کنند و این روح را روح القدس یا فرشته ایی اعظم از جبرئیل بدانند ، أوحینا إلیک روحاً من أمرنا ، به قرینه من أمرنا می گویند این روح روح القدس یا فرشته اعظم از جبرئیل است و او با پیغمبر بوده و او همراه پیغمبر بوده است ، ایشان می خواهند بفرمایند که این درست است و این قائل دارد ، و کلمه روح در استعمالات قرآنی در جاهای دیگر هم به این معنا به کار رفته است ، ایشان می گویند بله به کار رفته است ، در سوره قدر تنزل الملائکة و الروح ، روح را جدا می کنید از ملائکه و روح را می کنید یک موجودی اعظم از ملائکه ، در سوره نباء یوم یقوم الروح و الملائکة صفاً لا یتکلمون ، روح را از ملائکه جدا می کنیم الا من اذن له الرحمان و قال ثواباً و این روح می شود اعظم از ملائکه ، می شود موجودی از ذوات موجودی است ، یک واقعیته است (به تعبیر آقایان) جوهری است ، یک واقعیت جوهری دارد ، از جنس یک موجودات عینی جوهری ذوات اعظم از ملائکه الهی است می گویند بله این درست است در آیات دیگر ما این را داریم که خلاصه روح به این معنا است . و لذا می گویند گرچه روح در سایر آیات قرآنی غالباً به معنای دیگری آمده است این را قبول داریم .

تایید این معنای دوم برای روح بوسیله روایات معتبر

کما اینکه قبول داریم در روایات ما در روایات معتبر مجامع روایی ما روحاً را به آن موجود اعظم تفسیر کرده اند و لذا تعبیر می کنند که این تفسیر دوم و اینکه منظور روح القدس است یا فرشته ای که حتی از جبرئیل و میکائیل مهم تر بوده است و همواره پیامبر را همراهی می کرد، این را ایشان می فرمایند که بله این را داریم، در بعضی از روایات که در منابع معروف حدیثی آمده است نیز تاییدی بر این تفسیر دیده می شود، خوب توجه کنید یعنی قبول دارند که این عنوان در سایر آیات به این معنا یعنی موجود مستقل اعظم از فرشتگان الهی آمده است در خیلی از آیات، و در خیلی از مجامع روایی ما تاییدی بر این تفسیر هم هست که ما آن روح را آنطور معنا کنیم،

منتهی ما قرائنی در این آیه داریم مثل قرینه أوحینا که این محل بحث ما است، که این قرینه أوحینا نشان می دهد که این روح وحی است این روح قرآن است، أوحینا، دیگر، یوحی، این بحث وحی است، اگر اینجا این روح قرار بود آن موجود اعظم باشد آن أوحینا باید می شد انزلنا، ینزل نزل در همین ماده ها، تنزل الملائکة و الروح، اگر با تنزل، ینزل، انزلنا اینجور بگوید، خوب بله آدم می تواند این را با نکاتی که در بقیه آیات هست و آن موید روایتی است، روح را بگوید مثلاً آن موجود اعظم که با نبی بزرگوار خداوند متعال بوده است، این نکته ایشان

اثبات معنای قرآن برای کلمه روح بوسیله لفظ أوحینا در آیه شریفه

نکته بعدی که ایشان تاکید می کنند این است که این مطلبی که ما اینجا داریم که می خواهیم بگوئیم روح قرآن است و روح وحی است و از أوحینا استفاده کنیم در آیه دوم سوره مبارکه نحل که ینزل الملائکة بالروح من امره علی من یشاء من عباده هم هست، و این روحی که خدای متعال فرموده ما

بالروح نازل می کنیم یعنی ملائکة وحی را می آورند ، ينزل الملائكة بالوحی وحی را آورده اند قرآن را آورده اند ،

که بعد ما اینجا عرض کردیم که اینجا باید آنموقع یک دقتی بکنیم ، آنجا أوحینا داشتیم اینجا ينزل داریم ، چه اتفاق می افتد ؟ چون شما قبول کردید که روح در جاهای دیگر قرآن استعمالش به آن معنا بود باید ينزل می آید انزلنا می آمد ، خوب اینجا آمده است می خواهید آن را چه کار کنید ؟ کما اینکه عرض کردم آیه ای دیگری داریم در سوره غافر که یلقى الروح بامرہ علی من یشاء من عباده خوب اینجا یلقى داریم ، القاء می کند روح را ، ایشان هم در آیه دوم سوره نحل که حالا این مطلب ایشان را اینجا کامل کنیم و بعد پیش برود بحث مان ،

فرمایش صاحب تفسیر نمونه ذیل آیه دوم سوره نحل

صاحب تفسیر شریف نمونه ایشان در آیه دوم سوره نحل که الان اشاره کردم آنجا هم همین مطلب را دارند که خوب آنجا وقتی می رسند به این آیه تعبیرشان را ملاحظه فرمائید چون آنجا یک تکمله ای هم دارند عرض بکنیم که امانت فرمایش ایشان درست بشود ، ایشان می فرمایند که :

ينزل الملائكة بالروح آنجا تعبیر بالروح را می آورند بعد می فرمایند که : به هر حال روح در اینجا جنبه معنوی دارد و اشاره به هر چیزی است که مایه حیات دلها است و سبب تربیت نفوس و هدایت عقل ها می گردد ، گرچه بعضی از مفسران وحی را از قرآن و هر دو را از نبوت در اینجا جدا کرده اند و به صورت سه تفسیر بیان داشته اند ولی ظاهر این است که همه به یک حقیقت بر می گردند ، اگر همه به یک حقیقت بر گردند ، آنموقع اینطور می شود اینجا منظور از روح وحی و قرآن و نبوت است که مایه حیات و زندگی انسان ها است

یعنی اینطوری می شود تعبیر ایشان که ما امانت را رعایت کنیم در آیه ۵۲ سوره شوری که خطاب به نبی اکرم است می شود قرآن ، در آیه سوره نحل که خطاب عمومی است می شود مطلق وحی و نبوت ، لذا آنجا که اوحینا إلیک می فرماید می شود قرآن کریم ، آنجا که در واقع ینزل الملائکة بالروح من امره علی من یشاء من عباده آنموقع می شود مطلق نبوت و مطلق وحی ، اینطوری ، و جمعش هم به همین می شود که هر چه که مایه حیات معنوی انسان است ، دل را حیات معنوی می دهد روح آمدنش از باب این است که حیات ایجاد می کند حیات معنوی ،

بنابراین جمع فرمایش ایشان این است که خدای متعال با روح الهی می آید و فرشتگان را با این وحی و نبوت نازل می کند که حیات بدهد و حیات معنوی را گسترش بدهد ، و جمع آن همینی است که عرض کردم دیگر ، ظاهر این است که منظور از آن وحی قرآن و نبوت است ، و بعضی از مفسرین اینها را وحی را از قرآن و هر دو را از نبوت در اینجا جدا کرده اند اما به صورت سه تفسیر ، ولی ظاهر این است که همه به صورت یک حقیقت هستند . به هر حال روح در اینجا جنبه معنوی دارد و اشاره به هر چیزی است که مایه حیات دل ها است ، باز دوباره همین آیه ایی را که جلسه قبل از آن استفاده کردند استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم یعنی حیات ،

و در سوره غافر دوباره اینجا اشاره می کنند به آن آیه سوم که عرض کردم آیه سوره غافر است ، در سوره غافر آیه ۱۵ می خوانیم یلقى الروح من امره علی من یشاء من عباده که باز بحث القاء است ، آن روح را به فرمانش بر هر کس از بندگانش که بخواهد القاء می کند ، همانجا در آیه دوم سوره نحل به این آیه ۵۲ سوره شوری هم اشاره می کنند و در سوره شوری آیه ۵۲ و کذلک اوحینا إلیک روحاً من امرنا اینگونه روح را به فرمان خود بر تو وحی فرستادیم و تو پیش از این از کتاب و ایمان آگاه نبودی ، روشن است که روح در این آیات به معنای قرآن و محتوای وحی به فرمان نبوت است ،

گرچه روح در سایر آیات قرآنی به معنای دیگری آمده است (دوباره در سوره نحل هم می گویند)
اما با توجه به قرائنی که ذکر شد مفهوم روح در آیه مورد بحث یعنی قرآن و محتوای وحی

بیان صاحب تفسیر نمونه ذیل کلمه من أمره

حالا ایشان یک تکمله ای دارند که بنده قرائت کردم برای این تکمله را هم توجه کنید محل بحث ما است این کلمه من امره است ، ایشان می فرمایند که ببینید ما باید حواسمان باشد که این من امره یعنی وحی را من قبل خودش نمی گوید به امر الهی دارد وحی را می آورد . و این حیث در واقع من قبل الله بودن و حیث کلمه من امره در واقع ناظر به این نکته است ، و این برای ایشان خیلی مهم است که ما باید حواس مان را باید به این نکته در آیه بدهیم یلقى الروح من امره ، ينزل الملائكة بالروح من امره ، که این کلمه من امر از نظر ایشان در هر سه آیه که آمده خلاصه أوحینا إلیک روحاً من أمرنا ، ينزل الملائكة روحاً من امره ، یلقى الروح من امره علی من یشاء من عباده ، لینذروا یوم التلاق ایشان این نکته را هم خلاصه خوب تاکید می کنند که حواس تان باشد که این مسئله اینطور است

بیان صاحب تفسیر نمونه ذیل آیه (۱۵) سوره غافر

تقریباً همین مضمون را هم در سوره غافر دارند که باز امانت فرمایش ایشان کاملاً اداء بشود و داشته باشیم مطلب ایشان را ، ایشان باز در آن آیه شریفه رفیع الدرجات ذو العرش یلقى الروح من امره علی من یشاء من عباده لینذر یوم التلاق باز به اینجا می رسانند که همین مطلب را باز تکرار می کنند که حلاً مطالب خوبی دارند به اینجا می رسانند :

در سومین توصیف می گوید او کسی است که روح را به فرمانش بر هر کس از بندگانش که بخواهد القاء می کند ، این روح همان قرآن و مقام نبوت و وحی است که مایه حیات دلها همانند روح در

پیکر انسانی است ، قدرت او از یک سو و رفیع الدرجات بودنش از یک سوی دیگر ایجاب می کند که برنامه تشریح و تکلیف را از طریق وحی اعلام کنند ، چه تعبیر جالبی از آن کرده است تعبیر به روح ، روحی که مایه حیات و حرکت و جنبش و جهاد و پیشرفت است ، گرچه مفسران در توضیح معنای روح در اینجا احتمالات مختلفی داده اند اما قرائن موجود در آیه و همچنین آیه دو سوره نحل که می فرماید *ينزل الملائكة بالروح و همچنین آیه ۵۲ سوره شوری که پیغمبر اسلام را آنجا مخاطب ساخته است و نزول قرآن و ایمان ور روح را بر او بیان کرده است همگی دلیل بر این است که روح در اینگونه موارد به معنای وحی و قرآن و تکالیف الهی است ، تعبیر به من امره به فرمان او اشاره به این است که اگر فرشته وحی مامور به ابلاغ این روح است او نیز از ناحیه خدا سخن می گوید و نه از ناحیه خودش*

پس ببینید حضرت آیه الله مکارم دام ظلّه العالی با این دقتی که می خواهند بکنند می خواهند در هر سه آیه یک نظر بدهند. چه در آنجا که مال در سوره شوری با اوحینا کار می کنیم می خواهند بگویند که مطلب یک مطلب است ، چه آنجا که ما داریم با *ينزل* کار می کنیم مطلب مطلب واحدی است چه آنجا که با *يلقى* کار می کنیم ، روح یعنی وحی و قرآن و نبوت ، اینطوری ، با همین فرق یسیری که داشتند آنجا که به پیغمبر می رسد می شود قرآن آنجا که عمومی می شود می شود وحی نبوت ، ببینید یک کار می کنیم ، ولذا در هر سه جا این مجموعه آیات مورد تعرض و تذکر ایشان است ، وقتی که این مجموع آیات مورد تعرض و تذکر ایشان است کما اینکه قرینه استجیبوا لله بما یحییکم ، حیات دادن احیاء کردن ، حیات معنوی بخشیدن به دلها با قرآن با وحی حرکت و جنبش و جهاد ایجاد کردن مورد تذکر و تایید ایشان است

منتهی عرض کردم فقط در خود أوحینا إلیک روحاً من أمرنا به خصوص در پیامبر می گویند نه آنجا قبول داریم که روایات داریم که فرشته اعظم از ملائکه الهی که حالا می رسند در آنجا درباره اعظم از فرشتان الهی داریم که او با پیامبر بوده است از ابتداء ، فقط گیرمان در آنجا کلمه أوحینا است ، کلمه من أمرنا ، من امره را قبول داریم در آیات هست ، منتهی ما تحلیلش نمی کنیم که اگر شد به قرینه أوحینا ، وحی را و قرآن را ، می گوئیم آن وحی به امرالله دارد اتفاق می افتد به اذن الله دارد اتفاق می افتد ، یوحی باذنه ، رسول ما فرشته ما وحی را می آورد ، باذنه ، بامرہ ایشان تعبیرشان این است

لذا جمع بندی شان این می شود که همانگونه که گفتیم تفسیر اول با قرائن متعدد موجود در آیه هماهنگ تر است ، که قرائن متعدد آن یکی این بود که کذلک به اقسام وحی خورد ، یکی این بود که أوحینا خودش أوحینا است و انزلنا نیست ، یکی اینکه ما تدری ما الکتاب که حالا به آن می رسیم ، ما کتاب به تو دادیم و تو قبل از آن نمی دانستی که کتاب یعنی چه ، و أوحینا إلیک روحاً یعنی کتاب قرآن ، لذا ایشان می خواهند بگویند که در قرائن داخلی خود آیه اینطوری است ، قرائن بیرونی را قبلاً گفتند ، آیه سوره نحل لذا فرمودند این دو تا آیه همدیگر را تفسیر می کنند ،

لذا در بالا فرمودند که روح در آن آیه نیز آیه سوره نحل به معنای قرآن و وحی و نبوت است و در حقیقت این دو آیه همدیگر را تفسیر می کنند ، لذا ایشان برای اینکه بخواهند مخالفت کنند با آن روایات که خوب مهم است وقتی روایت داریم در خصوص نبی بزرگوار اسلام و قبول داریم که روح در بقیه آیات قرآنی به معنای وحی نیست به معنای وجود مستقل اعظم از جبرئیل و میکائیل است ، وقتی می خواهد با آن مخالفت کند دیگر سعی می کنند که جمع کنند قرائن را ،

ولی همانطوری که گفتیم تفسیر اول با قرائن متعدد موجود در آیه که تقریباً این سه تا قرینه اصلی است که عرض کردم کذلک و أوحینا و ما تدری ما الکتاب اینطوری ، می خواهد اینطوری جمع کند ،

بعد می گویند این روایت به باطن این وحی اشاره دارد که عرض کرد اگر این بشود وحی باطنش بشود موجود مستقل کیفیتش توضیح می خواهد که روح القدس را بکنیم باطن وحی و باطن قرآن که آن بعداً توضیح می خواهد که حالا شاید بعداً با فرمایش آقای طباطبایی (ره) را حل کنیم این مسئله را

تحلیل کلمه ایمان در آیه (۵۲) سوره شوری

در پایان این آیه که حالا فرمایش ایشان کامل بشود تا اینکه آن روایت ها را هم یک اشاره ایی کنم ، در پایان ایشان می فرمایند که بله ما در آیه داریم که *أوحینا إلیک روحاً من أمرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان* یک اشکالی را آقایان وارد کرده اند که آن را هم عرض کردم از مشکلات ما است و با این تفسیری که آقایان می کنند ، خوب این ایمان یعنی چه ؟ خوب ما در آیه یک مشکل مان کذلک بود و یک مشکل مان این من أمرنا بود ، که به قرینه بر این آیات می خواست روح را مستقل اعظم قرار بدهد و یک مشکل مان این ایمان است که باید ببینیم چه کارش باید بکنیم ، ایمان در آیه یک مسئله ایی است که یعنی چه ایمان ؟ اگر ایمان معنایش مطلق ایمان است خوب این جور در نمی آید که من بگویم قبل از نبوت پیامبر ایمان نداشته است ، ما کنت تدری ما الکتاب خوب تو کتاب را نمی شناختی قبل از نبوت خوب این اشکالی ندارد ما به تو کتاب را وحی کردیم و قبل از وحی ما تو کتاب را نمی شناختی ، اما و لا الایمان خوب چه کارش کنیم این را ، آقایان برای اینکه مسئله را حل کنند می گویند این ایمان یعنی ایمانی که به کتاب پیدا کنی به ریزه کاری های حقائقی که قبل از نبوت نمی دانستی ایمان بیاور نه اصل ایمان ، اینطوری ،

لذا ببینید اینطوری جمع بکنید ، ما کنت تدری لا الایمان آنموقع ایمان می شود همان محتوای کتاب ، بعد آنموقع اینطوری می شود که نبی بزرگوار اسلام قبل از نبوت ایمان داشته است ، حالا به چه دینی ایمان داشته است ، به مسیحیت ایمان داشته ، حالا بعضی دیگر هم هستند که می گویند ایمان خاصی مربوط به مقام خودش داشته است که اگر این باشد آنموقع باید وحی از نبوت جدا بشود که خلاف فرمایش ایشان می شود که حالا عرض می کنم ، ولی بالاخره اصل ایمان تفصیلی دارد مربوط به محتوای کتاب آن را ما تدری ، یعنی ببینید مشکل این است

و لذا یکی دیگر از اشکالات آقای طباطبایی (ره) همین است که اگر شما اینجا آن روحاً را قرآن معنا کردید به قرینه کتاب آنموقع آن ایمان تکراری می شود

لذا تعبیری که ایشان می خواهند بحث کنند این است به هر حال در دنباله آیه می فرمایند تو پیش از این از ایمان و کتاب آگاه نبودی و ما آن را نوری قرار دادیم که بوسیله آن هر کس از بنده گان خویش را که بخواهیم هدایت می کنیم ، این لطف خدا بود که شامل تو شد و این وحی آسمانی بر تو نازل گشت ، و ایمان به تمام محتوای آن پیدا کردی ، ببینید خیلی دقیق تفسیر می کنند ، ایمان به تمام محتوای کتاب ، اراده خدا بر این تعلق گرفته بود که علاوه بر هدایت تو به این کتاب بزرگ آسمانی و تعلیمات آن ، بندگان دیگرش را در پرتو این نور آسمانی هدایت کند و شرق و غرب جهان را بلکه تام قرون و اعصار را زیر پوشش آن قرار دهد ،

بعد آن اشکال را می گویند که بعضی از کج اندیشان چنین پنداشته اند که این جمله نشان می دهد که پیامبر قبل از نبوت ایمان به خدا نداشت ، ایشان می گویند نه خیر ایمان داشته است به خدا ، اصل ایمان به خدا و تحقق معرفت الهی مسلم است ، معرفت به کتاب و ایمان به تفصیل کتاب نبوده است ، پس آگاهی به محتوای کتاب و ایمان تمام عیار به همه آن ریزه کارها مسئله ، معرفت به خدای متعال

و ایمان به خدای متعال بله مسئلهٔ آخری، ایشان می‌فرمایند ببینید اینطوری می‌شود، در حالی که این کج اندیشان اینطوری معنا کرده اند که قبل از نبوت ایمان به خدا نبوده است، در حالی که معنای آیه روشن است قبل از نزول قرآن قرآن را نمی‌دانستی و به محتوا و تعلیم آن آگاهی نداشتی این تعبیر هیچ منافاتی با اعتقاد توحیدی و معرفت او و آشنایی اش به اصول عبادت و بندگی او ندارد، خلاصه عدم آگاهی به محتوای قرآن مطلبی است و عدم معرفهٔ الله مطلب دیگر،

آوردن شاهد بر اینکه ایمان در آیه به معنای ایمان به تفصیل کتاب است

بعد هم شروع می‌کنند شاهد بیاورند که بله ما قرائنی داریم مطالبی داریم که پیامبر قبل از نبوت بت نپرستید بت سجده نکرد و عبادت غیر از خدا را انجام نداد، همه اینها را می‌فرمایند و توضیحات خوبی را هم می‌دهند بعد می‌رسند به آن روایت که آن روایت را شاهد می‌آورند که آن روایت شاهد بر آن اعظم از جبرئیل است، که عجیب است حالا، که اگر آن روایت محل بحث مان باشد آئموغ باید روح را آنطور معنا کنیم حالا ببینید خودشان می‌گویند:

زندگی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از دوران نبوت که در کتب تاریخ آمده نیز گواه زنده این معنا است، و از آن روشن تر سخن حضرت امیر المومنین علی علیه السلام سلام الله علیک یا مولای در نهج البلاغه آمده است، لقد قرن الله به من لدن عن کان فطیماً اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن الاخلاق العالم لیله و نهاراً، امیر المومنین (ع) می‌فرمایند که بله از روزی که پیامبر را از شیر جدا کردند خدای متعال اعظم ملائکه اش را ماموریت دادند که معلم نبی اکرم (ص) باشد، پیامبر را تربیت کند، محاسن اخلاق را مکارم اخلاق را لیله و نهاراً، خلاصه اینطوری بوده است مسئله

بعد ایشان از همین روایات استفاده می کنند که از همان زمان که ایشان را از شیر گرفته شد خدای متعال بزرگترین فرشته از فرشتگانش را با او قرین ساخت ، که این معنا می شود همان اوحینا إلیک روحاً من أمرنا در واقع آن روحاً است که ایشان در آنجا گفتند نه ، ولی از این شاهی دارند استفاده می کنند که خلاصه پیامبر آشنا بوده و می دانسته

بررسی اینکه پیامبر (ص) قبل از نبوت چه آئینی داشتند

محضر شریف شما عارض هستم که حالا بعداً این را ملاحظه می کنید که ما هم بعداً باید از توی این یک نکته ایی در بیاوریم که اگر اینطوری باشد و ایشان هم بعداً در روایات و بحث های روائی این را می آورند که پیامبر قبل از نبوت چه آئینی داشت ؟ مسیحی بوده که دین مسیحیت نسخ نشده بوده ، بر آئین توحیدی ابراهیم سلوک می کرده است که آئین ابراهیم هم اسلام است ، یا بعضی ها نیز اظهار بی اطلاعی کرده اند ، گرچه هیچ کدام از اینها مسلم نیست

بعد ایشان می گویند مناسب تر از اینها قول چهارمی است و آن اینکه پیامبر شخصاً برنامه خاصی از سوی خدا داشته است ، خوب اگر این برنامه خاص را از سوی خدا داشته است و قبل از نبوت هم این را دارد و بعد می گویند شاهد آن هم روایتی است از حضرت امیر (ع) که آوردیم ، خوب یعنی چه ؟ یعنی پیامبر محتوا را داشته است ؟ برنامه خاصی داشته ؟ خوب اگر این باشد آنموقع خلاصه فرمایش علامه مجلسی می شود ، که پیامبر از آغاز عمرش مؤید به روح القدس بوده است و با چنین تاییدی مسلماً بر اساس الهام روح القدس عمل می کرده است ،

و لذا علامه مجلسی می گفته اند که پیامبر اسلام قبل از مقام رسالت دارای نبوت هم بوده است ، گاه فرشتگان با او سخن می گفتند و صدای آنها را می شنید ، گاه در رؤیای صادقانه به او الهام الهی می

شد ، بعد از چهل سال رسماً به نبوت رسید و قرآن و اسلام رسماً بر او نازل شد که علامه مجلسی شش تا دلیل [می آورند] که در بحار هم هست

می خواهم بگویم ببینید اگر اینطور بشود آنموقع یک مقداری مشکل می شود با این ، اگر بگوئید بر مبناء حضرت ابراهیم خلیل (ع) بوده است یا نه بر مبناء مسیحیت بوده و توحید داشته معرفت ، خوب این یک حرفی است ، اما اگر بگوئیم که نه مرام خاص به خودش را داشته است و مرام خاص به خودش مبناء است برای نبی اکرم ، خوب با روایت حضرت امیر اگر بخواهیم کار کنیم آن روحاً می شود ، اگر آن روحاً هم نشود آنموقع ما باید بین حیث محتوا و مقام نبوت و رسالت تفکیک کنیم ، خوب استاد بزرگوار اینجا در مبنای می خواهند این کار را نکنند ، می گویند که اینها یک چیز است ، آن روحاً را هم به همان یکی معنا کنند ، ولی در این تحلیل زبا از روایت حضرت امیر (ع) استفاده کند ، می گوئیم جوانب مسئله مشکل پیدا می کند ، خوب حالا بیک ملاحظه ایی داشته باشید چون ایشان این دقت بسیار خوب را دارند که بالاخره از حیظه آنچه که در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است ما جدا نشویم و خارج نشویم ، ببینیم چه کار باید بکنیم این فرمایشات ارزشمند استاد بزرگوار را و کار به کجا می رسد .

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ جمع بندی فرمایش صاحب تفسیر نمونه

بحث ما در ارتباط با فرمایشات صاحب تفسیر نمونه جمع بندی آن این شد که بالاخره ما اشکالاتی که به صاحب تفسیر نمونه داشتیم به این بر می گشت که آقا شما تکلیف مان را روشن کنید اگر اوحینا را قرینه می گیرید که این روح را اوحینا الیک روحاً من امرنا این اوحینا را قرینه می گیرید که این روح کتاب بشود ، وحی باشد ، قرآن باشد اینطور اوحینا نمی تواند به روح به عنوان یک موجود مستقل برگردد ، اگر این قرینه است خوب شما این قرینه را در آیات دیگر ندارید در آیه ۱۵ سوره غافر که ملاحظه فرمودید شما چنین چیزی را ندارید ، آنجا دارد یلقى الروح علی من یشاء القاء روح غیر از وحی روح است ، آنجا شما این قرینه را ندارید باز شما می خواهید اصرار کنید به این مطلب ، یا ینزل الملائکة بالروح من امره در عین اینکه در هر سه آیه یعنی آیه ۵۲ سوره شوری ، آیه ۱۵۴ سوره غافر ، چه آیه دوم سوره نحل ، شما این روح را با قید من امره دارید ، دو آیه دارید که در هیچ کدام اوحینا نیست ، روح هست و قید من امره هم هست ، خوب چرا آن دو تا را قرینه نمی کنید بر این یکی ، یعنی باید صناعت فنی اش را درست کنید برای ما ،

ينزل الملائكة بالروح من امره ، يلقي الروح من امره در هر دو هم دارد علی من یشاء من عباده ، بله در اینجا دارد که اوحینا الیک روحاً من امرنا ببینید روحاً من امرنا را چه کارش کنیم ؟ اگر اوحینا قرینه است این قرینه در اینجا نیست ، مخصوصاً شما چون قبول دارید که روح در جاهای دیگری از تعبیر قرآن کریم به معنای موجود مستقل استعمال شده است (ما خواندیم عبارت ایشان را و ایشان هم تصریح می کردند) شما روح دارید روح الامین دارید روح القدس دارید اینها موجودات به قول آقایان جوهری مستقل هستند از جنس ذوات هستند ، از جنس اعیان هستند ، تنزل الملائكة و الروح ، يقوم الروح و الملائكة صفاً که عرض کردم قبل و دارند تصریح کردند ایشان

کما اینکه قبول دارید در روایات ما این روح همراه پیامبر بوده تأیید شده خلاصه مؤید به این روح است یک موجودی است یا روح القدس است یا بزرگتر از اینها ، پس شما که قبول دارید روح در جاهای دیگر قرآن آن طور استعمال شده است ، روح در روایات ما به همان موجود اعظم از فرشتگان الهی تفسیر شده است ، و دو آیه دیگری دارید که اوحینا در آنها نیست ، حالا امرتان دائر است بین اینکه اوحینا را قرینه کنید برای حل مسئله انزال و بگوئید اوحینا محور است نه انزلنا ، پس روح را می کنم وحی و نبوت و کتاب اینطوری ، یا با توجه به کار رفتن روح در بقیه جای ها به آن معنا و آمدن ينزل الملائكة بالروح ، يلقي الروح و قید من امره در آیات آن طرف را حل کنید ، حالا ببینید می شود راه حلی برای اوحینا در اینجا پیدا کرد ، آن بحث اول ما بود

نظر صاحب تفسیر نمونه درباره کلمه ایمان در آیه (۵۲) شوری

بحث دوم ما با ایشان این نظریه ایی بود که درباره ایمان داده اند ، ما گفتیم در مسئله ایمان خوب تعبیر آیه این بود که ما کنت تدری ما الکتاب و ما الایمان آمدن ایمان بعد از کتاب ، شما ناگزیر هستید که بگوئید که چه اتفاقی می افتد ، اگر مخصوصاً به قول ایشان نظریه چهارم را اختیار کردید

که نبی بزرگوار خدا ایمان داشته است به مرام خاص به خودش ، و بعد تازه آمدید مرام خاص به ایشان ربا آن روایت وجود مقدس حضرت امیر سلام الله علیه تفسیر فرمودید که خدای متعال یکی از اعظم ملائکه اش را همراه پیامبر قرار داد بعد از اینکه از شیر بریده شد همان او آموزش می داد نبی بزرگوار را لیلاً و نهاراً ،

نقد بیان صاحب تفسیر نمونه

اگر اینطوری معنا کردید و خواستید بگوئید که بله یک ایمانی قبل از قرآن کریم وجود داشته ، قبل از آمدن کتاب ، ایمانی بوده است ، و پیامبرایمان داشته عمل صالح مطابق با مرام خاص به خودش داشته ، اگر این نظریه مختار شما است ، این نشان می دهد که اولاً روح همان روحی است که آقایان دارند می گویند ، که یک موجودی است که خلاصه برای پیامبر یا برای همه انبیاء که حالا عرض می کنیم مطرح است و اینها مؤید هستند و هدایت شده اند با این روح ، این اولاً

ثانیاً آنموقع شما باید این روح را با مجموع نبوت و وحی و کتاب یکی نکنید ، که توضیح دادم خدمت تان ، اگر آمدید در این فضا باید بروید به سمت فرمایش مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه ، نمی شود یک دفعه سه تا را یکی کنید که دیگر این اختلاف بعدی است که ایشان با عده ایی دیگر از مفسرین دارند ، که تصریح کردند که یک عده ایی یک طور دیگری گفته اند ولی ما می گوئیم کتاب و نبوت و وحی یکی اند ، نه یک وحی ایی ما داریم که قبل از نبوت هم بوده است ، یا یک نبوتی داریم که قبل از رسالت بوده است همانطور که علامه مجلسی بیان فرموده اند که عرض کردم باید بروید به آن سمت ،

اما علی ای حال یک گرفتاری جدی ایشان دارند در مسئله ایمان و حل مسئله ایمان و نسبت آن با مسئله روح ، یک گرفتاری جدی دارند با این قید من امرنا ، و قرینه ينزل و يلقي در آن دو آیه شریفه ، در آیه ۱۵ سوره غافر و آیه دوم سوره نحل ، حالا چطوری ایشان جمع کرده اند مجموع اینها را و خواسته اند از روایت روشنی که ما اینجا داریم صرف نظر کنند برای تفسیر آیه ولو نهایتاً از روایت دارند استفاده می کنند ، اما چطور از روایت صرف نظر کرده اند در تفسیر آیه ، خوب این ابهام جدی است که ما با صاحب بسیار بزرگوار تفسیر نمونه مرجع عظیم الشان و استاد بزرگوارمان حضرت آیه الله مکارم داریم ،

در کنار نظریه ایشان حالا برای اینکه زودتر هم بتوانیم جمع کنیم و برسیم به مسئله و مسئله را هم حل و فصل کنیم ، مسئله فرمایش علامه طباطبایی (ره) را یک مروری بکنیم

تحلیل مسئله روح در بیان علامه طباطبایی (ره)

حضرت علامه این بحث را تقریباً در چهار جا در تفسیر شریف المیزان ارائه کرده اند ، یک جا که خود این بحث ما است که ایشان در جلد هجدهم المیزان در ذیل همین آیه ۵۲ سوره شوری این را خیلی خوب رسیدگی می کنند ، یک جا در جلد هفدهم تفسیر المیزان در ذیل آیه ۱۵ سوره غافر يلقي الروح من امره علی من یشاء من عباده را تحلیل می کنند که حالا عرض می کنم ،

یک جای دیگر در جلد دوازدهم تفسیر شریف المیزان باز مفصل برای تحلیل آیه شریفه سوره نحل ایشان تحلیل بسیار بسیار مفصلی را برای ينزل الملائكة بالروح من امره دارند ، و یک جا هم در جلد سیزدهم که خلاصه آن جا تحلیل بسیار خوبی را درباره اینکه یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیت من العلم الا قليلاً خوب حالا ما سعی مان بر این است که هم کوتاه از خود

بحث محل اصلی که بحث اوحینا الیک روحاً من امرنا است که عنوان اوحینا گرفتارمان کرده است ، که عمده بحث ما اگر خاطرتان بود با استاد بزرگوارمان حضرت آیه الله جوادی سر این حیث اوحینا است حیث خطاب الهی و وحی ، که آیه ۵۲ آمده است از اینجا شروع می کنیم ، یک توضیح تکمیلی خوبی ایشان در بعضی جای ها دارند ، یک مقداری ممکن است آن را هم اضافه کنیم که ببینیم فرمایشات ایشان چگونه است و آیا ایشان توانسته اند این مشکل را حل کنند یعنی جمع کنند بین عنوان اوحینا و بین عنوان امرنا ، و نهایتاً چه فرمایش می فرمایند

علامه : کلمه کذلک در آیه اشاره است به سه قسم از اقسام وحی

ایشان در همین جلد هجدهم اجمالاً اینطوری می فرمایند که از ظاهر سیاق بر می آید که کلمه کذلک اشاره باشد به آنچه در آیه قبلی بود که وحی را به سه قسم تقسیم کرده بود خوب در اینجا مشترک است و روایات بسیاری این سه قسم را تایید می کنند ، ایشان هم می گویند بله پیامبر اکرم هر سه قسم وحی را داشت ، در آن روایت آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همانطور که با وساطت جبرئیل یعنی قسم سوم از وحی الهی را می گرفت همچنین گاهی در خواب که از مصادیق قسم دوم است ، چرا مصادیق است چون مثلاً آن شجر هم یک مصداق از این قسم است ولی من وراء حجاب است ، و گاهی هم بدون واسطه آن را تلقی می فرمود که همان قسم اول است ، مثل همان دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی ایشان می فرمایند که این یک دید

استدلال بعضی از مفسرین بر اینکه منظور از روح اعظم فرشتگان است

ولی بعضی از مفسرین (از همین جا شروع می کنند زمینه آن بحث را فراهم کنند) گفته اند که کلمه مذکور اشاره به مطلق وحی ایی است که به انبیاء نازل می شود ، پس کذلک می تواند اشاره کند به

مطلق آن سه قسم و اختصاصی به پیامبر نداشته باشد ، می تواند اشاره کند به سه قسم مربوط به پیغمبر ، ایشان می فرمایند که ما باید تصمیم بگیریم بین این دو نظریه ، ظاهر سیاق این است که بله کذلک مربوط به آن سه قسم است و آن سه قسم را می خواهد در باره پیامبر پیاده کند ، روایات ما هم این را می گوید که هر سه قسم برای پیامبر مسلّم است ،

ولی اگر کسی اختیار کرد (تعبیر ایشان این است) این روح کذلک اوحینا الیک روحاً این روحاً در آیه شریفه اشاره دارد مثلاً به جبرئیل مثلاً ، روح القدس ، یا اشاره دارد به روح امری ، روحاً من امرنا ، که روح امری اعظم از جبرئیل است ، روح امری که حالا ایشان با قرائن آیات می خواهند این را بحث کنند ، اگر گفت که این اوحینا الیک روحاً روح القدس است ، جبرئیل است ، یا روح امری است ، که مثلاً از اعظم از فرشتگان الهی است ، اگر این را گفتیم آنموقع باید بپذیریم که این اشاره اختصاص به پیامبر دیگر ندارد ، چرا اختصاص به پیامبر دیگر ندارد ؟

چون می خوانیم در همین آیات سوره نحل ينزل الملائكة بالروح على من يشاء من عباده أن انذروا انذار كنيد ، يلقى الروح من امره على من يشاء من عباده لينذروا يوم التلاق در سوره غافر ، ایشان می فرمایند بله اگر کسی این روح را اعم کرد از باب اینکه گفت جبرئیل است یا روح امری است خوب دیگر فقط اختصاصش را به پیغمبر از بین می برد ، اما اگر گفت روح قرآن است خوب بله دیگر روح اختصاص به پیغمبر پیدا می کند ، لذا ایشان می فرمایند که بعضی از مفسرین می فرمایند که کلمه مذکور اشاره به مطلق وحی ایی است که به انبیاء نازل می شده است ، بعد هم ایشان می گویند بله اگر مراد از روح جبرئیل امین یا روح امری باشد که بعداً معنایش می آید باید همین معنا را قبول کرد ، به قرینه آن آیات سوره غافر و آیه سوره مبارکه نحل ، بعد هم حالا هر دو نظریه را ایشان توضیح می

دهند تا بعد اختیار کنند ، و مراد از اینکه فرمود وحی کردیم به تو روحی را ، یعنی وحی و اوحینا را مطرح کرده ایم به طوری که گفته اند همان وحی قرآن است ،

بعد هم ایشان می فرمایند همان صاحبان قول در ادامه آیه ولكن جعلناه نوراً نهدي به من نشاء را قرینه قرار دادند و موید قرار دادند و گفتند جعلناه بر می گردد به قرآن کریم ، به این روح ، پس خدای متعال فرموده است اوحینا الیک این قرآن را ، ما تدری ما الکتاب و ما الایمان و لكن جعلناه نوراً جعلنا این کتاب را نوراً و گفته اند به همین جهت باید بگوئیم مراد از روح قرآن است ،

حالا در مقابل این تفسیر که روح را شما قرآن نبینید و روح را شما آن موجود مستقل قرار بدهید جعلناه یعنی جعلنا آن نور را نوراً نهدي به من نشاء که آن آیات ينزل الملائكة بالروح علی من يشاء من عباده عن امره ، علی من يشاء ، نهدي من نشاء ، اینطوری ، بنابراینکه ضمیر جعلناه یا به روح بر می گردد ، حالا یا روح یا قرآن است که قرینه قرار بگیرد بر قرآن یا جعلناه برگردد به روح و روح بر هر کدام از انبیاء الهی که آمده اند انذار کنند و هدایت کنند ،

دو اشکال علامه به اینکه منظور از روح قرآن باشد

ایشان بعد می فرمایند اینجا ما دو تا اشکال به این تفسیر که ما روح را قرآن بگیریم داریم ، اشکال اول این است که شکی نیست که کلام در سیاق بیان این حقیقت است که آنچه که پیامبر دارد از خدا است ، که ای پیامبر آنچه که از معارف و شرایع که هم خودت داری و هم مردم را به سوی آن دعوت می کنی از خود تو نیست و تو چنان نبودی که از پیش خودت آنها را دریابی و ما به تو آنها را دادیم ، اشکال این است که ما به تو کتاب دادیم ما به تو قرآن دادیم انزلنا الیک روحاً یعنی کتاب ، ما تدری ما الکتاب اشکال این است که اگر مراد از وحی قرآن می بود باید به ذکر کتاب اکتفاء می کرد ،

خداوند متعال چرا ایمان را بعد از آن ذکر کرده است؟ همان مشکلی که عرض کردم در تفسیر نمونه داریم، چرا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان، ایمان برای چه؟ دیگر حاجتی به ذکر ایمان نبود، چرا؟ چون تفصیلش را دیگر خواندیم که اگر منظور از ایمان مطلق ایمان باشد، که این اشتباه است پیامبر قبل از کتاب هم ایمان داشت، اگر منظور از ایمان آن ایمان به تفاسیری باشد که در قرآن آمده است، خوب دیگر در خود کلمه قرآن هست دیگر، لذا اشکال شان در همان فضا است، که حالا بعداً هم خودشان در تفسیر ایمان این را اشاره می کنند، یعنی ما برای اینکه (به تعبیر صاحب تفسیر نمونه) جلوی آن کج اندیشی را بگیریم باید توضیح بدهیم این ایمان یعنی ایمان به تفاسیری که قبل از نبوت نبوده است ما کنت تدری تو نمی دانستی این تفاسیر را، این تفاسیر را به خاطر کتاب داری، که حالا بعد نظر خود آقای طباطبایی (ره) را خواهیم خواند، پس چرا ایمان بعد از کتاب آمده است؟ اگر کتاب یعنی قرآن ایمان به چه جهت آمده است؟

اشکال دوم اینکه روح به معنای قرآن باشد

ایشان می فرمایند اشکال دوم این است که ما قبول داریم که می شود به قرآن گفت روح، چون روح هم علامت حیات است و قرآن هم حیات می دهد، این درست است، اشکال دوم اینکه هر چند که ممکن است که قرآن را روح نامید به اعتبار اینکه دل ها را با هدایت خود زنده می کند، اذا دعاکم یحییکم او من کان میتاً فاحییناه و جعلناه نوراً بله هدایت می کند، زنده می کند، این هدایت و این زندگی و طراوت مال حیات معنوی ایی است که قرآن کریم می آورد،

ایشان می گویند این مطلب کاملاً درست است، لیکن قید من امرنا برای چیست؟ ببینید این دو تا مشکل آقای طباطبایی (ره) و همان دو تا نکته ایی که عرض کردم، من امرنا ظاهر می کند این روح را در اینکه خلاصه موجود از عالم امر است، که حالا توضیحش را می خوانیم، موجود از عالم امر

را چه کار باید بکنیم ، این غیر از وحی است ، چرا آن را مقید به قید امرنا کند با اینکه از ظاهر کلام خدا بر می آید که روح از امر خدا است ، خلقی است از عالم بالا که همراه فرشتگان در هنگام نازل شدن آنها می آید تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر و نیز فرموده و آیدناه بروح القدس و در جای دیگر جبرئیل را روح الامین و نیز روح القدس خوانده است ، نزل به روح الامین قل نزلہ روح القدس من ربک که بعد ایشان می خواهند همه اینها را با آن منطق زیبای قرآن به قرآن جمع کنند ، ولی اینها ظاهر در این است ،

جواب از اشکال اول و رد آن توسط مرحوم علامه

بعد ایشان می خواهند بفرمایند که ممکن است که کسی اشکال اول را جواب بدهد به ما و اینطوری جواب بدهد اشکال اول را که بله این ذکر ایمان بخاطر این است که تفصیل را تو نمی دانستی که آن ایمان یعنی تفصیل را نمی دانستی ، بعد هم ایشان می گویند که این تفسیر تفسیر درستی نیست ، همین تفصیل در قرآن هست و دیگر لازم نبود که ایمان ذکر بشود ، یامان به غیر تفصیل که ربطی به کتاب ندارد و قبل از کتاب هم بوده است لذا پیامبر ایمان داشته است قبل از اسلام ،

لذا ایشان خواسته اند امانت داری کنند از اشکال اول ، ممکن است از اشکال اول جواب داده شود به اینکه مقتضای مقام همین بود که به ذکر کتاب اکتفاء کنند و دیگر نام ایمان را به میان نیاورند لکن از آنجا که رسول خدا به جزئیاتی که از معارف و شرائع کتاب هست از لوازم لزوم کتاب و غیر منفک از آن است و از آثار حسنه آن است لذا جای دارد که ایمان را هم ذکر کند ، یعنی تفصیلی بدهیم در مورد ایمان و ایمان را ناظر به تفصیل و جزئیات بدانیم ، که آن کج فکری پیش نیاید که قبل از آمدن کتاب و اسلام پیامبر ایمان نداشته است ، این را می شود گفت که پیامبر تو این ایمانت به این تفصیل به برکت این کتاب است ، این یکی

جواب از اشکال دوم و رد آن توسط مرحوم علامه

از اشکال دوم ممکن است که من قبول دارم که من امرنا قرینه است بر ... ، ولی اوحینا را چه کار کنم ، و نیز ممکن است از اشکال دوم پاسخ داده شود به اینکه هر چند معهود از کلام خداوند متعال در معنای روح همینی است که گفته شد لیکن در آیه مورد بحث هم اگر بخواهیم آن را به این معنا حمل کنیم و بگوئیم آن روح امری است من امرنا یا جبرئیل است ، باعث می شود که کلمه اوحینا را به معنای ارسالنا بگیریم و آیه را چنین معنا کنیم که ما اینچنین فرستادیم به سویت روحی از امر خود را ، حالا روح القدس ، روح امری ، جبرئیل حالا به تعابیری که بعداً باید بررسی شان کنیم ، چون روح به معنای روح امری یا جبرئیل چیزی نیست که قابل وحی باشد، پس چاره ایی نیست (وحی یعنی کلام پنهان حالا بعداً تصریح می کنند) پس چاره ایی نداریم مگر آنکه بگوئیم که مراد از وحی کردن ارسال و فرستادن است و این هم خیلی بعید است ، ناجور است ، چون عرض کردم که آقای طباطبایی (ره) تعبد دارند سر عنوان اوحینا و یوحی ، به همین دلیل ما در آن بحث قبلی زیر بار نرفتیم که یوحی را به معنای تبلیغ معنا کنیم ، (ایشان می گویند نمی شود) پس آسان تر همین است که بگوئیم روح به معنای قرآن است نه اینکه ایحاء به معنای ارسال باشد ،

ایشان اینها را ذکر می کنند بعد می گویند با کمی تأمل هر دو تا جواب نادرست است ، هر دو تا جواب را می خواهند بگویند نا درست است هم اینکه من ایمان را بگوئیم ایمان به تفصیل بدانم نادرست است این دیگر تکرار است ، مگر اینکه ایمان را بخواهم ایمان به تفصیل ندانم و اصل ایمان را بگویم که آن غلط تر می شود، یعنی باید بگویم قبل از اسلام ایمان به خداوند را غیر از ایمان به تفصیل آیات بگیرم ، می شود ولی آنموقع معنایش خیلی غلط و غلط تر است ، کج اندیشی به قول آقای مکارم بوجود می آورد ، اصلاً باید ایمان را ایمان به تفصیل بگیرم که خوب همین کتاب است

خوب اوحینا را چه کار کنم؟ ایشان می گویند اوحینا را ما برای تان حل می کنیم، با این دو اشکال وارد فضای آن اشکال دوم می شوند که بعضی از مفسرین گفته اند مراد از روح همان روح امری است که همیشه ملائکه وحی بر انبیاء نازل می شوند که وارد فضای آن دو آیه می شوند که دیگر آن دو آیه اوحینا ندارد، ينزل الملائكة و الروح آیه دوم سوره نحل، یا آن آیه یلقى الروح بامرہ علی من یشاء بعد ایشان می خواهند تحلیل بکنند که این تحلیل را ملاحظه بکنید سعی می کنند بگویند بله این روح اگر از عالم امر است و آنچه که از عالم امر است خلاصه کلمه خدا است و اگر روح از عالم امر است و هرچه که از عالم امر است کلمه خدا است دو، و شاهدش در وجود عیسی بن مریم که خدای متعال فرموده است که کلمه است و روح است، حالا این را هم عرض می کنیم، آنموقع خدا می تواند کلمه را تکلیم کند، وحی هم یعنی تکلیم، خیلی زیبا می خواهند درست کنند مسئله را، با قطع نظر از آن مسئله آن دو آیه خود این فضا را درست کنند، (که ملاحظه بکنید که انصافاً تلاش بسیار ارزشمندی دارند می کنند که) ببینیم حیث عالم امر را در مقابل عالم خلق در روح که من امرالله است یا در وجود عیسی بن مریم، که دیگر عیسی بن مریم هم روح است، یعنی روحٌ منه، کلمه ما است، روح ما است که القائش کردیم به مریم، اگر روح را بتوانیم القاء کنیم، روح را به عنوان کلمه بتوانیم در آن وحی و تکلیم را بتوانیم پیاده کنیم، ببینیم حالا فرمایش آقای طباطبایی (ره) را در همین فضا مسئله ایمان را می خواهند طرح کنند که انشاءالله ببینیم این تحلیل ایشان و تلاش ایشان برای روشن شدن این افق عمیق معرفت الهی را، و عجیب است که منطبق با روایات است، حالا حسنش این است که با روایات انطباق دارد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ فرمایش علامه طباطبایی (ره) ذیل مسئله روح

بحث ما در ارتباط فرمایشات علامه طباطبایی (ره) بود در ذیل آیه شریفه ۵۲ سوره شوری که عرض شد در آن آیه خدای متعال فرموده اوحینا الیک روحاً من امرنا بحث سر این بود که بالاخره یک دیدگاه آقایان این بود ما این روح را قرآن و وحی بدانیم و یک نظریه دیگر این بود که نه این روح را بواسطه اینکه در آیات شریفه قرآنی به معنای دیگری در جاهای دیگر به کار رفته است و روایات ما هم در این رابطه تایید می کنند که یک موجود عینی خارجی بدانیم که حالا یا جبرئیل است یا اعظم از جبرئیل ،

تبیین نظریه دوم درباره روح ، توسط مرحوم علامه

حضرت علامه در تبیین نظریه دوم که بعد از نظریه اول توضیح دادند و دو اشکال مهم به نظریه اول گرفتند خلاصه می خواهند نظریه دوم را تبیین کنند ، ایشان در توضیح نظریه دوم می خواهند اینطور بفرمایند که این روح بواسطه اینکه خداوند متعال در همه جای قرآن مسئله کلمه من امرنا را دارد به

ما اجازه نمی دهد که این روح را وحی و قرآن معنا کنیم ، کلمه من امرنا یا من امره که در جاهای مختلف قرآن کریم درباره روح به کار رفته است مانع نمی شود ما این تفسیر را بپذیریم ، ایشان همینطور که اجمالاً اشاره کردیم شروع می کنند آیات متعددی را ذکر کردن ، تنزل الملائكة و الروح روح را از ملائكة جدا می کند ، بعد آیه شریفه است که یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی ، که حالا این را توضیح را می دهند ، آیدناه بروح القدس روح القدس را خلاصه مؤید نبی اکرم قرار داد ، قل نزل به الروح الامین ، قل نزله روح القدس من ربک نزل بقرآن ، نزل قرآن را روح القدس ، لذا تعبیر ایشان این است که از ظاهر کلام خدای تعالی بر می آید که روح از امر خدا است ، یک ، خلقی از عالم علوی ، دو ، که همراه فرشتگان در هنگام نازل شدن آنها می باشد ، فرشته ها که می آیند روح هم می آید ، که آیات آن را هم قبلاً اشاره کردیم

اشکال نظریه دوم و توجیه اشکال

بعد ایشان می فرمایند اگر اینطوری شد ما یک گرفتاری داریم گرفتاری مان این است که نازل شدن روح ، تنزل الملائكة و الروح درست است ، تنزل درست است ، یلقى الروح درست است ، القاء روح اشکال ندارد ، تنزل الملائكة بالروح اشکال ندارد ، تنزل الملائكة و الروح اشکال ندارد ، در آیه ما که آیه ۵۲ سوره شوری است مشکل اوحینا است ، ایشان می فرمایند که باید مشکل اوحینا را حل کنیم ،

بعد توضیح شان این است که ما می توانیم بگوئیم (که عرض کردم این توضیح را چند جا بیان می کنند هم ذیل آیه ۵۲ سوره شوری تعبیرشان را استفاده می کنیم و هم ذیل آیه یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی در سوره اسراء) در ذیل همین آیه توضیح شان این است که ممکن است برای

توجیه این وجه که چرا به جای انزلنا ، نازل ، تنزل ، خوب باید اینطوری تعبیر می شد درباره روح به عنوان یک امر عینی ، و اوحینا تعبیر شده است در آیه ، ممکن است برای توجیه این وجه که چرا از انزال کردن به وحی تعبیر شده است بگوئیم

حل مشکل اوحینا با بیان حیث امر و حیث خلق

(توضیحی که اینجا می دهند این است) که چون کلمه امر ، می خواهند بگویند امر در واقع در مقابل خلق است در قرآن ، موجودات یک حیث تدریجی دارند که از آن تعبیر به خلق می شود ، یک حیث دفعی دارند که از آن تعبیر به امر می شود ، لذا حیث دفعی که حیث امر است قرآن فرموده است کن فیکون ، حیث تدریجی چون خلق است دیگر کن فیکونی نیست ، تدریج است ، اینجا می خواهند همین را اشاره کنند به این که امر حیثش حیث دفعیت و حیث کن فیکون است ، و اگر قبول کردیم که امر حیثش حیث کن فیکونی و حیث نبود تدریج است و قرآن می فرماید قل الروح من امر ربی روح هم از عالم امر است ، آنموقع خدای متعال می تواند روح را که از عالم امر است درباره وجود مقدس حضرت عیسی سلام الله علیه که حیث وجودش حیث تدریج نیست ، به کار ببرد ، که حالا عرض کردم که این مطلب را در اینجا اجمالی می گویند در سوره اسراء تفصیلی ، که حالا هر دو عبارت را می خوانیم تا واضح بشود ،

ایشان می فرمایند که چون کلمه امر در آیه انما امره اذا اراد شیئاً أن یقول له کن فیکون بیان کرده است عبارت است از کلمه خدا ، و روح هم از امر خدا است ، کلمه خدا آن کن فیکون است ، امره اذا اراد شیئاً أن یقول قول است آن کلمه است ، این قول به کن که حیث دفع است می شود امر ،

پس ببینید امر عبارت است از کلمه خدا ، و روح هم از امر خدا و از کلمات خدا است ، حالا شاهد آیه ای می خواهد ، که آیه را می آورند در مورد حضرت عیسی سلام الله علیه ، و همچنان که خودش فرموده قل الروح من امر ربي روح از امر رب است ، پس روح کلمه خدا است و آیه انما المسيح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته ألقاها الی مریم و روح منه عیسی رسول خدا است سلام الله علیه و کلمه خدا است ، القاها الی مریم که القاش کرد به مریم ، ببینید روح است ، القاء به کاررفته است یلقى به کار رفته است ، کلمه است و روح است ، و روح منه ، و لذا این تعبیر بسیار زیبای آیه ۷۱ سره نساء را شاهد می آورند ، که ببینید روح از عالم امر است ، امر کلمه کن فیکون است حیث دفع است اینطوری

آنموقع اگر روح از عالم امر بود ، یک ، امر کلمه خدا بود ، دو ، در مورد حضرت عیسی سلام الله علیه هر دو تا به کار رفت ، سه ، که عیسی کلمه خدا است روح منه القاها الی مریم ، اگر اینطوری شد این آیه نیز مصدق این معنا است و نازل کردن کلمه خود تکلیم و سخن گفتن است ، آنموقع من می توانم بگویم انزال روح یعنی وحی روح ، یعنی تکلیم ، نازل کردن کلمه خود تکلیم و سخن گفتن است ، پس چه عیبی دارد از انزال روح به ایحاء و وحی کردن تعبیر کنند ، با اینکه انبیاء علیهم السلام در اعمالشان موید به روح القدس هستند و بوسیله همین روح است که شرائع به آنها وحی می شود و همانطور که فرموده انزلناه بروح القدس ، و اوحینا الیهم فعل الخیرات ، ایشان می فرمایند که در این آیه هم که این هم از هنر آیات الهی است در این بحث اوحینا فعل الخیرات هیچ اشکال ندارد ، یعنی ایشان می گویند ما آنجا نیز به این آیه اشاره کردیم که حالا آن آیه سر جایش که دیگر من وارد فضای آن آیه نمی خواهم وارد بشوم

همین مطلب را که ایشان در اینجا می خواهند تبیین کنند ایشان در جلد سیزدهم تفسیر شریف المیزان با یک وسعت بیشتری بیان می کنند که اگر اجمالی اینجا وجود دارد آنجا باز روشن تر است که چرا به عیسی می گویند کلمه ، می خواهند بگویند چون در عیسی حیث تدریج برداشته شده است ، چرا برداشته است؟ چون خدا فرموده است آن مثل عیسی کمثل آدم خلقه من تراب تدریج در آن نیست ، آن مثل عیسی کمثل آدم پدری ، مادری ، آمیزشی ، نطفه ایی ، لقاحی ، این سیر تدریجی آنجا وجود ندارد ، نه در آدم و نه در عیسی سلام الله علیهما ،، ببینید تعبیرشان آنجا مرتب همه را با هم می گویند ، یک بار دیگر [عرض کنیم] برای تکمیل و استحکام فرمایش ایشان مهم است

بیان مراد از روح در آیه (۸۵) سوره اسراء

ایشان می فرمایند که اول اینجا مراد از روح و مراد از امر خدا ، ذیل آیه شریفه یستلونک عن الروح قل الروح من امر ربی آنجا بیشتر این را [توضیح می دهند] و ما اوتیت من العلم الا قليلاً اول می گویند کلمه روح به طوری که در لغت معرفی شده است مبداء حیات است ، ایشان می خواهند بگویند که این مسلم است که روح مبداء حیات است ، حتی آن کسانی که روح را در آن سه آیه به وحی تعبیر کرده اند دیدید از این باب تعبیر کرده اند که می گفتند وحی منشاء حیات معنوی است ، و لفظ روح هم که خیلی از جای ها به کار می رود از این بابت است ، و در آیه ينزل الملائكة بالروح هم از همین باب جمعی روح را به وحی تفسیر کرده اند ، یعنی می خواهند بگویند که آن کسانی هم که روح را به وحی تفسیر کرده اند باز سر اصل مسئله موافق هستند که روح کلمه حیات است ، و همچنین آیه کذلک روحاً من امرنا که مراد از آن قرآن است که آن نیز وحی است گفتند اگر خدا قرآن و وحی را روح نامیده است از همین باب بوده

است که نفوس مرده بوسیله آن حیات و زندگی می یابند ، پس اول توضیح می دهند در آنجا در جلد سیزدهم که پس ببینید روح حیث منشاء حیات بودن است

ذکر شواهد برای موجود مستقل بودن روح

به هر حال کلمه روح در بسیاری از آیات مکی و مدنی تکرار شده است ، که آیات را ذکر می کنند ، بعد هم می فرمایند البته در بعضی دیگر از آیات روح به گونه ایی به کار می رود که غیر از روح حیوانی است در جانداران ، و غیر از ملائکه است بلکه یک موجود مستقل است ، فرمودند آیه تنزل الملائكة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر که بدون تردید مراد از آن در این دو آیه غیر از روح حیوانی و روح غیر ملائکه است ، امیرالمومنین سلام الله علیه هم قبلاً روایتش را که الان ما داشتیم بحث می کردیم که یک فرشته ایی است اعظم فرشتگان الهی که این موجود مستقل اعظم مثلاً مرئی پیامبر بوده است ، و نیز قرآن کریم یک جا به قدس ، روح القدس ، یک جا آن را به امانت ، روح الامین ، توصیف کرده است ، چرا ؟ چون این روح از خیانت و قذارت های مادی و پلیدی های معنوی و از معایب و امراضی که روح های انسان آلوده به آنها است پاک و منزّه است ، یعنی کاری به روح حیوانی نداریم ، هیچ آلودگی در آن نیست روح القدس است ، روح الامین است و این روح همراه فرشته های الهی می آید ينزل الملائكة بالروح من امره علی من یشاء که الحمد لله ما آیتش را خواندیم

بعد می گویند که از سوی دیگر ما می بینیم (حالا اینجا دو تا نکته دارند که من اول نکته دوم را می گویم که تکمیل آن بحث ایشان است در آیه ۵۲سوره شوری بعد یک نکته اضافی دارند که اگر رسیدم آن را هم عرض می کنم اگر نه جلسه بعد آن را ادامه می دهیم) نشان می دهند که بله خدای متعال این روح را که گفتیم کلمه حیات است و منشاء حیات است و در بعضی از آیات غیر از روح

حیوانی و فرشته ها است و صفت قدس و صفت امانت هم پیدا می کند روح الامین است و روح القدس است ، ایشان می فرمایند سوال این است که چرا به این روح نسبت وحی داده است ، این را می خواهند شرح بدهند ، حالا دو نکته دارند که بنده نکته دوم را اول می گویم و نکته اول را انشاءالله ادامه می دهیم ،

جواب از این سوال که چرا خداوند به این روح نسبت وحی داده است

و اگر نسبت وحی را به روح داد و فرمود روح را به تو وحی کردیم با اینکه روح از موجودات عینی و از اعیان خارجی است ، و وحی به معنای کلام پنهان است (وحی باید کلام باشد و آن هم کلام پنهان) از این سلسله از موجودات یعنی ارواح که موجودات طاهر و مقدس هستند و همانطور که موجودات مقدس از خلق خدا هستند ، این نکته را دقت کنید این تفسیرش است ، می فرماید این روح مقدس از خلق است ، عالم امر است از عالم خلق نیست ، حیث آن حیث قل الروح من امر ربی است ، عالم امر غیر از عالم خلق است ، عالم خلق عالم تدریج است ، اینها موجوداتی مقدس از خلق خداوند هستند ، یعنی از کلمات خدای تعالی نیز هستند ،

همانطور که در قرآن عیسی بن مریم را کلمه خدا نامیده است و فرموده کلمته القاها الی مریم و روح منه پس روح را از این رو کلمه نامیده است که مانند سایر کلمات که بر مراد صاحب خود دلالت می کند دال بر آن حیث امر الهی است ، وقتی جایز باشد روح را کلمه بدانیم پس جایز باشد که آن را وحی نیز بدانیم ، اگر در آن آیه عیسی بن مریم را کلمه خود کلمه منه ، کلمته ، دانسته بدین جهت بوده که پیدایش عیسی علیه السلام بوسیله ایجاد بوده است ، بدون اینکه سبب های عادی (که عرض کردم این تکه را باید شرحش را از زبان خودشان داشته باشیم) بدون اینکه سبب های عادی که در تکوّن انسان دخالت دارند در او دخالت داشته و واسطه شده باشند ، به شهادت اینکه خود قرآن

صريحاً فرموده است آن مثل عیسی عند الله كمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له كن فيكون ، خدای سبحان برای روشن کردن و واضح نمودن حقیقت روح این را نیز فرموده است قل الروح من امر ربي ،

پس درباره عیسی گفته است كن فيكون است و درباره عیسی گفته کلمه است و درباره عیسی گفته روح است ، درباره روح هم گفته قل الروح من امر ربي ، درباره امر گفته است امرش این است که اذا اراد شيئاً أن يقول له كن فيكون ببینید ایشان هم جدا جدا معادلات آیات را می آورند و هم تطبیقش را بر مثل عیسی بن مریم سلام الله علیهما ، لذا درباره عیسی وقتی ما حق داریم بگوئیم روح است و حق داریم بگوئیم که کلمه است و درباره عیسی بگوئیم که كن فيكون است پس ببینید همه یک جا جمع شده اند ، إن مثل عیسی عند الله كمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له كن فيكون خدای سبحان برای روشن کردن و واضح نمودن حقیقت روح این را نیز فرموده است که قل الروح من امر ربي

جنس روح از عالم امر است

پس بنابراین در آیات مختلفی ایشان این سیر را می گیرد از اینها معلوم می شود که این من بیان جنس است ، جنس روح از عالم امر است ، در همه اینها کلمه من می فهماند که جنس روح از جنس و سنخ امر است ، آنگاه امر را گفته انما امره اذا اراد شيئاً انما يقول له كن فيكون فسبحان الذی ملکوت کل شیء ، اشیاء یک حیثیت خلقی و ملکی دارند ، یک حیثیت امری و ملکوتی دارند ، در درجه اول می فهماند که کلمه امره عبارت است از کلمه كن که همان کلمه ایجاد است که عبارت است از خود ایجاد ، و ایجاد هم عبارت است از وجود هر چیزی ، لیکن نه از هر جهت ، بلکه وجود هر چیز از آن جهت که استنادش به خداوند متعال است ؛ لذا کلمه است دلالت می کند بر مراد صاحب کلمه ، این انتساب را نشان می دهد ،

استناد به آیه (۵۰) سوره قمر

و از جمله دلیل هایی که می رساند وجود اشیاء از جهت اسنادش به ذات پروردگار با قطع نظر از اسباب وجودی دیگر کلام خدا هستند آیه ذیل است که می فرماید و ما امرنا الا واحده کلمح بالبصر که امر خدا را بر بعد از آن که یگانه معرفی نموده و به لمح بصر تشبیه نموده که منظور از آن نفی تدریج است ، و از آن فهمیده می شود که موجودات خارجی با اینکه تدریجاً و بوسیله اسباب مادی موجود گشته مع ذلک جهتی دارند که از آن جهت عاری از تدریج و خارج از حیطه زمان و مکان هستند و از این جهت امر خدا و قول و کلمه خدا شمرده می شوند ، بعد هم آن آیه شریفه مهم را که الا له الخلق که حیث تدریج است ، الامر که حیث دفعی کن فیکونی است ، یا بگو حیث ملک است در مقابل ملکوت که عرض کردم ،

پس امر عبارت است از وجود هر موجود از این نظر که تنها مستند به خدای تعالی است و خلق عبارت است از وجود همان موجود از جهت اینکه مستند به خدای تعالی است با وساطت علل و اسباب ، این معنا از کلام دیگر خدای سبحان به خوبی استفاده می شود که فرمود آن مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون ، زیرا در این آیه نخست خلقت آدم را ذکر نموده و ارتباط آن را با خاک که یکی از اسباب است بیان می کنند ، سپس همان وجود را بدون ارتباطش به چیزی با تعبیر کن خاطر نشان می سازند ،

پس ایشان خلاصه فرمایش شان این می شود که امر ملکوت هر چیز است حیث انتسابش به خدای متعال است و از این جهت کلمه الهی کلمه کن است ، روح هم از این جهت کلمته است ، اگر در بعضی از مصادیق مثل حضرت عیسی (ع) در همه چیز حیث خلق در مقابل حیث امر است ، حیث

مُلک در مقابل حیث ملکوت است ، اما در بعضی از جای ها این ظاهر تر است ، مثل خلقت عیسی
مثل خلقت آدم

حضرت علامه ملاحظه می کنید که با این تحلیل بسیار روشنی که می خواهند اشاره کنند تبیین می
خواهند بکنند و این معنا و مطلب را می خواهند نشان بدهند که پس من می توانم به روح بگویم
وحی ، به القاء روح بگویم وحی ، چون وحی تکلیم است ، اگر روح کلمه است ، القاء کلمه الهی ،
تکلیم و وحی است ، اوحینا الیک روحاً یعنی القینا الیک روحاً این کلمه را القاء کردیم و تکلیم کردیم
و وحی کردیم

با این توضیح زیبایی که حضرت علامه (ره) می خواهند ارائه کنند می خواهند اشکال اوحینا را حل
کنند ، البته اینجا یک توضیحی را هم ابتداء می دهند آن توضیح هم خیلی کمک می کند به یک
جهت دیگر ، آن توضیح را که من گفتم وجود دارد و بعد در پایان اشاره می کنم که حالا اگر توضیح
و شرح بیشتری خواست عرض خواهم کرد بعداً

تبیین دو حیث در مسئله روح توسط مرحوم علامه طباطبایی (ره)

آن توضیح این است که ایشان می فرمایند نه اینکه خدای متعال در یک جا فرموده است که جبرئیل
نزله علی قلبک نزل جبرئیل قرآن را ، بعد جبرئیل که می آید برای انزال قرآن یا تنزیل قرآن با روح
می آید ، نزل الملائکة بالروح آنموقع ما وقتی می گوئیم وحی ، وحی محتوایی است که روح آورده
است ، این هم اشکال ندارد ، اگر من گفتم که ملائکة با روح می آیند ملائکة وقتی با روح آمدند
آنموقع ملائکة وحی را آورده اند آنموقع خودشان مؤید به روح هستند ، روح معین آنها است که این
را عرض می کنم، این تعبیری که به کار می برند این است ،

لذا ایشان می فرمایند از سوی دیگر می دانیم که این روح همراهی می کند ملائکه را و در واقع معین ملائکه است در ماموریت وحی ، از سوی دیگر می بینیم یک جا آورنده قرآن را جبرئیل معرفی می نماید قل من كان عدواً لجبرئيل فانه نزله على قلبك باذن الله در جای دیگر همین جبرئیل را روح الامین روحی که با امانت وصف شده است خوانده ، و او را آورنده قرآن نامیده است قل نزل به الروح الامین على قلبك ، و نیز فرموده نزله روح القدس و روح را که به وجهی غیر از ملائکه است به جای جبرئیل که خود از ملائکه است ، آورنده قرآن دانسته است ، پس معلوم می شود که جبرئیل آورنده روح است و روح حامل این قرآن خواندنی است ،

این تعبیر بسیار عالی است که ببینید دو تا حیث پیدا می کند مسئله ، درباره القاء روح ، انزال روح ، ایحاء درست است چون روح کلمه است و کلمه را القاء می کنند ، کلمه را تکلیم می کنند ، کلمه را ایحاء می کنند ، درباره این روح تعبیر به وحی هم اشکالی ندارد ، حالا ، بخاطر اینکه این وحی را جبرئیل که آورده است روح همراه اوست ، تا این را توضیح بیشتری بدهم که این وجه هم وجه خوبی است و لذا ایشان می فرمایند که اگر کسی این حرف را زد دیگر لازم نیست که برود دنبال فرمایش آقایانی که در این انزلنا الیک روحاً بگویند این روحاً قرآن است ، دیگر این لازم نیست ، تا حالا این تکه را هم اضافه کنیم ، که این مجموع تلاش بسیار ارزشمندی است که علامه طباطبایی (ره) برای ایجاد ارتباط آیه ۵۲ و ۵۱ ارائه می کنند .

و صلی الله علی محمد و آل محمد

